دیده بصیرت به ادراک ماهیتش کشاینده آبای اجناس را
از قدرت کامله اش به تألیف امهات فصول مادّه تفریق
و تفرید انواع و اصناف حاصل و امّهات کلیات را بحکمت
بالغه اش شایستگی وضع جزئیات متواصل در عرض بازار ازل
میزان عدلش پلّه خاصان بشر از گران سنگی عمل جاوید
اگر با نفس اماره از کفّه قدسیان راجح دیدن تجمل
و خفت مقصرشان به پایین و اسفل و ماوای قدسیان
بر بالا و اعلی و اوضح لسان ضعیف البنیان را یارای گو
که به تشریح بدایع گوناگون و صنایع بوقلمونش دارد

و بشکر و سپاس عطایای بی قیاسش زبان کشاینده اقوی
زانکه ازین عزم عدیم الامکان بار آید و بقولی که بیت
چه زهره خاک مسکین راکه توحید خدا گوید بدین
آلودگی ذات مقدس را ثنا گوید با قرار بی زبانی و عذر
گزشرمساری به سکوت و خاموشی گراید نعت و درود محمود
و صلوات نامعدود به جناب رسالت مآب سید المرسلین
خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که سرگشتگان
وادی جهالت و رهروان طریق بطالت را از تیه
ضلالت به شاهراه هدایت رسانید و ناسکان مسالک

ارادت و طالبان مطالب استفادت را از فیض عام آب ساز
ولی و تمنای قلبی فایز گردانید. محمد کازل نااید پرچه
هست. بار الیش نام او نقش لب. چراغی که پروار
نبینش بدوست. فروغی همه آفرینش بدوست.
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اما بعد حمد خالق موجودات
و نعت سرور کائنات آشنای طریق زولیده بیانی
وره سپر کوهی بیحدانی لالجی ولد شیل بشاد قوم کایست
کهری سهری باسبیت متوطن بلده کره که خاک
پاکش متوطن ذکی الطبعان خرد گستر است و فسحت

و فسحت آبادیش مسکن عاقلان دانشور سواد آن دیار
مینو آثار مورد ارباب اتقا و معموره آن سرزمین
خوابگاه صاحب باطنان و منتهی مکتسبان علوم عرفانی
باستماع غلغله فیض برای تکمله ریاضت دران خطه
برکت مرفعه رخت اقامت می کشایند و از آنکه سواد
فیض بنیادش از مزار صاحبدلان ریاضت آیین
و معابد میمنت آگین معمور است حقیقت اندیشان
برحلت و هجرتش از بلاد و امصار در اوان معین بنیاد
زیارت مقامات متبرکه جوق جوق فراهم می آیند.

علما و اطبا را انجار ادر ذکاوت ذهنی با سحبان و لقمان
دعوی برابری است و کم مایگان سرمایه علم را از فرط
جودت طبعی با دانشمندان جهان خیال همسری چنین
گوید که منشی شیوکمار جد با جد راقم را از ابتدای تقرر
زر بندی در ریاضت بلده فاخره لکهنو و عهد معدلت
مهد نواب غفران مآب آصف الدوله بهادر طاب الله
ثراه و جعل الجنة مثواه از طرف سرکار دولتمدار کمپنی
انگریز بهادر لا زالت شموس اقباله و دولته طالعة
که تشریح محامد و اوصاف اهالی این سرکار ابد پایدار

پایدار از شجاعت و سخاوت و قوت دولت و حشمت
و حکمت و صلاحیت و رتق و فتق امور مالی و نظم و
نسق مهام ملکی و تربیت و ترتیب فوج و لشکر آرایی
توپخانه آتشین موج و پاس عهود و ایفای موعود و حفظ
ناموس و عزت روسا و مراعات با رعایا و تکفل متوسلان
و پرورش دولتخواهان از احاطه تحریر بیرون است و
تبیین محاسن اخلاق این گروه بزرگ شکوه از طاقت بیان
و طلاقت لسانی افزون بعهده وقایع نگاری سرکار آن
نامدار و سررشته داری ڈاک انگریزی سرشته ملازمی نسبت

داد و بعد وفات ایشان والدم نیتی ستیل پرشاد را
به تقرر این خدمت در کارگذاری سرکار تا دم واپسین
اتفاق مداومت درین شهر افتاد در سنه ۱۸۲۱ عیسوی که
انتقال والد و برهمی روزگار بظهور رسید راقم
که دران اوان در پانزده سالگی بود بسوی وطن مناسب
گردید هرچند از عنایات رزاق عالم دستگاه کفاف ضروری
بسبب اندوخته پدری و محاصل جاگیر احتیاج ملابس
معاش چندان دامنگیر حال نبود مگر تقاضای آرزوی
نوکری که خاطر متمنی تلاش را همواره بیقرار میداشت

میداشت پنج سال مسافرت و استقامت در بلاد
جنوبی و شرقی وطن خود اختیار نمود و چون ازین
دوا دوش فایده مترتب نشد در سنه ۱۸۲۹ عیسوی باز
رو بسوی لکهنو آورد ماهی چند در اقامت انجا بسر آمده
بود که بشرف ملازمت صاحب عالیشان قدر افزای شرفا
حق شناس قدردان کرنیل ابراهیم لاکت بهادر که دران
اوان منصب رزیدنی لکهنو بوجود فایز الجود ایشان رونق
و بهای داشت مشرف شدم و از فرط عنایت صاحب
ممدوح که از حسن خدمات بزرگانم واقفیتی داشتند بخدمت

موروثی و عهده آبای سرفراز گردیدم و ازان زمان
تا آغاز سنه ۱۸۵۱ عیسوی که مدت بیست و دو سال بشمار
و حساب می آید با وجود قلت عمله و تقلیل وجه معینه
برخلاف سابق بی استمداد غیری و استعانت نوعی بسرانجام
عهده متعلقه پرداختم و در انصرام اکثری امور خارج
از عهده و ذمه خود حکام اراضی و خود را محسود
همچشمان داشتم چون بنابر حصین فراغ از شغل
ضروری بمطالعه کتب سیر و تواریخ می گذشت
و اکثر صرف اوقات بدین شغل میگشت در همان ۱۸۵۱

سنه ۱۸۵۱ عیسوی عهد دولت سلطان اعظم شهنشاه
معظم خدیو دادگستر شهریار عدل پرور سکندر حشمت
سلیمان سطوت دارا مرتبت فریدون شوکت زبده
درگاه یزدان افتخار سلاطین دوران ابو المنصور
ناصر الدین سکندر جاه بادشاه عادل قیصر زمان
سلطان عالم محمد واجد علی شاه بادشاه اوده خلد الله
ملکه و سلطانه روزی ترجمه رساله اخوان الصفا که
مولوی اکرام علی خیرآبادی خدایش بخشاد از زبان
عربی بمحاوره اردو تحریر نموده بنظر در آمد و بخاطر

گذشت که اگر ترجمه این رساله از محاوره اردو زبان
فارسی بعبارت سلیس و سریع الفهم صورت بندد
هر آینه بمطالعه و معاینه حکایاتش موجب انبساط
و دلبستگی عوام ظاهربین و ادراک کوالف و دقایق
و معارف الهی باعث اختطاظ خواطر دقیقه شناسان
باریک بین خواهد بود هرچند بی مایگی و بی بضاعتی
خود رخصت بعبارت تحریر آن نمیداد و از کم استعدادی
جرأت به تسوید آن نمی افتاد الا اتکال براینکه
و الامر بید الله دست همت بدامن توفیق زدم و در عرصه

عرصهٔ قلیل از زبان اردو به عبارت فارسی
ترجمه کردم و به مناظرة الحیوان موسوم نمودم
و مضامینی را که در ترجمه اردو ذکرش تکرار اند
بود زاید دانسته داخل این تحریر نساختم چون محرر
ترجمه اردو باب ابواب را بسته بود و فقط بفصول
محدود نمود و این امر باعث خلط مطلب بود و درا
حالات و مطالب جداگانه از آن ترتیب دشوار
مینمود بعهد راقم اتم مجموع مطالب کتاب را منقسم
به چهار باب کرده درای باب اول که در آن احتیاج

تفصیل شود در هر باب تعداد فصلها تحریر آرد
باب اول متضمن کیفیت تصنیف رساله اخوان
الصفا باب دوم مشتمل بر پنج فصل فصل اول در بیان
پیدایش بنی آدم و مناظره ایشان با حیوانان
در حضور سلطان جن فصل دوم در متوجه شدن
سلطان اجنه به انفصال مناقشه متخاصمان فصل سوم
در کیفیت اختلاف اشکال حیوانان فصل چهارم
در شکایت حیوانات از مظالم آدمیان فصل پنجم
در تعریف اسب باب سوم مشتمل بر دوازده فصل

فصل فصل اول در ذکر مشوره سلطان با وزیران
و ندیمان فصل دوم در شرح وجه خصومت میان
انسانان و حیوانان فصل سوم در مشوره آدمیان
با خود فصل چهارم در مشاورت حیوانان در فرستادن
قاصدان پیش سرداران جنس خود فصل پنجم
در بیان حال قاصد اولین فصل ششم در تبیین
خصایل و صفات قاصد و سفیر فصل هفتم در حکایت
قاصد دومی فصل هشتم در سرگذشت قاصد
سومی فصل نهم در حقیقت قاصد چهارمی فصل دهم

در گفتگوی قاصد بنجمین فصل یازدهم در چگونگی قافیه
سنجیش فصل دوازدهم در مضامین خطبه بلیغ باب
چهارم مخنوی بر نه فصل فصل اول در فراهم آمدن
وکلای حیوانان فصل دوم در احوال شتر فصل سوم
در ماهیت ثعبان و تنین فصل چهارم در گفتگوی
سردار مگسان فصل پنجم در کیفیت اطاعت قوم جن
با رئیس خود فصل ششم در مناظره هزاردستان
و وکیل طیاران و کلیله وکیل درندگان با آدمیان
فصل هفتم مناظره طوطی فصل هشتم در تشریح حال دیک

دیک فصل نهم در بیان عالم ارواح و ختم مناظره
اکنون نخباب گهرسنجان معدن بلاغت و جوهر
شناسان مخزن فصاحت التجا و رجا آن دارم
که اگر بمقتضای سهو و خطا که لازمه بشریت است
و قلیل البضاعتی و کم فطرتی که راقم بزبان خود معترف
است به جای و مقامی سهو و خطائی دریابند بچشم
پوشیده از آن بگذرند و اگر مشاهده آن خطی دارند
راقم حروف را به دعای خیر بیاد آرند باب اول
در بیان کیفیت تصنیف رساله اخوان الصفا با بعضی

مصنف این رساله عجیب و جریده غریب وجیه
این چنین نگاشته که ابو سلیمان و ابو الحسن و ابو احمد
و غیره ده کس عالم در بلده بصره سکونت داشتند و
مدام بسر اوقات خود در تحقیقات علوم دینی و تصانیف
فنون محمسه و علوم غریبه مینمودند چنانچه این رساله
در مناظره ادمیان و حیوانان به تشریح دلایل عقلی
و نقلی طرفین بزبان عربی نگاشتند و بعد قیل و
قال بسیار که حاصل از ان تبیین کمالات انسانی بود
فضیلت انسانان بر حیوانان ثابت نمودند و در خاتمه

خاتمه این رساله نوشتند که از فضایلی و اوصافی که
ادمیان بر حیوانان غالب اند تشریح حقایق و
معارف الهی بود که شرح ان در پنجاه و یک رساله
دیگر نگاشته ایم و غرض از تحریر این مناظره و
تشریح حقایق و معارف الهی بزبان حیوانان این
بود که غافلین را از معاینه و مطالعه ان به ارتکاب
امور ممنوعه تنبهی و عبرتی و در تحصیل کمالات و حسنات
تشوقی و رغبتی حاصل اید باب دوم مشتمل بر پنج فصل
فصل فصل اول از باب دوم در بیان بیدا انسی

آدم و مناظرهٔ انسانان با حیوانات بحضور پادشاه جن

نویسندگان اسمار و حکایات حال بنی آدم بدین سان
می نگارند که بعد ظهور حضرت آدم بازمانی که اولاد ایشان
متعدد بودند همواره بخوف حیوانات خود را در شعاب و
جبال نهفتندی و از ترس و خطر بهایم بالای کوه و
گروه ها مسکن گرفتندی از قلت جمعیت و کثرت
دام و دد اطمینانی حاصل نداشتند که دد و چهار کس
متفق شده به نمودن زراعت کسب معاش نمایند
و از کم مایگی و فرط بی استعدادی قادر بران

بران ننمودند که به نسج بیجی لباسی برای ستر
عورت بهم رسانند غذای ایشان برگ و بار
صحرا و کهسار بودی و لباس تن از برگ اشجار
زمستان بجاهای گرم سیر اختیار بسکونت بیکردند
و تابستان بسبزه زمین سرد شب بروز می آوردند
چون مدتی بر این حالت سپری گردید و کثرت
اولاد بهم رسید اندیشهٔ دد و دام از قلوب
خود بدر و قریات و بلاد و قلعه ها جا بجا آباد
کرده در انجا اقامت و سکونت نمودند و با اطمینان

و فراغ خاطر آلات زراعت مهیا کرده بدین شغل
مشغول گردیدند و حیوانات را بدام و حلقه
گرفته سواری و باربرداری آغاز نمودند
دوش و گردن گاوان و خران و فیلان
و اسبان و شتران و قاطران و دیگر جانوران
که همواره در صحرا و بیابان هم مثل شتر بی مهار
میگردیدند ولی تعرض احدی جائیکه میخواستند
گیاه سبز دیده و پسندیده میچریدند از محنت
روز و شب مجروح گردیدند و پشتهای انها از غایت

غایت تعب و مشقت نوبت بورم و جراحت رسید
هر چند بیچارگان ناله و زاری می نمودند الا انسان
گوش بر فغان انها نمی نهادند اکثر وحشیان بخوف
گرفتاری در صحراهای دورتر از انسان گریختند
و بیشتری از طایران خوابگاه و نشیمن خود را
گذاشته با بچگان خود از قرب دیار انسان پریدند
هر فرد بشر را بخیال آنکه سایر حیوانات مملوک ما
هستند هوای گرفتاری آنان و هوس صید
و اسیری آن بیچارگان در سر پیچید و بدلی

مدید درین دار و گیر بسر گردید تا انکه ایزد لی بیار
رسول اخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
را خلق کرد و برای هدایت گمراهان وجود باکرمش
را بعرصه شهود آورد و آن نبی برحق گم گشتگان
کوی ضلالت را راهبر شد و بعض نبی جان
راهم نعمت ایمان و قوت اسلام کرامت فرمود
و بعد مرور زمانه سیواست حکیم حبشی نقد شاه مردان
پادشاه قوم خود شد و خلافت را به صفت
و معدلت رونق و فروغی داد که در عهد دولتش

دولتش شیر و گوسفند یکجا اب نوشیدند و
دزدان و راه زنان را مجالی نماند که در قلمرو حکومتش
مسکن گزینند جزیره باصاعون را که قریب
خط استوا واقع است تختگاه خود معین ساخت
و رعایا و متوطنین خود را بانواع مراحم و مراعات
نواخت اتفاقاً در عهد دولتش جهازی از باد
مخالف به تباهی آمده کنار ان جزیره رسید تاجران
اکثری بلاد و مدن و عالمان هر فن که از جهاز نشینان
بودند از جهاز فرود آمده بسیر و تماشای ان سرزمین

مصروف شدند دیدند که جائی است لطیف و موضعی
دلفریب که گلهای رنگارنگ جا بجا طراوت
بخش بصر و اشجار باردار با اثمار خوش گوار
دل ربای اهل نظر نهرهای آب شیرین بر طرف
جاری و روان و حیوانان آنجا بچریدن سبزه
شاداب نهایت فربه و بکمال طمانیت خاطر باهم
بازی کنان از بسکه آن سرزمین بغایت سیراب
و خوش و آب و هوای آنجا نهایت دلکش نظر
آمد کسی از جهازنشینان را دل گوارا نگردید که رخت

رخت سفر بربندند و غربت مواطن قدیمه بخاطر
آرند آخر بمکانات خاطرخواه دران جزیره بنا کرده
اختیار بود و باش نمودند و حیوانان را بدام و کمند
گرفته بکار و خدمت خود آوردند و بجبال ملکیت
خود بر حیوانان بی ادعای ضرورت هم در فکر قتل
آنها گردیدند و حیوانان بالاخر آسایش خود در آنجا
هم ندیده و از جان بتنگ آمده راه صحرا گرفتند
و بر زعم فاسد آدمیان آگهی یافته ابنای جنس خود را
یکجا نمودند و در دارالعدالت بادشاه بوزینه

بشنعیت آمده سرگذشت مظالم و اجبار آدمیان
بکیفیت بیان ساختند سلطان بعد اصغای حال
حیوانان حکم فرمود که قاصدان تیز رفتار بهر دیار
در احضار روند و آدمیان را برای عرض جواب
استغاثه حیوانان حاضر آرند چنانچه در مدت
قلیل شعبا و کس باشاره احضار جا اکانه که بحلیه
فصاحت آراسته و بکسوت بلاغت پیراسته بودند
حاضر آمدند و بعد دو سه روز که از کسل سفر برآسودند
حسب الطلب بحضور سلطان الجنه بارباب گردیدند و بادشاه

بادشاه ذی جاه را بر تخت سلطنه جلوه افزا دیده
رسم تعظیم و تسلیم بجا آوردند و بمواقع خودها با ادب
ایستادند سلطان عادل که قطع نظر از صفات معدلت
و نصفت در شجاعت و سخاوت گوی سبقت از اقران
و امثال ربوده و وظیفه غربای عصر از مائده فیض
خود معین و خواطر زیردستان را از جبره دستی زبردستان
مطمئن داشته رواج جمله محرمات و منهیات خلاف
شرع را از قلمرو خود برطرف کرده بدام رضامندی
و خوشنودی الهی مرتکز خاطر خود بسیار داشته بانواع

عاطفت و شفقت ایشان را بنواخت و زبان استفسار حال
گشاد که اقامت شما درین ملک با آنکه گاهی فیمابین
رسم کتابت هم مرعی شود و آمدن با این جمعیت
بلغا و فصحا بحضرتم چگونه اتفاق افتاد شخصی از میان
ایشان که جهاندیده و فصیح تر بود عرض کرد که ای شهنشاه
حیوانان و سماعت صیت عدل و انصاف سلطان
باعث حضور ما گردیده چون دادخواهی ازین آستانه
دولت محروم نرفته و اتلاف حق مستحق از نصفت و عدالت
سلطانی نگشته امیدواریم که سلطان باستماع حال ما

ما پردازند و بداد ما رسند و چنین استفسار مطلب بیان
کردند که ای شهنشاه معدلت پناه جمله حیوانان غلام
و مملوک ما هستند مگر اکثری از ما متنفر و بعضی که جبراً تابع
هستند از ملکیت ما منکر اند پادشاه فرمود که دعوی
بی دلیل در محکمهٔ عدالت لیاقت سماعت ندارد و مدعای
عاری از حجت قابل اجابت نباشد اگر حجتی داری
و برهانی بر دعوی خود می آری بیان کن جهاندیده
افصح عرض کرد که دلایل وافر از عقلی و نقلی بر دعوی
خود میداریم و به تبیین و تشریح آن ملکیت خود باثبات

می‌ستایم و یکی از زمرهٔ آدمیان که از اولاد حضرت عباس
رضی الله عنه بود بر منبر برآمده این خطبه بفصاحت و
بلاغت سر کرد که حمد و ثنا سزاوار آن معبود حقیقی است که
جهت پرورش مخلوق اشیای گوناگون بر سطح زمین مهیا
کرده و آلات و اسباب متعدد و اقسام حیوانات برای
انسان ضعیف البنیان پیدا نموده خوشا حال آنانکه حسب
استرضایش به اختیار اعمال حسنه به صلاحیت و درستی
عاقبت پردازند و وای بر حال آنانکه به ارتکاب ممنوعات
از فرمانش برگردند و درود و سلام نامعدود بر نبی برحق

برحق محمد مصطفی صلعم که ایزد برحق او را سرور کائنات
و مفخر موجودات گردانیده و برای هدایت خلق عقب
جمله پیغمبران فرستاده پادشاه جن و انس اوست و روز
آخرت باعث استظهار همه او و همچنین سلام بر آل پاکش
که بسعی ایشان رواج اسلام در دنیا گردید و به تلقین و
تعلیم ایشان قوت ایمان بهم رسید غرض در آن فرما
زبان بشکر صانع بیچون رطب اللسان است که از قطره
آبی آدم را آفریده و حوا را از وی پیدا و صاحب اولاد
ساخته و هزاران انسان سطح زمین را آباد نموده

بر جمله مخلوقات اشرف و بر خشک و تر عالم تسلط کرده واطعمه
گوناگون پاکیزه و لذیذه به ایشان کرامت ساخته در کلام مجید
چنین فرموده که وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ
وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ
اعنی جمیع حیوانات برای انسان مخلوق شده اند از ایشان
فایده بردارند و بخورند و از پوست و موی ایشان لباس
گرم سازند و هنگام صبح ایشان را بچراگاه فرستادن و شام
باز بخانه آوردن باعث رونق ایشان است و در مقامی چنین
میفرماید وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ اعنی در خشکی و تری بر

بر شتران و کشتی ها سوار کرده میشوید و بجای دیگر چنین گفته
وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا اعنی اسپان و قاطر و خر را بجهت
این مخلوق شده اند که ایشان سواری کنید و در موضعی بدینسان
فرموده لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ
اعنی تا بر پشت ایشان سوار شوید و نعمای الهی را یاد نمایید
هرگاه نشینید بر آن و علاوه بر این بسیاری آیات قرآنی
در این باب نازل اند و از توریت و انجیل هم ظاهر که خلقت
حیوان برای انتفاع انسان است لهذا انبیا و میان تا لکن
و انبیا ملوک پادشاهان سلطان بعد ختم کلام بر و عباسی

توجه بسوی حیوانان آورده فرمود که دلایل مرد عباسی
که از آیات قرآنی آورده شنیدند جواب آن هر چه داشته باشند
بیان نمایند به استماع حکم سلطان از زمره حیوانات قاطر
روبرو آمد و این خطبه به زبان خود خواند که حمد و شکر
لایق شان واحد پاک قدیم بی نیازی است که بی زمان
و مکان قبل از ایجاد عالم موجود بود و به کلمه واحد کن
جمله کائنات را از پرده غیب بعرصه شهود آورد و کره افلاک را
از آب و آتش ترکیب داده رتبه بلندی بخشید و نسل آدم را
از قطره آبی در دنیا آفرید تا با آبادیش پردازند و به تخریب

تخریب آن نکوشند و حفاظت حیوانات کما ینبغی بجا آورده
فایده معتد به بردارند نه آنکه مرتکب آزار و روادار اضرار
اینها باشند بعد آن قاطر گفت که ای سلطان ذیشان از
آیات قرآنی ثابت نیست که حیوانات مملوک انسانان
هستند البته ذکر نعمائی است که ایزد تعالی به ایشان بخشیده
چنانچه ازین آیه قرآنی پیدا است سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ
الْقَمَرَ وَالرِّيَاحَ وَالسَّحَابَ یعنی خدا تعالی حیوانات را تابع
شما گردانید چنانکه تابع کرد شمس و قمر و هوا و ابر را و ازین
آیه مستنبط نیست که ایشان مالک و ما مملوک ایشان باشیم

بلکه حق سبحانه تعالی جل شانه سایر مخلوق را در زمین و اسمان
افریده یکی را تابع و محکوم دیگری نموده تا یکی از دیگری منفعتی
بردارد و مدافعت مضرت و جبر نقصان نماید در صورت
خداوند خلایق که ما را تابع آدمیان کرده محض برای انکه
نفعی به ایشان رسد و دفع نقصان از ایشان کردند چنانکه
ایشان مظنون خاطر خود میدارند و از سفسطه و بهتان میگویند
که ما مالک و ایشان مملوک ما هستند و قبل از خلقت آدمیان
اسلاف ما بی تعرض احدی بر سطح زمین می ماندند و بهر طرف
که دل میخواست بی مزاحمت کسی میگردیدند و فرادی فرادی

سفسطه

فرادی بتلاش معاش پرداخته سبزه شاداب هر جا و بطعام
بفراغ خاطر می چریدند غرض در کوهستان و بیابانها
بسر می بردند و پرورش بچگان و اولاد خود میکردند و انچه
رزاق عالم مقدر و نصیب ایشان کرده بود بران راضی بودند
و صرف اوقات شبانه روزی در حمد و سپاس او می نمودند
و بجز ذات پاک کسی دیگری را نشناخته بمقامات خود بلطف
تمام شب را روز می آوردند حتی که بمقتضای انی جاعل
فی الارض خلیفة خلافت روی زمین بوجود فایض الجود
حضرت آدم علیه السلام تعلق گرفت بعد چندی اولاد و ابنای

ایشان در دشت و بیابان گردیدن آغاز کردند و دست
جور و ستم بر ما بیچارگان که یارای انتقام نداریم دراز نمودند
اسپان و شتران و گاوان و قاطران را گرفتار کرده بکار
و خدمت خودها گرفتند و بسببهایی که اسلاف ما گاهی بخشم
خود ندیده بودند بزور و تعدی بر ما روا داشتند تا جا بمعاش
اینحال بکوه و صحرا گریختیم و رخت اقامت به بیابان و هامون
کشیدیم باز هم عقب ما گذاشتند و دام و حلقه‌ها گرفته بانواع
حیله و بند در پی تعقیب ما شدند و بعضی از ما حیوانات را که
بوجه ضعف و کسل بدست ایشان افتادند گرفتار و بسته آوردند

آوردند و چه اذیتها که نه دادند و چها محن و مشقت که بر ما
نه پسندیدند ذبح کردن و پوست کشیدن و شکم چاک کردن
و استخوان شکستن و گوشت و رگ از هم جدا کردن کار
ایشان است و بال بر گسستن و بر سیخها کشیدن و به آتش
بریان کردن شعار ایشان از آنکه از ما بسیار را از بند ایشان
گریخت مجرم خود میدانند و بر این بدعت و خصومت
خود شان منفعل نمیشوند و هر یک بمسلک این دعوی سالکند
که حیوانات مملوک و ما مالک و حال آنکه ایشان را این
دعوی بی دلیل است و نه حجتی الا ظلمی است و بدعتی

فصل دوم از باب دوم در تهیه شدن سلطان الجنه در فیصل
قضیه انسان و حیوانات سلطان الجنه که آگاه حال حیوانات
شنید و به انفصال مناقشه ایشان بدل مصروف گردید فرمود
تا قاضیان و مفتیان و دیگر اعیان و ارکان حاضر آیند
و بعد حضور ایشان از انسان گفت که بجواب شکایتی که
حیوانات از ظلم شما بر زبان دارند چه میگویید یکی از انسان
بعد تقدیم مراتب تسلیم عرض کرد که ایزد تعالی در جاه و حشمت
بادشاه عالم پناه بیفزاید جمله حیوانات غلامان ما و ما خداوندان
ایشانیم و ایشان را با ما همین است که حکومت خداوندانه بر ایشان کنیم

کنند و کاری و خدمتی که خواهیم از ایشان گیریم و از زمره ایشان
هر که اطاعت ما قبول کرد مقبول الهی شد و هر که از احکام ما
انحراف ورزید مردود بارگاه کبریائی گردید پادشاه فرمود
که در محکمه قضا سماعت دعوی بی حجت خلاف عدالت است
و طلب براهین و دلایل مدار صحت دعوی از مسلمات این
معدلت و نصفت انسان مدعی بیان کرد که از دلایل عقلی
و نقلی که بکثرت ما داریم یکی اینست که ایزد تعالی جل شانه
صورت ما را بکمال لطافت ساخته و عضو متناسب چنانکه باید
بخشیده قدرت و جسم موزون عطا کرده و عقل و دانش

داده که بجهت آن در نیک و بد فرق و امتیاز کنیم و حال
افلاک معلوم و بیان ستاره‌ها کرامت فرموده از این خوبی
که نخواهد در دیگری هست ملکیت ما بر حیوانات پیدا است
و همچو فضایل حقیقت ما هویدا حیوانات با صفای تکلم
التماس کردند که این دلایل کافی بر ثبوت دعوی نیستند
پادشاه فرمود که شما بچه وجه معترض بر این براهین
میشوید آیا نمی‌بینید که حسن صورت و تناسب شکل نشست
و برخاست سیرت خواجگان است و زشت روئی و خمیدگی
علامت غلامان یکی از حیوانات گفت که ایزد تعالی سلطان

سلطان را توفیق نیک دهد و از آفات زمانه برکران
دارد عرض اینست که خالق مخلوقات آدمیان را به صورت
و قد و قامت نه برای آن خلق کرده که مالک حیوانات
شوند و حیوانات را به این شکل و رو و دستی نه جهت
آن حکیم مطلق بمقتضای فعل الحکیم بالحکم لا یخلو عن
الحکمة هر مخلوق را صورتی علیحده عطا کرده و هر موجود
را به شکل جداگانه بوجود آورده **فصل سوم از باب دوم**
در کیفیت اختلاف صورت حیوانات و بعد از این حیوانات
نزد کورنجاب پادشاه عرض کرد که الله تعالی ساعتی که

آورده اند که [illegible] انسان

آدمیان را خلق کرد عریان لخت بودند و بر ابدان خود
چیزی نداشتند که از سرد و گرم محفوظ باشند چون غذای
ایشان از اثمار و لباس تن از برگ اشجار بود لهذا از یکپا
قامت راست و دراز یافت تا برگ و ثمر درختان نشکسته
به استعمال آرد و خورش ما که از گیاه است بنابر آن قامت
ما خم گردیده که در چریدن کاه و گیا تکلیفی نرود بادشاه
فرمود که ایزد تعالی در کلام مجید میفرماید که لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم یعنی هر اینه انسان را بهیات خوش قامت
آفریدیم جوابش چیست عرض کرد که در کلام ربانی بخلاف معنی

معنی ظاهری گنجایش تاویلات بسیار است از عالمی متجرد
متغیر باید پرسید سلطان رو بجانب عالمی که حاضر بود
آورد او عرض کرد که مطلب این آیه اینست که روزی
ایزد تعالی حضرت آدم را خلق کرد ساعت اسعد بود
و ستاره ها در بروج شرف جلوه گر و هیولای عناصر در
ایجاب صور آماده و مستعد تر بودند فلهذا آدمیان بغایت
خوش و صورت دلکش و ترکیب چست و درست و دست و پای
مخلوق شدند و معنی دیگر احسن تقویم از این آیه ظاهر فعدلک
فی ای صورة ما شاء رکبک یعنی الله تعالی انسان را

بحد اعتدال پیدا کرده نه غایت دراز نه نهایت کوتاه سلطان
الجنه بمجرد استماع این سخن گفت که همین اعتدال قامت و
تناسب اعضا برای فضیلت انسانان کافیست حیوانی
دیگر جواب داد که حال ما حیوانان هم همین است که حق سبحانه
تعالی ما را نیز به اعتدال چنانکه می بایست آفریده و عضوهای
متناسب بخشیده درین فضیلت ما هر دو برابریم و تزایدی
نداریم یکی از آدمیان ازین سخن برآشفت و گفت که در
صورت حیوانان خوش اسلوبی کو و تناسب اعضا کجا
صورتهای مکروه و قد وارون و زبون دارند و دست و پا

با دیگر اعضا ناموزون یکی از اینها شتر است که قد
بلند و گردن دراز و دم کوتاه دارد دیگر فیل که قامت
کلان و جسم گران و دو دندان بیرون از دهان
گوش پهن و چشم خورد و همچنین گاو میش را دم دراز
و شاخهای گنده بر سر و سرین فربه و گران نزد گربه
که پشتش دراز و سرین ندارد و خرگوش با گوش دراز و
خورد و همچنین بسیاری از درندگان و چرندگان هستند
که قد و قامت ناموزون دارند عضوی را با عضو دیگر
مناسبتی نی و در اصناف و الوان نیست بهیچ نه

حیوان جواب داد که افسوس حکمت الهی را ندانستی
و حیف که صنعت ایزدی را نفهمیدی خوبی شکل و
درستی اعضای یا مخلوق منحصر بصنعت صانع است و
متعلق بقدرت خالق بر نقص مصنوع نظر کردن جرح و
اعتراض بر صانع ساختن است و عیب مخلوق جستن گویا
معایب خالق ظاهر کردن نمیدانی که حق سبحانه تعالی خلقت
هر شی از حکمت بالغه خود برای فایده نموده و هر مخلوق
را برای منفعتی آفریده کشف این راز بجز علما دیگری
نیست و ورای ایشان کسی را از غوامض و مصلحت آن

آن واقف نیست انسان به استماع این کلام گفت که اگر
تو حکیم نوع خود هستی نشان ده که در ساختن گردن
شتر بدین طوالت چه حکمت بود حیوان لب بپاسخ
گشود که پاهای شتر دراز بودند اگر گردن کوتاه میداشت
چریدن کاه و گیاه دشوار میگردید لهذا حق تعالی گردنش
را دراز ساخت که کاه بآسانی چرد و بقوت آن از زمین
برخیزد و لب های خود را برای رفع خارش بر تمام بدن
رساند و همین نمط بجای گردن شتر خرطوم فیل را
داده و گوش همین و دو دندان استوار که از خرطوم ایشان بیرون

خوردنی بردارد و به جنبانیدن گوش حفاظت نشسته و
مگس نماند تا یکی از آنها در دهنش که بسبب طوالت دسرگی
دندان وا می باشد رفتن نباید و به دندان‌ها از اضرار
درندگان محفوظ ماند و گوش خرگوش بجهت آن دراز است
که جسم نازک و پوست باریک دارد و در موسم سرما بپوشیدن
و کنند ولیش حفاظت بدن خود سازد و عرض ایزد ذو الجلال
جمله جانوران را چنانکه مناسب دانست عضوها عنایت
کرد چنانچه بزبان حضرت موسی پیغمبر آمده ربنا الذی اعطی
کل شیء خلقه ثم هدی یعنی عطا کرد پروردگار ما هر یک

هر یک شیء را خلقت او بعد از آن هدایت نمود حاصل اینکه
برای هر مخلوقی هر عضوی که مناسب دید بخشید ایشان که
بر خوبی اجسام و خوش اسلوبی اندام می نازند و به سبب آن
در گمان خود ما را مملوک و خود را مالک می دانند زعم ایشان
فاسد است و خیال باطل خوش اسلوبی هر جنس همان است
که مرغوب هم جنس باشد تا به سبب آن با هم توافق روند
و باعث توالد و تناسل گردد و خوش اسلوبی یک جنس
مرغوب جنس دیگر نمی‌شود چنانکه هر جانوری بر ماده جنس
خود مایل می‌گردد و هر چند ماده جانور جنس دیگر از ماده این

جانور بهتر بود اصلا خواهش به آن نمیسازد همچنین آدمیان
نیز با غیر جنس خود رغبت نمی‌کنند کسان ملیح صبیحان
را نمی‌خواهند و صبیحان دل به ملیحان نمی‌دهند مردمان
متعلم خواهش زن گو حسینه و جمیله باشند نمیکنند و مردان
زن باره اعنی حریص مباشرت عورت بجانب امردان
التفات نمی‌سازند پس خوبصورتی و خوش اسلوبی ایشان
مقتضی آن نیست که خود را از ما بهتر دانند و آنکه میگویند
که آدمیان در صورت عقل و جودت هوش فایق اند
این هم غلط است اکثری حیوانات عقل و دانش و هوش

و هوش و حواس از آدمیان بمرتبه زاید میدارند
چنانچه شتران در شب تاریک راه های دشوار گذار
را بقیاس طی می‌کنند و آدمیان درین محل محتاج مشعل
چراغ میباشند و اسب از دور بعلامت صدای پای
مردم مخدوش میشود و بیشتر ازین خدشه آمده حریف
را گمان میکنند و راکب خود را اگر عاقل است هوشیار کرده
از گزند حریف محفوظ میدارد و اگر کسی گاوی یا خری را
یکبار در راهی که بیشتر ازان گاهی ندیده باشد
برد و بگذارد از انجا بی هدایت کسی بمسکن خود می آید و راه

سهو نمیکنند بر خلاف انسانان که چند بار از راهی که گذشته
باشند و بار هر گاه اتفاق رفتن بدان سو افتد از
غایت سهو و نسیان سراسیمه و مضطر میشوند بز و میش
در یک شب بمقامی صد بچه زائیده صبح به چراگاه
می روند و شام هر گاه از انجا برگشته می آیند بچه های
انها گو در حجره تیره و تار باشند مادران خود و مادران
انها بچگان خود را میشناسند و از زمره شما اگر کسی از
خانه خود ببلادی دیگر میرود و از اتفاقات مدتی
در انجا مداومت میکند هنگام باز آمدن بوطن بسبب

شباهت مادر و پدر و برادر خود فراموش میکند و
بدشواری میشناسد درینصورت سورت عقل و
حواس که بران می نازند چگونه ثابت شد اگر بهمه
از عقل بهره میداشتند بر این اشیا که ایزد تعالی
ایشان را بی محن و مشقت عطا کرده ناز و فخر
نمیکردند چه عقلا فخر و مباهات خود را بر ان شئی میبندند
که انرا از کسب و محنت خود حاصل میکنند **فصل چهارم**

از باب دوم در شکایت حیوانات از مظالم آدمیان

سلطان بعد سماعت کلام حیوانات به آدمیان فرمود

که بیان حیوانان بجواب کلام خود شنیدند انسان
التماس نمودند که بوجوه متعدد دعوی ما ثابت است چنانچه
خریدن و فروختن حیوانان و خورانیدن غذا بایشان
و حفاظت ازشدت ایام تابستان و زمستان و حراست
از گزنده درندگان و معالجت ایشان هنگام علالت بنظر
شفقت دلیلی است بر مملکیت ما و ظهور این لطف و
عنایت در هر حال بحال ایشان حسب دستور مالکان نسبت
غلامان برهانی است بر حقیقت ما حیوانات به اصغای
دلایل انسانان عرض کردند که بیع و شرای ما از دست

دست آدمیان حجتی ساطع برای ثبوت دعوی
ایشان نیست و این طریقه که میان آدمیان هم جاری
است دلیلی قاطع بر حقیقت ایشان نی زیرا که باشندگان
فارس چون تسلط جویند بر سکنای روم رومیان را
میفروشند و رومیان هنگام ظفریابی بر فارسیان
همین سلوک با فارسیان میسازند و ساکنان هند با مردم
سند و سندیان با هندیان و عرب با ترکان و
ترکان با عرب همین معامله بوقوع می آرند غرض
یکی بر دیگری هرگاه متسلط میگردد رعایای غنیم را

ملوک خود تصور نموده میفروشند چه معلوم که در حقیقت
میان ایشان مالک کیست و مملوک کیست و این رسم و طریق
حسب گردش زمان و انقلاب دوران در زمره انسانان
جاری است و مصداق استعمال کلام باری وتلک الایام
نداولها بین الناس اعنی نوبت بنوبت میگردانیم زمانه
در او میان و این سخن را مردم دانا نیکو میدانند
وانکه ایشان سلوکات خود نسبت ما از تیمار و خبرگیری
و دیگر امور ظاهر مینمایند ظهور این امر نه از راه شفقت
و اتمنان است بلکه از مخاطره نقصان که در هلاک ما

ما و وقوع نقصان در مال خود می فهمند و تلف شدن
حیوانان از عدم خبرگیری ظهور قصور به سواری و دربار
برداری قصور میکنند بعده جمله حیوانات شکوه
جدا گانه مظالم ایشان رو بروی سلطان بیان نمودند
خر ظاهر کرد که چنانکه ما در بنده آدمیان می افتیم بار
گران سنگ و خشت و چوب و این بچه محنت و مشقت
بر پشت خود بر میداریم و ایشان تازیانه و کارد در دست
خود میدارند و بر سر ما میزنند اگر سلطان این
حال زار ما را بچشم خود معاینه سازد تاسف ها

نگرانی آن بزعم فاسدی که در دل خود دارند رحمی
و شفقتی برحال ما نمی آرند و گاه بیان کردند که وقتیکه
ما در قید ایشان مبتلا می شویم در قلبه و جوازها میدهند
و توبره مشبک یافته از ریسمان در دهن ما بسته میگردانند
بضرب چوب و تازیانه ایشان روی و سر و تن ما مجروح
میشود و از شدت تکالیف نوبت بهلاکت ما میرسد
و نیز بدین سان منظور شد که هنگام گرفتاری ما ایشان
برای شیرخوری اطفال خود بچگان خورد ما را از
مادران ایشان جدا کرده و دست و پا بسته در سیخ میزنند

و گوش بر فریاد و زاری ایشان نمی نهند و به کمال بی رحمی
و قساوت قلبی ذبح میکنند و پوست ایشان کنده و شکم دریده
کاسه میشکنند و جگر چاک ساخته گوشت اعضا را کارد
ها ببرند و به سیخ آهنی کشیده کباب کرده میخورند
ما این جمله مصائب را می بینیم و ساکت و صامت
مانده دم نمیزنیم و نیز بدین طرز مشکل شد که بعد
اسیر شدن ما ساربانان ریسمانی در منخرین ما انداخته
و بار گران بر پشت های ما نهاده در شب تار بکوهستان
و صحرا می کشند و در حالت گرسنگی و تشنگی ما هر جا که

میخواهند می‌ریزند از صدمات خراش کجاده و فرونشستن
سنگ ریزه ها بر پشت های و کف پای خود جراحت
بهم میرسانیم و بحالت مجبوری اطاعت ایشان میکنیم
و **فیل** گفت که وقتیکه ابنای ما در اسیری ایشان می آیند
رسن در گلو و زنجیر در پا انداخته کجک آهنی چپ و راست
سر می زنند و **اسب** بیان نمود که هرگاه ما پابند اختیار
این بی رحمان میشویم لجام آهنی در دهن و زین بر پشت
ما می بندند و حین مقابله با دشمن زره و خود و غیره
لباس آهنی پوشیده بر پشت های ما می نشینند در عین

حین گرسنگی و تشنگی و چشمه ها از گرد و غبار آلوده در
میدان جنگ زخم شمشیر و سنان بر سینه و جگر میخوریم
و در دریای خون شناوری اختیار مینماییم و **قاطر**
درد دل خود بدین هیچ ظاهر کرد که حین اسیری ما لجام
آهنی در دهن می اندازند و پاهای ما را برسن های
استوار می بندند و دمی نمیگذارند که حظی از چریدن
سبزه حسب دلخواه و سیر صحرا برداریم و لمحه فرصت
نمی دهند که نزد مادیان خود رسیده بهوس دل
انفاز و سائیسان ایشان پالان ها بر پشت ما نهاده سوار میشوند

و بچوب و تازیانه شتربان مارا میکوبند و از فحش لفظی انچه
در دل می اید میگویند و طرفه انکه از غایت سفاهت بیشتر
نسبت خود و خواهران و دختران مالکان خود دشنامهای
مغلظه میدهند و مضمون بیهوده بدین نمط که در فرج
زوجه مشتری و بایع این قاطر کیر خر بزبان می ارند
رهبت انست که ایشان هم سزاوار چنین لعن و طعن که
در حقیقت این دشنامها منسوب و منجر بطرف ایشان و مالکان
انها میکردند هستند و ازین حرکات بدیهی که انها چه قدر
مجسم سفاهت و مخزن اقسام سفاهت و بلاهت اند و از بدگهری

بدگهری و جهل و نادانی خود خبر ندارند و نصیحت و
وصیت خدا و رسول را در گوش خاطر جا نمیدهند با وجود یکه
خود این آیات قرآنی را میخوانند تا هم متنبه نمیشوند
لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم اعنی باید که معاف
کنند و درگذرند از گناههای دیگران آیا نمی خواهید
که الله معاف کند گناههای شمارا و قل للذین امنوا یغفروا
للذین لا یرجون ایام الله اعنی حکم کن ای محمد مومنان
را که از جرایم کفار بگذرند و ما من دابة فی الارض و لا طائر
یطیر بجناحیه الا امم امثالکم اعنی هر قدر زنده ها و جرنده ها

بر روی زمین میگردند و بر هوا می پرند گروه این هم
مثل شما است لتستووا علی ظهوره ثم تذکروا نعمة ربکم اذا استویتم
علیه وتقولوا سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
وانا الی ربنا لمنقلبون یعنی با ترتیب اینها سوار شوید
پس نعمت خدای خود را بیاد آورید و بگویید که پاک است
ان خدا که چنین جانور را مطیع ما کرده که ما اصلا بر ان
قادر نمی توانستیم شد و هر اینه ما جانب خدا رجوع کننده
ایم هر گاه یکه خاطر از کلام خود فارغ شد شتر به خوک
گفت که به اینهای تو غذائی که از دست انسانان رسیده

رسیده باشد پیش سلطان عادل بیان کن شاید
ترحم و لطف سلطان رهائی ما اسیران از بند ظالمان
صورت بندد زیرا که تو هم از نوع چرندگان هستی حکیمی
معترض شد که خوک از چرندگان نیست بلکه درنده است
که دندان ها بیرون از دهن دارد و جیفه خور است
حکیمی جواب داد که علامت سم دلالت بر خلقتش در نوع
چرندگان دارد و گاه هم میچرد دیگری گفت که
نی بلی از چرنده و درنده مرکب است چنانکه شتر گاو که از
گاو و شتر مرکب است و شتر مرغ که شکلش از طایر

و شتر زشت به خوک کلام ایشان نشنیده به شتر
گفت که من خلقت خود را نمیدانم و به ادراک ماهیت
خود سخت حیرانم که او میان در خلقتم اختلافها دارند
مسلمانان مرا مسخ و ملعون فهمیده صورتم را مکروه و گوشتم
را نجس میدانند و ذکرم بر زبان نمی آرند و روسیان
لحمم را به رغبت تمام می خورند و قربانی مرا ثواب عظمی
نمیدارند یهودیان بوجه اینکه ایشان را با روسیان و نصارا
عداوتی است با من بغضی میدارند ولی وجه دشنام و
لعن نسبتم بر زبان می رانند و ارمنیان مرا مثل گاو

گاو و گوسفند می فهمند و بسبب فربه اندامی و کثرت
تناسل بهتر می دانند اطبای یونانی پیه مرا اکثر در
دواها به استعمال می آرند و گله بانان و سائیسان مرا
میان اسپان و جانوران خود در اصطبل و چراگاهها میدارند
که از بودنم بمقامات مذکور جانوران ایشان از بلیات
محفوظ و در امان میمانند و افسون خوانان و ساحران
پوستم را نجوا هش تمام در کتب و تعویذهای خود میگیرند
و خوگیرد و زان و موزه سازان موی گردن و سینه‌ام
را که کار آمدنی ایشان است برغبت تمام نزد خود میدارند

حیرانم که شکر از که گویم و شکایت از که جویم بعد ختم کلام
خوک **خر به خرگوش** گفت که برادرهای جنس تو از دست
آدمیان ستمی که رفته باشد بیان کن خرگوش گفت که
ابنای نوع ما از قرب ایشان نفرت دارند لهذا دیار ایشان
را گذاشته و در صحرا و مغاک ها سکونت گزیده اگرچه از
مظالم ایشان اندک در امان اند الا از سگان و غیره جانوران
صید گیر سخت حیران هستند که در شکار و صید ما اعانت
آدمیان می کنند و ایشان را جانب ما می آرند و ابنوان
شتران و گاوان و گوسفندان و غیره حیوانات را

را که برادران نوع ما اند و در کوه و صحرا مامن دارند
در دست آدمیان اسیر و مبتلا میگردانند و باز گفت که
سگان شکاری که از نوع ما نیستند و از قسم درندگان
اند اگر معاونت آدمیان میکنند عجبی نیست بل معذور اند
که اینها هم رغبت بخوردن گوشت ما دارند حیرت و تعجب
این است که اسپان که از نوع ما و بهایم اند و گوشت
هم نمی خورند از نادانی و حماقت در گرفتاری و صید ما
اعانت آدمیان می نمایند **فصل پنجم از باب دوم در تعریف**
اسب یکی از آدمیان به خرگوش گفت که مهر خاموشی

برلب زند و زیاده زین شکایت اسب مکن اگر حسن و
خوبی این جانور شنیده نشستی اصلا در شکایتش به بیهوده سرای
نمی پرداختی بادشاه پرسید که محاسن اسب چیست عرض کرد
که اسب خصایل بهتر و صفات خوشتر دارد صورتش خوب
و رنگ صفا و مرغوب جمله اعضا خوشش نما و مناسب و مویش
درست و عقل صایب بنگام تکاپو چست و تابع راکب خود پیمانه
وجیب و راست و پیش و پس جیب رضا و ابای سوار و مالک
خود شبکرد و موذب چنانکه تا وقتیکه سوار بر پشتش بود بول
و براز نکند اگر پیش در خلاب با آب تر میشود نمی جنباند

جنباند تا گل شتک و قطره نجس بر سوار نه افتد و صبر
و تحمل بدین سان که در مصاف جنگ زخمهای تیر و
سنان بر سینه خورده دم نمی زند و سوار خود را معرکه
و خود و زین و لجام و بالان که بار گران میشود بر پشت خود گرفته
حسب اشاره صاحبش می دود و او را از تیز رفتاری خود که
با وهم نگردش نمی رسد از مضرت دشمن محفوظ می دارد
جست و شلنگش چون پلنگ است و خم و چم مانند گاو دشت
این حسن و خوبی در جانوری بنظر نه آمده و چنین شجاعت
و تحمل در حیوانی بسماعت نرسیده خرگوش گفت که با این

همه خوبی ها که بیان کردی عیبی هم چنان دارد که جمله
خوبی ها را می پوشد پادشاه پرسید که آن چه عیب است
گفت سفاهت و حماقت چنان دارد که دوست و دشمن
را اصلا نمی شناسد اگر زیر ران دشمن است تابعت او
میکند و در خانه کسیکه پیدا شده و مدت العمر پرورش یافته
هنگام جنگ به ایمای دشمنش بر آدمی تازد و حمله ها می نماید
و حقوق نعمت و پرورش را فراموش میسازد و ازین
سیرت او یکی مناسبت با خصلت شمشیر دارد و دومی شباهت
با سیرت آدمیان که پرورش شمشیر نسبت دوست و دشمن

دشمن و خویش و بیگانه مساوی و یکسان است ولی
و کج خلقی آدمیان با پدر و مادر و خواهر و عشیره اقربای خود
شان ظاهر و عیان که در عالم خوردی شیر مادر می نوشند
و در آغوش پدر پرورش می یابند و در ایام جوانی مخالف
آنها میشوند و مکر و حیله و سلوکی که برای دشمن روا نیست
با اقارب و یگانگان خود میسازند و همچنین شعار مجلس
کشتی با حیوانان می دارند و احسان های ایشان از خاطر
محو میسازند یعنی شیر حیوانات مینوشند و از پوست
و موی آنها لباس ها تیار کرده فایده ها برمیدارند

و بالاخر بیخ کرده میخورند و منفعتی را که از اینها رسیده اند
از غایت بی بردلی و بی رحمی یکسره فراموش میکنند خر گفت
ای خرگوش بخموش و زیاده برین بسعایت مکوش بیقدر
مذمت مناسب نیست و عیب جوئی بی حد واجب نی کدام
موجودست که ایزد تعالی جلت شانه فضایل کثیره و نعمای عدیده
به او بخشیده و از نعمتی که از آن فضایل برتر باشد محروم نیست
نداشته و از مخلوق کیست که از جمیع نعمت او را بی نصیب کرده
و نعمتی که کسی را نه بخشیده به او عطا نکرده مخلوقی که محروم از
جمله فضایل و نعمای الهی و خالی از قبیح و سقمی باشد درین

درین دار فنا نیست و موجودی که محلی به جمیع صفات
و مبرا از عیبی باشد درین سپنجی سرا الا کسی را که رتبه
خداوندی بخشیده داغ غلامی هم داده و وجودی را که
با حسن و خوبی و صفات محبوبی آفریده سقمی هم در ذاتش نهاده
آفتاب و ماهتاب را چه قدر عظمت و محاسن عطا ساخته که
بعض جهال آدمیان ایشان را از فرط جهالت خدا و معبود
خود فهمیده اند الا از معایب کسوف و خسوف بری نداشته
که از ظهور تیرگی و کاهیدگی در ایشان خردمندان را بر
قوی رعبیت انسان دست دهند و همچنین بسیاره ها

را با چنین طلعت و رشافت از سقم مستوری و عجز بی کمالی
ولی استعدادی نشتره نساخت تا از غروب اینها جنس طلوع
افتاب علامت مخلوقیت ایشان هویدا باشد در وجود کسی با
کثرت فضایل عیبی هم موجود است ولی عیب فقط دا
خاص آن معبود است که چون این تقریر را تمام کرد گاو منتظر شد
که شخصی را که مورد عنایات نعمت های الهی باشد لازم است
که شکر نعمت بجا آورده دیگری را از فیض آن بهره رساند
چنانکه افتاب از پرتو خود خلق را مستفیض میگرداند و
منت بر کسی نمیگذارد و ماهتاب و دیگر ستارگان

گان بقدر وسعت و استعداد جمله عالم را منور میسازند و احسان
بر احدی از عالمیان نمی نهند همچنین ادمیان را هم واجب
که از نعمت های کثیره که الله تعالی بایشان مرحمت فرموده
برخی به حیوانات بخشند و منت بر اینها نه نهند و بعد ختم
کلام گاو جمله حیوانات زار زار گریستند و بحضور پادشاه عرض
کردند که ای سلطان عادل بر حال ما رحم فرما و از دست
ظلم این ظالمان برهان پادشاه بجانب حکما و علما توجه
نمود و فرمود که مطالب ولی رحمی آدمیان آنچه حیوانات
بیان کردند شنیدید عرض کردند که جمله شنیدیم و بیان واقع

میدانیم و این معامله انسان با حیوانات شب و روز معاینه
میکنیم و منقش خاطر میداریم که چون جور و جفای ایشان را
بو ما فیو ما ترقی گردید و مکاید ایشان براحدی مخفی نماند بنی جان
هم دیار ایشان را گذاشته بصحرا و بیابان و کوه و دریا
متواری گردیدند و از کج خلقی و بد نفسی ایشان ترک عمرانات
نمودند تا هم از عداوت ایشان نجات نیست و بد کمالی ایشان
بحدی است که اگر بوقتی من الاوقات یکی از اطفال یا عورات
ایشان به بیماری ملحق یا مردی جاهل و احمق بمرضی ملحق
میشود میگویند که این را آسیبی از جنه رسیده و این مریض

مریض گزندی از بنی جان برداشته حال آنکه گشتی ده
باشد که جنی ترکب جرح و قتل انسانی یا دردی و رنجی
و دیگر افعال شنیعه گشته با جنی برباد و تباهی خروج کرده
به نسبت و غارتش پرداخته بلکه این جمله را هم در ذوات
آدمیان موجود اند که شب و روز در فکر همدیگر میباشند
بر این هم از معایب خود آگاه و متنبه نمیشوند و به توبه و استغفار
نمی پردازند چون سخن تا به اینجا رسید جوید از سلطانی
ندا آمد که آفتاب بمغرب رسید و دربار برخاست
گردید حضار دربار بمکانات خود رفتند و صباح باز حاضر شوند

باب سوم مشتمل بر دوازده فصل فصل اول از باب
سوم در ذکر مشوره سلطان با وزرا و ندما سلطان

البحر بعد برخاست دربار وزیر خود را در خلوت طلبید
و گفت که صحبت مناظره امروز دیدی و گفتگوی
آدمیان و حیوانات شنیدی اکنون درین معامله
چه می بینی و فیصله این مناقشه به چه نهج قرار
میدهی وزیر که مرد عاقل و دانشمند بود بعد تقدیم
تسلیم و دعا عرض نمود که در رای من بهتر آنست
که بادشاه مفتیان و قاضیان و حکمای قوم جن

جن را بحضور خود طلبید و با آنها مشورت کنید زیرا که
این مناقشه عظیم است و نزاع فخیم و معلوم نمیشود که
صداقت به نسبت کیست و حق بجانب که لهذا از اثبات و
با ایشان صورت تصفیه منازعت ایشان قرار خواهند
گرفت و در رد و قدح فیما بین سخنی تنقیح خواهد پذیرفت
مردود و در اندیشه لازم که در امور مشکل بی استصلاح
عاقلان رای نزنند و بمقدمات لاینحل بدون استشاره
دانشمندان سخنی بر زبان نه آرند سلطان عادل
معروضه وزیر حکمداد که علی الصباح جمله اعیان و ارکان

بارگاه سلطانی از قوم جن حاضر آیند و بعد از ادراک
کیفیت مناقشه آنچه در رای ایشان مناسب و مستحسن آید
بخصوص سلطان گذارش سازند چنانچه روز دوم
حسب الحکم قدر توام قاضیان نسل بنی جیش و مفتیان آل
نابغه دانشمندان اولاد بیدار و حکمای گروه
لقمان صاحب تجربه بنی هامان عقلای بنی کیوان
اهل غربت آل بهرام در دربار سلطانی حاضر شدند
پادشاه به ایشان فرمود که انسانان و حیوانان
بحضرت سلطان مستغیث اند انسانان دعوی ملکیت

ملکیت خود بر حیوانات میسازند و حیوانان بر حریت
خود از عبدیت آدمیان بیان مینمایند و شکایت
ظلم و تعدی ایشان بر زبان دارند بگویید که انفصال
این معامله به چه نهج بعمل آید و تصفیه مناقشه ایشان
بکدام راه کرده شود فقیهی از آل ناهید التماس نمود
که حیوانان حال خود و کیفیت مظالمی که از دست
آدمیان برداشته باشند به قید تحریر آرند و بخصوص
سلطان بگذرانند که بعد معاینه آن از عالمان و
مفتیان در خصوص فتوای طلب شود اغلب که

تجویز ایشان طریقه برای رهایی حیوانات از دست
آدمیان قرار یابد چون تجویز و فتوای مفتیان
و عالمان خارج ازین نخواهد بود که آدمیان حیوانات
را که در قبضه اختیار ایشان اند بفروشند یا آزاد
سازند یا به تخفیف عذاب و محنت بر حیوانات بپردازند
اگر آدمیان این هر سه صورت مجوزه علما و قضات
را تسلیم نمودند فبها و رنه در صورت انکار مقصود
حیوانات ثابت و عیان است و جبر انسانان متیقن
همگنان سلطان به استماع این بیان از جمله حضار پرسید

پرسید که شما هم این تدبیر را می پسندید اکثری
متفق اللفظ عرض کردند که رای فقیه صایب است
و تجویزش انسب مگر صاحب العزیمت این سخن را
نه پسندید و معترض گردید که اگر آدمیان بحکم سلطان
تسلیم نمودند و بر فروخت حیوانات راضی شدند
مشتری اینها کیست و صورت انصرام زر ثمن چیست
فقیه جواب داد که سلطان از خزانه بیت المال عطا
کند صاحب العزیمت گفت نه در خزانه بیت المال
آنقدر زر است که مقدار قیمت را وفا کند و نه پادشاه

را استطاعتی که دفعتاً انصرام این زر خطیر نماید دوای
آن بعض آدمیان که محتاج حیوانان بشبارت اند بفروختن
انها و گرفتن زر ثمن راضی نخواهند شد و پادشاه
و وزیر و دگر کسانی از روسا که بی سواری براه رفتن
نمی توانند فروختن حیوانان گوارا و شایعت حکم قاضی
جایز و روا نخواهند کرد پادشاه پرسید که باصلاح حجت
گذارش کرد که در رای من چنان میگذرد و بهتر
حیوانان بدین تدبیر متصور مینماید که پادشاه بحیوانان
حکم دهد که همه در یک شب از قید آدمیان گریزند و دور

دورتر از ملک ایشان روند و هیچ که آهوان و گوربان
و دگر وحوش و درندگان و بار ایشان را که انشته اند
انیان هم ترک سکونت مساکن قرب ایشان نمایند
صباح آن هرگاه آدمیان ایشان را نخواهند دید و حرج
و فتور در سواری و باربرداری بظهور خواهد رسید
مجبور خواهند شد و به سبب بعد مسافت از تلاش
و تگ و دو معذور خواهند ماند پادشاه بر تجویز صاحب
الغریب از دیگران استصواب فرمود حکیمی از اولاد
لقمان عرض نمود که این سخن در میزان عقل نمی

سنجد بلکه سرتاسر خلاف مصلحت می نماید ظهور این
صورت خیلی مشکل است بل دغدغه وقوع مفاسد
متخیل چه اکثری حیوان در قید آدمیان دست و گردن
بسته مقید و محافظان بر در هر محبس معین میباشند
درینصورت این بیچارکان بچه طریق متفق در یک
شب کریختن و دورتر از ایشان رفتن می توانند
صاحب العزیمت جواب داد که سلطان درین باب
به بنی جان حکم دهد که در محبس حیوانات رفته بند
از پای اینها بردارند و از محبس برآورده محافظان

محافظان اینها را گرفتار نمایند و نگذارند تا وقتیکه این
بیچارکان از دیار ایشان بدر روند و درین صورت
رهائی اینها از دست انسانان ممکن و ثواب عظیمی برای
سلطان متصور و متنفس منکه بحضور پادشاه این بار
از راه مصلحت عرض کردم اگر حسن نیت سلطان نصیب
بالانصرام این امر خواهد شد ایزد تعالی بعوض این
احسان امداد و اعانت سلطان بمواقع صعب خواهد
کرد زیرا که برای انسان خوشترین عبادت و بهترین شکر
نعمت های الهی همین است که به امداد و اعانت

رهائی مظلومان کوشند و قول پیغمبران هم اینست که خدای
تعالی میفرماید که ای پادشاهان شما بر روی زمین نه
برای آن متسلط شده اید که در هوا و هوس دنیا
و اجتماع مال و دولت مشغول باشید بلکه برای آنکه بداد
مظلومان برسید و این سجیه رضیه را از بهترین صفات
که داد و یهی مظلومان گو از زمره کفار باشند منشیانم نیز از
سلطان باز رو بجانب جمله حضار آورده گفت که درین
باب سخن مناسب است همه گفتند که این تدبیر نه همین بجا
نسبت بل انسب است مگر حکیمی کیوانی بعد دعا و ثنا التماس

التماس نمود که در ارتکاب این امور وسوسه ظهور فسادات
گوناگون بمنتظر است و باز اصلاح آن دشوارتر
یعنی هرگاه آدمیان گریختن حیوانات از مجلس شنیدند
و اینها را در بند خود ندیدند بالیقین خواهند دانست
ولی فکر و تامل خواهند گفت که ظهور این امر نه از جانب
حیوانات است و نه تدابیر آدمیان بلکه از بدعت
بنی جان و تزویر و تلبیس ایشان پادشاه فرمود
که راست گفتی و مصلحت بهمین آمد شنیدی لیکن
گمان قوی سوی ما خواهند کرد و ظن غالب جانب

ما خواهند اورد حکیم دانشمند عرض کرد که قبلهٔ عالم
قطع نظر از این بدگمانی چیست که حیوانات از قبضهٔ اختیار
ایشان بدر رفته و ایشان فتوری در فواید خود
نظر کردند از فرط غم و الم دشمن قوم بنی جان خواهند
شد و زیاده تر از خصومت جنسین معاندت و عداوت
خواهند کرد حکیمان گفته اند که عاقل آنست که میان
خصمین مصالحه کند و خود را از مضرت و نقصان
محفوظ دارد به استماع این کلام جمله حضار گفتند که آنچه
بیان کردی راست است و ضرری که فهمیدی درست

درست نگر حکیمی گفت که ما را از عداوت آدمیان
خوفی نیست و از مخاصمت ایشان هراسی نی چه ابنای
جنس ما بجهت اجسام ناری از بس سبکی و لطافت بر
آسمان می پرند و ایشان بسبب اجساد گلی از غایت
ثقل و کثافت از تحت بالای فوق رفتن نمی توانند
و برای آن بنی جان میان ایشان بی تکلف دور
زود میمانند و ایشان شکل اینها نمی بینند پس درین
صورت ما را از اینها مخاطره مخاصمت چیست دانسته
حضرت جنّ حکیم کیوانی جواب داد که افسوس نفهمیدی

و قبایح مضمنهٔ این مخاصمت را نه شنیدی ای آدمیان
اگر چه به پیکر خاکی هستند که مرکب ارواح فلکی و نفوس
ملکی که در قوالب ایشان است و هم بکر و حیلهائی که همیشه
بر ما فضیلتی دارند و در زمان پیشین میان ما و ایشان
معرکهائی که شنیدن آن عبرت می افزاید برزده آمده
اند پادشاه فرمود که این حال را بیان کن عرض
کرد که شرح عداوت طبعی میان آدمیان و بنی جان
طوالتی دارد و درین حکایت مخالفت جبلی و قدیمی
ایشان هرج اوقات سلطان منصور میگردد پادشاه

پادشاه فرمود که شمه ازان بیان باید نمود که برینه
حالی از فایده نخواهد بود **فصل دوم از باب سیوم در شرح
وجه خصومت میان انسانان و حیوانان** حکیم گسوالی
وجه مخالفت آدمیان با بنی جان بدین سان بیان
نمود که در زمان پیشین قبل از خلقت آدم بر تمام روی
زمین بود و باش بنی جان بود و صحرا و معموره و کوه و دریا
همه در قبض و تصرف ایشان چون روزگاری برین
نهج گذشت و نبوت و شریعت دین و ملک و مال و
بسیاری از نعمتهای دنیا حاصل ایشان گشت

عوام بنی جان نافرمانی و ضلالت اختیار نمودند و گوش
نشنوا از وصیت و نصیحت انبیا برداشته فتنه‌های عجیب
و فسادات غریب برانگیختند ساکنان روی زمین چون
از مظالم ایشان بجان آمدند در روی فریاد بدرگاه خداوند
حقیقی آوردند بفرمان ایزد سبحان که بمداد ایشان رسیدند
ملایک آسمانی بر روی زمین آمدند تا بسیاری بنی جان
را از سطح زمین بدر زدند و اکثری اشرار را گرفتار و خود سکونت
روی زمین اختیار کردند چنانچه عزازیل لعین هم که
حضرت آدم و حوا را فریب داده در جمله اسرای قوم

قوم جنه بگیر آمده از آنجا که در ایام اسیری کم سن و بیحدان
بوده در زمره ملایک از رحم ابنا پرورش یافته و سیرت
و عادات ایشان آموخته و هرگاه بالغ و علوم ملایک آموخته
فارغ شده سردار و رئیس قوم ملایک گردیده و همواره
به اجرای احکام امر و نهی مشغول شده چون روزگاری
برین برآمد الله تعالی به ملایک ساکنه روی زمین فرمود
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً مِنْ غَيْرِكُمْ وَأَرْفَعُكُمْ إِلَى السَّمَاءِ
اعنی برانیه گردانیده ام در زمین خلیفه از غیر شما و شما را
برداشته بسوی آسمان ملایک که بر روی زمین سکونت

داشتند از صدمه مفارقت مساکن حکم باری نشنیدند
وبجناب کبریائی عرض کردند که أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ
الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ اعنی پیدا خواهی
کرد آن کسی را که در روی زمین فساد و خونریزی
کند طوریکه بنی جان می کردند حال آنکه ما تسبیح می
خوانیم بحمد تو و ترا مقدس میدانیم و از دل تعالی
بجواب آن با ملایک چنان فرمود إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
اعنی آنچه می دانم شما از آن بیخبر اند غرض ساعتی
که الله تعالی آدم را آفرید و روح لطیف در جسمش دمید

دمید و حوا را از پهلوی آدم پیدا نمود بجمله ملایک فرمود
که به آدم سجده کنید و همه سر بسجده آدم فرود آوردند
مگر عزازیل سر بسجده ننهاد و از فرمان الهی منکر شد
وبخیال اینکه پیشتر جنس و مالک روی زمین من بودم
اکنون این ریاست منتقل بجانب ایشان میشود از جا
عقیدت برگشت و از شدت بغض و حسد دشمن آدم گشت
در هر گاه ملایکه حضرت آدم را بموجب حکم باری داخل
جنت نمودند چنان ارشاد شد يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ
الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ

فتکونا من الظالمين اعني اي آدم شما مع زوجه خود
درين جنت بمانند و آنچه خواهش شما باشد بخوريد
مگر نزد اين درخت نرويد اگر نزديکش خواهند رفت
محروم خواهند شد و اين جنت که الله تعالی براي
سکونت بحضرت آدم عطا کرد باغي است جانب شرق
بر کوه ياقوت که بشر را ابا راي برامدن و رسيدن بران
کوه نيست زمين آنجا خوش و هواي معتدل و طراوت
بخش ايام بهار مدام دران گلزار پيدا و لطافت
و شادمالي به سبزه و اشجار ميوه دار آن باغ هويدا

هويدا انهار آب شيرين بهر سو جاري و حيوانات
آنجا از اضرار و ايذا رساني عاري نونهالان چمن
جمله سهي قامت خوش ادا و طايران خوش الحان
بر اغصان اشجار ترانه سرا آدم و حوا درين گلستان
سکونت گزيدند و از موي دراز سر خود که تا به پا فرود مي
هشتند تمام بدن خود را مستور ميداشتند و شام و سحر
در خيابانهاي لب نهر سير اميدند و ميوه هاي اقسام
آن گلستان مي خوردند و چون جمله ماکولات و مشروبات
بی محنت و مشقت ميسر بود از محنت و تکليف قلبه را وسيلي

و زراعت کردن و درودن و سائیدن و پختن و پارچه
بافیدن هنرکاری یاد نشستند و نسل ذکر حیوانات آن
بوستان به آرام تمام بسر می بردند و ایزد تعالی آدم را
از اسمای جمله درختان و حیوانات آن باغ واقف فرمود
و فهمی متشابهة الشأن اسمای اشجار و حیوانات آنجا
از ملائک استفسار نمود ایشانکه نه‌دیده نشستند ساکت ماندند
و آدم عند الاستفسار از نام و ماهیت و نفع و ضرر یک یک
نشان داد ملائک بمعاینه این حال حضرت آدم را از
خود بهتر دانستند و مطیع او شدند و عزازیل را بغض

بغض و حسد با حضرت آدم زیاده گشت و نیت تخریب
و تذلیل ایشان بست روزی بوضع ناصحان نزد آدم
آمد و گفت که حق سبحانه تعالی حسن صورت و صفات معنی
چنانکه شما عطا کرده به دیگری نه بخشیده اگر ازین درخت
چیزی بخورید زیاده برین مورد عنایات خالق شوید
و سوگند و قسم گفت که إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ یعنی
من شمارا نصیحت میکنم آدم و حوا به اغوائش از غایت
حرص نزد آن درخت که الله تعالی از خوردنش منع
کرده بود رفته چیزی ازان خوردند همان دم حلّه بهشتی

که زیب تن ایشان بود معه موی سر را فتاد و از
تمازت آفتاب رنگ رخ متغیر و سیه گون گردید در
حالت سراسیمگی از برگ درختان ستر عورت نمودند
و حیوانات آنجا شکل ایشان مکروه دیده از تقرب نفرت
گزیدند و هرگاه بدین ذلت و رسوائی پیوستند ملائک
حسب الحکم جناب باری ایشان را از جنت براوردند
و در کوهی بجائی که از برگ و بار نشانی نداشت انداختند
و ایشان مدتی در آنجا به غم و الم و از حرکت خود نادم بسر بردند
بعد ازان ایزد کارساز رحم آورد و توبه و استغفار ایشان

قبول و عفو خطا نمود و یکی از ملائک را فرستاد که طریق
کندن زمین و قلبه رانی و کاشتن و درودن و سائیدن
و خمیر کردن و نان پختن و پارچه بافیدن و دوختن
به ایشان تعلیم کرد و هرگاه کثرت اولاد ایشان گردید و اطمینانی
هم رسید نبی جان هم نزد ایشان آمدند و بعد موانست
و مجالست ساختن مکانات و نشاندن اشجار و دیگر
صنایع به آدمیان آموختند اما وقتی که آدمیان را [illegible]
تلبیس ابلیس بیاد می آید بغض و حسد نسبت نبی جان
در فکر خاطر ایشان نشسته و در زمانیکه قابیل هابیل را کشت

اولاد هابیل را از همه ظهور این حرکت از قابیل به تعلیم
بنی جان گشت و بدین جهت ایشان را عداوتی با جنه
بهم رسید و فکر تدفیع ایشان متمکن خاطر گردید و به سحر
و افسون و دعا و تعویذ و تدابیر تنبه کردن در شیفته
و دیگر عملها که از آن آثار التکلیف به ایشان بهم رسانیدند و بدین
تدابیر در صدد آزار و اضرار گشتند هرگاه حق سبحانه تعالی
حضرت ادریس را پیغمبر روی زمین کرد بسعی نشان سان
بنی آدم و بنی جان صورت مصالحه پدید آمد و بنی جان
به اطمینان تمام در ملک آدمیان باتفاق یکدیگر سکونت

سکونت اختیار کردند و تا طوفان ثانی و از آن بعد تا زمان
حضرت ابراهیم خلیل الله بخوبی در اتفاق و التیام بسر بردند
و در اوانی که نمرودیان حضرت ابراهیم را در آتش انداخته
آدمیان بازگمان بردند که صنعت ساختن منجنیق بنی
جان به نمرود آموخته و حضرت یوسف به تعلیم و اغوای
ایشان از دست برادران خود بچاه افتاده و همچو غلطه
زیاده بر باعث خصومت ایشان با بنی جان شد و بعد
از عهد حضرت موسی پیغمبر بسعی آنحضرت تصفیه فیما بین روداد
و در ایامیکه ایزد بر حق حضرت سلیمان ابن داود

را پادشاه انس و جن نمود و بر سلاطین روی زمین
مسلط و سایر جن و انس را مطیع و منقاد شان کرد و عوام
بنی جان را از عمر و نارش این شد که سلطنت روی
زمین از اعانت ما نصیب حضرت سلیمان گشت
اگر قوم ما معاونت نمی نمود شل دیگر پادشاهان یکی
این هم بود و دعوی غیب دانی همواره می نمودند
و آدمیان را در توهمات می انداختند خیلیکه وفات
حضرت سلیمان واقع گشت و از مدعیان احدی
ندانست که حضرت سلیمان کجا هستند آدمیان بر

بر دعوی باطل ایشان واقف شده فهمیدند که اگر
ایشان غیب دان میبودند در ادراک حال سلیمان
عاجز و حیران نمی ماندند هنگامیکه حضرت سلیمان
نربان هدهد خبر بلقیس شنید با سایر بنی جان فرمود
که کیست از شما که تخت بلقیس را قبل از آمدنش
بر داشته آرد یکی از آنها اصطوس بن الوان نام بکمال
تکبر گفت که من به این سرعت می آرم که آنحضرت
از جای خود حرکت کرده تا بیرون در نرسند و من
تخت را حاضر کنم چون حضرت سلیمان فرمود که

من مي خواهم که این امر ازین هم بعجلت انصرام یابد
اصف برخیا که اسم اعظم میدانست گفت که من
در یک دقیقه تخت بلقیس را می آرم وهمچنان کرد
حضرت سلیمان چون تخت را دید بجناب باری
ساجد گردید وبنی جان بالیقین دانستند که
آدمیان فضیلتی بر ما دارند ونادم وسرنگون از آنجا
برخاستند وآدمیان عقب ایشان وسنگ زنان دویدند
اخر جمله بنی جان بظهور این ذلت وخفت از حضرت
سلیمان باغی شدند وسرشخی اختیار نمودند

وحضرت سلیمان نوحی بتعاقب ایشان فرستاد
وبرای گرفتاری ایشان بسیاری از عملیات به آدمیان
تعلیم وتلقین نمود وکتابی از عملیات به تسخیر بنی جان
تصنیف کرد که شیوع آن کتاب بعد وفات حضرت
سلیمان شد ودر زمانیکه حضرت عیسی بمنصب نبوت
رسید ودعوت اسلام را بر جن وانس نمود
طریق رسیدن بر آسمان وحصول تقرب با ملائک
بیان فرمود بعضی بنی جان بدین عیسوی در آمده
از کثرت عبادت وتفاوت تا به آسمان میرسیدند

واخبار اسمانی دریافته به کاتبان میگفتند و چندی
همین طریقه میان ایشان جاری ماند آخر بعد خروج
رسول آخر الزمان صلعم آمد و رفت ایشان بر آسمان
مسدود شد حکیم کیوانی حال عداوت فیما بین جن
و انس را تا به اینجا بیان کرده گفت که ای بنی جان
غور کنند که اکنون ازین تحریک بیجا باز تجدید عداوت
پارینه میشود و عداوت آتشی است هر گاه که در گرفت
عالمی را سوخت اگر درین عداوت غلبه آدمیان
بر ما گشت چقدر رسوائی و حیرانی ما متصور است

است ساعتی که جمله حضار کلام حکیم کیوانی شنیدند
سر بجیب تفکر فرو بردند و بادشاه ازین حکیم پرسید
که در رای تو چه مستحسن مینماید که تصفیه مناقشه این گروه
مستغیثان که در حضرتم پناه آورده اند بچه نهج
شود تا متخاصمین راضی شده از مملکتم روند و لب
بشکایت نکشایند جواب داد که سخن نیک در تامل بسیار
بذهن میرسد عجالة الوقت چنان مناسب مینماید
که بادشاه هنگام صبح در دربار عام جلوس نماید و
فریقین را طلبیده دلایل و براهین ایشان سماعت

کنند بعد ازین انچه مناسب و مصلحت وقت باشد بموجب
آن حکم دهند صاحب العزیمت پرسید که اگر حیوانان که
از فصاحت و بلاغت عاری هستند در مکابره و مکالمه
با آدمیان عاجز آمدند آدمیان بار بدستور ماضی
متجاوز تکلیف دهی و ایذا رسانی ایشان مانند حکیم جواب داد
که اگر همچنین صورت قرار یابد حیوانان را در قید
آدمیان صابر و ساکت ماندن باید چه دایره چرخ
نیلی بر عالم موجودات نه بهیچ واحد نمیگردد و نیرنگی
دور بوقلمون کسی را بیک طریق نمیدارد آخر ایزد

ایزد تعالی رحمی بر حال ایشان خواهد فرمود و روزی
نجات ایشان از دست انسانان خواهد نمود چنانکه
بنی اسرائیل را از عذاب فرعون و آل داود را از
ظلم بخت نصر و آل حمیر را از مظالم آل تبع مخلصی
بخشید و آل ساسان و آل عدنان را از عذاب آل
یونان و آل اردشیر رهانید **فصل سوم از باب سوم در مشوره**
آدمیان با خود باید شنید که هیچ که سلطان با وزرا
و حکما مصروف بمشوره گشت همچنین آدمیان هم بنقاد
و یکدیگر سکنه بلاد جداگانه یکجا شده باهمدیگر اصلاح

استصواب کردند و بقدر وسعت ذهن خود رأی زدند
یکی گفت که از شما کسی را معلوم گردید که درین قبیل قاعدتی
که فیمابین ما و غلامان ما بحضور پادشاه بظهور رسید قول
فیصل چه شد و پادشاه درباره ما چه تجویز کرد همه گفتند
که هنوز چیزی منکشف نگشت مگر شنیده‌ایم که پادشاه در
انفصال این مقدمه متردد است دیگری گفت که به ذهنم چنان
میرسد که فردا درین مقدمه استشاره با وزرا و حکما و علما
خواهد کرد یکی گفت باید دید که در مشاوره حکما و وزرا چه قرار
میباید اگرچه پادشاه که رحمی بر حال ما دارد در صفات نصفت

نصفت و معدلت بی نظیر است الا از جانب وزیر و
وسوسه دارم که مبادا از جانب ما برگردد و با مخالفان
ساخته بدعتی نسبت ما روا دارد دیگری گفت
که تدبیر این مخاطره سهل است و موافقت در اینباب
وزیر با ما از اتحاف تحف نه چندان مشکل اگر خدا نخواسته
عظیم از حکم و فتوای قاضیان و مفتیان لاحق که
شاید خلاف امید ما فتوای نویسند شخصی جواب داد
که این کار هم دشوار نمیدانیم ایشان را
چیزی بطریق رشوت تواضع کرده از خود راضی

کردن میتوانیم تا موافق مطلب ما بحضور سلطان سعی و
شفاعت نمایند و حیله‌های شرعی انگیخته حکم منفیه مطلب
مانوس شد لیکن در زمره حکما از صاحب العزیمت که مردی
عاقل و متدین است گمان جانب داری طرفین منظور نیست
و از فرط تدینش امید القیام با اخذ المتخاصمین متخیل نه
احیاناً اگر سلطان از او استصلاح نماید خوف است
که مبادا سعی غلامان ما کند و از دست ما رهاند یکی
گفت راست گفتی مگر رای حکما مختلف می باشد و یکی
مطابق کلام دیگری سخن نمیگوید غالباً در مشورت

مشورت با ایشان امری منقح نگردد و توافق رای
یکدیگر نشود یکی پرسید که اگر پادشاه با قاضیان
و مفتیان استشاره نمود ایشان درباره ما چه تجویز
خواهند کرد دیگری جواب داد که فتوای علما
خارج ازین سه صورت نخواهد بود یا فتوای آزادی
و اطلاق حیوانان خواهند داد یا حکم بفروختن
اینها و گرفتن زر ثمن خواهند نوشت یا خواهند
گفت که از آینده تکلیف ما لا یطاق به حیوانان
ندهند و تخفیف عذاب و تفریط احسان نسبت اینها

روا داشته باشند یکی گفت که مراد وسوسه و دغدغه عظیم
از جانب وزیر است که مبادا اینکار استفسار سلطان
تدبیری منافی مارب ما عرض کند دیگری گفت
که وزیر کلام جانب داری غلامان ما صراحتاً بحضور
پادشاه عرض کردن نمی تواند و اگر کنایةً بطرز سعی
چیزی التماس خواهد کرد همین خواهد گفت که
حیوانان مظلوم در مملکت سلطان آمده پناه
گرفته اند امداد و اعانت اینها بر سلطان لازم
و متحتم است زیرا که سلاطین خلیفه خدا گفته میشوند

والله تعالی ایشان را بر روی زمین برای داد
دهی رعایا و اعانت و امداد ضعفا و تسلط و جبت
استیصال ظالمان و اجرای احکام شریعت فرمان
روان ساخته و وزیر را بر منش و مواخذه همین
امور متعلق از دوات ایشان داشته الا از نصفت
و معدلت سلطان توقع نیست که فقط بر معروضه
وزیر عمل کند ولی تحقیق حقیقت ما حسب مشوره
و تعلیم وزیر حکم دهد یکی گفت که بالفرض اگر بادشاه
در فیصله نیافته یا از قاضی فتوا خواسته و

قاضی حکمی از احکام ثلاثه مصرحه بالا نگاشت
دران حال چه باید کرد اکثری ازیشان گفتند
که قاضی نایب نبی و پادشاه محافظ دین است
انحراف از احکام ایشان خلاف ارادت است
و منافی عقیدت مگر یکی از آدمیان بر زبان
آورد که درین صورت هم گفتگوی مفید مطلب
خود نمودن ضرورت دارد ولی رد و قدح افعال
و تسلیم آن نمی نماید یعنی هرگاه چنین صورت
رو نماید اظهار حال خود نمودن می باید که حیوانان

که حیوانان از عهد آبا و اجداد غلام ما و ما مالک
اینها ایم و دربند و اطلاق ایشان اختیار داریم یکی
گفت اگر قاضی بنا بر اثبات عبدیت اینها گواهان
عادل و گواهی شرعی از بیعنامه و نیز خط غلامی
طلب کند چه جواب است دیگری جواب داد که شهادت
دوستان خود که از عدول و ثقات اند خواهیم گذرانید
و درباره گواهی شرعی بیان خواهیم کرد که در طوفان
آب تلف شده یکی گفت که اگر قاضی شهادت
آدمیان بسبب اضداد جنس که دشمن حیوانان

اند جایز ندارد و گویند که شهادت مخالف شرعا
درست نیست و عذر تلف شدن گواهان مسموع نیست
نزد و فیصله مقدمه حواله بر قسم نمایند تا بسیار
به استماع این کلام همه ساکت ماندند الا شخصی اعرابی
لب بپاسخ گشاد که آن زمان خواهیم گفت
که ما مدعی هستیم و قسم بر منکر عاید میشود و اگر
قاضی حسب استدعای ما از حیوانان استحلاف
کرد و اینها بحلف گفتند که ما مملوک آدمیان نیستیم
آنگاه آنها را متهم بدروغ حلفی کرده منطهر خواهیم شد

شد که براهین کثیر ثبوت ملکیت ما هستند و دلایل وافر
ناطق بر صداقت حقیت ما یکی گفت که اگر قاضی
به اصرار برداخت که حیوانات را فروخته و قیمت
آنها گیرند الوقت چه می باید ساخت ساکنان
معمورات جواب دادند که چه مضایقه حیوانات
خود را فروخته قیمت خواهیم گرفت و کسانیکه باشنده
صحاری خصوص نواح ملک عرب و ترکستان بودند
گفتند که این امر را اصلا نخواهیم پذیرفت چه
اگر بدین استدعا راضی شویم بهلاکت خود کوشیده ایم

ازین ذکر در گذرند و نام فروختن بر زبان نه آرند
آنانکه بر فروختن حیوانات راضی بودند پرسیدند
که در فروختن حیوانات قباحت چیست و وجه
هلاکت ایشان از مفارقت آنها چه ساکنان صحرا
جواب دادند که بفروختن حیوانات حرج و فتور
فراوان در امور ما متخیل است و تکالیف بی پایان
برای ساکنان قری و مدن هم حوایج محتاج که در بیشتر
حیوانات اند متصور اعنی نوشیدن شیر و
خوردن گوشت ایشان و ساختن ملابس از موُ

موُ و پوست اینها و دیگر فواید ما مفقود شود و زیست ما بد
تر از مرگ گردد و لهذا اراده آزادی اینها اصلا نباید
اندیشید و عزم فروختن ایشان در دل نباید کرد الا
اگر برای تخفیف عذاب حکمی نویسند دراقبال
ان مضایقه ندارند زیرا که حیوانات هم جان
دارند و پوست و گوشت نشل ما میدارند ولتعذیب
بی حد ایذای شدید به اینها میرسد و هنگام تنبیه
چقدر تکالیف لاحق حال اینها میگردد و اگر بنظر انصاف
معاینه کنند دریابند که از آدمیان چه حسن خدمتی بظهور آمد

که ایزد تعالی حیوانان را مطیع ایشان فرموده و از
حیوانان چه گناهی سرزد که بشر ایشان آنها را مبتلای
چنین عذاب نموده پروردگار عالم مالک است هرچه
مصلحت می‌داند میکند بقولیکه **شعر** آنچه او خواهد کند
پایندگان نیست در عالم کسی دانای آن **فصل چهارم**
از باب سوم در مشاورت حیوانان و فرستادن قاصدان
بپیش سرداران جنس خود باید دانست که چون
سلطان الجنه با وزرا و ارکین خود و آدمیان بفرود
گاه خود با یکدیگر متوجه بمصروف بمشوره گردیدند

گردیدند حیوانان هم بمساکن خود رفته یکجا شدند و
با یکدیگر استصواب و استصلاح نمودند و گفتند که از
مناظره امروزه بمقدمه ما امری منقح نشد حالا
چه تدبیر است که کامیابی خود بظهور رسد یکی گفت
که فردا بار بحضور سلطان شکوه مظالم آدمیان سر کنیم
و زار زار بگرییم شاید سلطان بحال ما رحم فرماید
و حکم رهایی از قید ایشان دهد دیگری جواب داد
که مرا یقین نمی‌آید که بادشاه بی استماع دلایل و براهین
جانبین تجویزی کند ولی بثبوت حقیت احد المتخاصمین

حکمی موافق یا منافی مطلب متنازعین دهد چون زید
دعوی مخالفان به دلایل و براهین تعلق از فصاحت
بیان و طلاقت لسانی است و آن شبان را درین کمالات
از ما استعدادی افزون می ترسیم که مبادا مقابلهٔ جرأت زبانی
و سحرین بیانی ایشان فرو مانیم و به ایراد دلایل
و براهین عاجز آییم لهذا تدبیری درین مهم نمودن
ضرور است و فکری درین باب اندیشیدن لایق یکی
گفت که به ازین مصلحتی نیست که قاصدان جداگانه
پیش جملهٔ حیوانان فرستیم و خطیب و عقلای و فصحای

فصحای هر نوع را برای استظهار و استعانت خود
طلبیم زیرا که ایزد تعالی جوهر فضیلت و کیاست در هر
جنس جداگانه کرامت فرموده و نعمت فراست
به هر نوع علیحده عطا نموده چه عجب که بعد گرد آمدن
ایشان رفع این تشتت و پریشانی گردد و به اعانت
ایشان درآینه حال صورت فلاح بظهور آید جمله
حیوان تجویز او را پسندیدند و شش قاصد معتبر
یکی از آن پیش درندگان دوم نزد پرندگان
و سوم پیش جانوران شکاری و چهارم نزد

حشرات الارض و پنجمی نزد هوام اعنی مار و عقرب
شیر پر و ششمی پیش جانوران دریائی روانه کردند

فصل پنجم از باب سیم در بیان احوال قاصد اولین قاصد

اولین نزد سلطان درندگان ابو الحارث یعنی شیر
رفته گفت که فیما بین آدمیان و حیوانات بحضور
سلطان الجنه مناظره در پیش است لهذا حیوانان
قاصدان نزد سایر ابنای جنس خود روانه کرده
اند که به امداد و اعانت ما بر دارند و مرا پیش
تو فرستاده ی سروای را از فوج خود همراهم کن که در انجا

در انجا رسیده شریک ابنای جنس خود گردند و
بنوبت خود با آدمیان مباحثه نمایند سلطان
ابو الحارث پرسید که دعوی آدمیان بر حیوانان
چیست بیان کرد که آدمیان اظهار دارند که تمام
حیوانان مملوک ما هستند شیر گفت که ایشان از
کدام شی بر حیوانات افتخار میکنند اگر بزور قوت
و شجاعت دلیری خود و جنگ و جدل می نازند
تو البعضیم بیک حمله جمعیت ایشان را پاشان
و منفرق میسازند و دمار از روزگار آنها می آرند.

قاصد گفت که بعضی بر این استعداد هم کبر و نخوت
دارند و اکثری بدین جهت که بسیاری از عملیات
و حیل و صنایع میدانند خود را بهتر از حیوانات
می پندارند و بعضی بدین سبب مباهات خود
بیان میکنند که بکمال صنعت سپر و شمشیر و
نیزه و پیشقبض و تیر و کمان و غیره اسلحه و زره
و خفتان ساخته اجسام خود را از گزند درندگان
محفوظ میدارند و جهت گرفتاری دد و دام
و وحشیان اقسام دام و حلقه ها میسازند و خندق

خندق و چاه و غارها کنده دهن آن را از گیاه
صحرا می پوشند که هر گاه حیوانی نادانسته در آن
غار می افتد بر آمدنش از آنجا دشوار و محال میشود
الا بحضور سلطان الجنه ازین کردار و افعال کاری
بر نمی آید و ازین حرکات فایده بر نمی خیزد برآمد
مطلب از جوهر فراست و جودت زبانی است و
گشاد کار از مایه کیاست و فصاحت بیانی شخصی
باید که به دلایل ساطع اثبات حقیت خود نماید
و از براهین قاطع رد دعوی طرف ثانی نماید

پادشاه درندگان به سمع اینکلام سر بگریبان تفکر
برد و بعد ساعتی به احضار جمله درندگان تا تعین
خود حکم کرد چنانچه جمله سباع از قسم یوز و گرگ
و میمون و راسو و دیگر درندگان صید گیر و لحم خور
حاضر آمدند ابوالحارث فرمود که از شما کیست که
در مجلس مناظره رفته شریک حیوانان گردد و به
سورت عقل و جودت زبان بر آدمیان غالب آید
به جلدوی این خدمت حسب تمنایش کامیاب
خواهیم نمود و در عزت و اعزازش خواهیم افزود

افزود جمله درندگان به شنیدن حکم پادشاه خود
شامل شدند یوز وزیر پادشاه سباع عرض
نمود که ای سلطان تو رئیس و پادشاه ما هستی
و ما جمله درندگان رعیت و فرمانبردار تو پادشاه
را لازم است که در هر امر اصلاح و صوابدید دانشمندان
حکم دهد و رعایا را واجب که حکم پادشاه را بگوش
دل شنیده به اطاعت و امتثال فرمانش
پردازند چه سلطان بمنزله سر است و رعایا
مثل اعضا تا وقتیکه پادشاه و رعایا اوضاع

خود را از دست ندهند انتظام جمله امور درست می ماند
و در نظم و نسق فتوری راه نمی یابد پادشاه
پرسید که ای وزیر اوضاع و خصایلی که حفظ
و لحاظ آن بر پادشاه و رعایا واجب است
چیست عرض کرد که پادشاه را باید که بحلیه
فراست و کیاست آراسته و بکسوت عدل و سخاوت
پیراسته باشد و در اجرای اوامر تامل بکار برد
و شفقت و عاطفت بر رعایای خود مثل عنایت
پدران بر فرزندان روا دارد و در اصلاح

و فلاح ایشان بدل کوشیده از آزار و اضرار ایشان
احتراز و اجتناب ورزد و رعایا را لازم که در اطاعت
و خدمت و جان فشانی بکار سلطان حاضر باشند و از صفات
و هنرهایی که در خود داشته باشند پادشاه را از آن دانا سازند
و بر حسن و قبح سلطان او را آگاه کرده حق خدمت
چنانکه باید بجا آرند و عند الضرورت حاجت خود
پیش پادشاه برده استمداد و استعانت نمایند
پادشاه استماع فرمود که آنچه بیان کردی
راست است و رو بجانب جمله درندگان آورده

گفت که اکنون در انصرام این مهم چه مصلحت است و
فرستادن کدام درنده انسب ببر عرض کرد که
اگر درین مهم کار شجاعت و قوت باشد مرا حکم شود
که در انجا رسیده به دلاوری تمام انصرام کنم و گرگ
التماس نمود که اگر در انجا کار غارتگری است من
بخوبی سر انجام ان کردن می توانم و روباه گذارش
نمود که اگر کاری از گریزی و حیله انگیزی بر اید برای
ان رفتنم مناسب و راسو بیان کرد که برای انصرام
امور مثل تلاش و تجسس و دزدی با موی من انسب

انسب و میمون گفت که اگر احتیاج جهیدن و دست
و بازدن است برای انصرامش بهتر از من دیگری
نیست و گربه ظاهر نمود که اگر برامد مطلب به پوزش
و گدائی کرده شود به از من غیری نی و سگ عرض نمود
که اگر حاجت شور و غوغا کردن و حراست و حفاظت
باشد من حاضرم و موش بیان نمود اگر ضرورت
شورانیدن و دیگر نقصان کردن باشد مرا فرمان
شود تا برم پادشاه فرمود که ازین کارها یکی بنظرم
نمی اید که ضرورت انصرام ان باشد و با وزیر خود

گفت که تدابیری که اینها بیان کردند برای تدارک
نوع پادشاهان و تابعین ایشان بجاست نه برای مناظره
و مکابره با آدمیان زیرا اگر چه بعض از عوام انسان بصورت
فرشته اند الا در سیرت بهایم سرشته اند و چون درین مکابره
اتفاق مباحثه با علما و فقها خواهد افتاد و مناظره با دانشوران
زمره ایشان که صفات و اخلاق ملکی دارند رو خواهد داد
لهذا از میان درندگان آن را که سزاوار فرستادن
آنجا و لایق صحبت اینها باشد و از طرف حیوانان با آنها
مناظره نماید نشانده یوز گفت که آنچه پادشاه فرمود

فرمود بجاست مگر حالا علمای ایشان هم اخلاق ملکی
را که عبارت از خلق و مدارا است گذاشته روش شیطانی
اختیار کرده اند و شب و روز در غیبت و سعایت و مجادله
و مقابله با یکدیگر مصروف میباشند و همچنین سلاطین
و حکام ایشان جاده عدالت و انصاف را از دست داده اند
و طریق ظلم و بیداد نصب العین دارند پادشاه فرمود که
آنچه گفتی همه راست است و جمله درست لیکن وکیل
و سفیر سلطان شخصی باید که به صفاتی که برای سفیر
معین شده متصف باشند فصل هشتم از باب سوم در تعیین

صفات و خصایل قاصد و سفیر وزیر نور از ابوالحارث
پادشاه خود پرسید که کدام خصایل برای قاصد و وکیل
موضوع شده و چه فضایل و صفات برای سفیر معین
گشته شیر گفت که سفیر مرد عاقل و خوش بیان باشد
و سخنی که بشنود یاد دارد و راز دل با کسی بمیان ننهد
و در اثنای تکلم از فضول گوئی احتراز کند و پیام مالک
همان قدر که بدو ودیعت است ابلاغ نموده شرایط امانت
چنانکه باید بجا آرد و در امری که سود و بهبود مالکش متصور باشد
سعی و جان فشانی بکار برد و بطمع منافعی که احیاناً

احیاناً از جانب ثانی متخیل بود مسلک دیانت و خیراندیشی
اقدار از دست ننهد و به چاه خیانت و ضلالت سرنگون
نه افتد و بعد ابلاغ پیام جلد برگردد و در قیام آن شهر اگر چه
فایده و لذتش متصور باشد مبادرت نکند و هر چه در آنجا
دیده و شنیده باشد از مالک خود مخفی ندارد و بخوف و بیم کسی
در مراتب امور سفارت دقیقه از دقایق فرو گذاشت نسازد
زیرا که بر سفیر ابلاغ پیام جانبین بلا حذف و اسقاط فرض
گردیده و دیانت و امانت در تبلیغ ودیعت واجب آمده
بعد آن فرموده که نزد نوشیرا دار سفارت ولایق احترام

این خدمت کمبت تو گفت که در رای من برای سرانجام
این کار بهتر از کلیله برادر دمنه دیگری نیست شیر رو بجانب
کلیله یعنی شغال آورده گفت که وزیر تو آنچه در حق تو تجویز
کرده شنیده ای اگر در انجا رسیده از طرف ابنای جنس خود
با آدمیان مناظره کنی بعد مراجعت از انجا به جلدوی
این جنس خدمت مدارج کبری و مناصب علیا برسی شغال
التماس نمود که تجویز وزیر بابت مناسب است و تخصیص
ارشاد سلطان خیلی انسب خدا الیش جزای نیک دهد و
سلطان را بار ب دلی عابر گرداند تن تابع فرمان سلطان

سلطان امم و مطیع خاقان الادر انجا بسیاری از ابنای
نوع معاندمن هستند بادشاه پرسید که اینها کیستند گفت
که یکی از اینها سگان اند که با من عداوتی دارند و از بسکه
با انسانان مالوف و مانوس هستند در صید درندگان اعانت
و امداد آدمیان مینمایند و به گرفتاری آنها از دل ممد و
معاون انسانان میباشند بادشاه پرسید که وجه موانست
سگان با آدمیان چیست و سبب موالفت اینها با انسانان
و معاندت با درندگان چیست که از ارتباط اینها معاند اینها میشوند
و ترک الفت همجنسان خود کرده شرکت جنس غیر اختیار میکنند

چون بجز خرس دیگری از حقیقت این وجه الهی ندا ست
گذارش ساخت که موافقت و موانست سگان با آدمیان
بسبب مناسبت طبعی است و توافق یکدگر از مجانست
نفسی که حرص و بخل و کج خلقی برخلاف دگر درندگان
در طبایع خود دارند و آدمیان هم مملو ازین معایب هستند
و ورای آن سگان را الذاذ اطعمه میان آدمیان حاصل
و اطمینانی از طرف قوت روزمره متواصل چه اینها گوشت
خام و پخته تر و خشک با نمک و بی نمک نیک و بد خبازان
نمی
که بیابند میخورند و نظر بر حلت و حرمت ندارند و سوا

و سوای آن از اثمار و میوه ها و تره و بقولات و نان
و دال و شیر و جغرات و ترشی و شیرینی و روغن و شهد
و حلوا و پست و دگر اقسام طعام غذای آدمیان هیچ نمیگذارند
و خیال بر نفع و ضرر نمیآرند بالعکس اینها دگر درندگان
این اشیا را نمی خورند بلکه نمی شناسند و شدت حرص
و بخل در سگان بحدی است که دگر جانوران را به بغض و اینکه
اینها هم درینجا رسیده چیزی خواهند خورد در قرار
و بلاد آمدن نمی دهند اگر اتفاقا روباهی یا شغالی وقت
شب بدین عزم در دهی آید که مرغی یا موشی یا گربه

یا مرداری یا پاره نانی بدزدی برد بچه شده اند خشونت
و شور و غوغا برا و حمله ها می نمایند و بالآخر بدین حرکات
او را از ده بدر میارند و از کثرت طمع و شدت حرص
چنان خوار و ذلیل میمانند که اگر در دست مردی یا عورتی
یا طفل نانی یا چیزی دگر از خوردنی می بینند از غایت طمع در پیش
سر و دم می جنبانند و چنانکه او بتقاضای شکم و حرص پاره
از آن پیش ایشان می اندازد از فرط حسد که دست
و دهان دگری به آن نرسد بکمال سرعت و عجلت
دو دیده برمیدارند و چون همچو معایب حسد و ناتوان

ناتوان بینی در ذوات آدمیان هم می یابند لهذا ابنای
جنس خود را گذاشته به آدمیان پیوسته در گرفتاری
درندگان معاونت ایشان میسازند بادشاه پرسید
که سوای سگان در زمره سباع دیگری هم با آدمیان
مانوس است خرس گفت که گربه هم از کثرت حرص
و رغبت اکل و شرب با آدمیان مالوف است بادشاه
گفت که قدر و منزلت گربه پیش ایشان چقدر است گفت
از سگ اندک برتر زیرا که گربه در مساکن آدمیان
بالای فرش میغلطد و خواب میکند و هنگام خوردن

غذا بر دستر خوان جا بیابند و آدمیان انچه خود میخورند
او را هم می خورانند اگر گاهی او را فرصت دست میدهد
از خوردنی و نوشیدنی ایشان چیزی بدزدی هم میخورد
مگر سگان نمی پسندند که گربه ها در اماکن آدمیان
رفتن ولی استرضای مالک خانه ماندن توانند
معهذا از فرط حسد سگ و گربه مخالف یکدیگرانند سگان
هر گاه گربه را می بینند از جای خود جسته حمله مینمایند
که اگر بیابند گوشت او را پاره پاره کنند و گربه نیز هنگام
معاینه سگان برای برکندن و بر آوردن پوست

پوست و گوشت ایشان بچنگال مستعد میشوند و از غایت
غیظ و غضب موی بر تن خود راست میکنند شیر رسیده
که دیگر درندگان هم با آدمیان اتفاق و التیام دارند
گفت موشان در خانه و دکان آدمیان میروند الا
انسی و موافقتی با آدمیان ندارند اگر چه به رغبت
ذوق خواهش طعام افتم بمساکن آدمیان می روند مگر از
فرط وحشت از قربت ایشان میگریزند و ورای موشان
راسوان هم به نسبت دزدی اشیای خوردنی به
اماکن ایشان آمد و رفت دارند و سوای این ها

ادمیان جانوران دیگر مثل توز لوزینه را به زیردستی بی
رضای ایشان گرفتار کرده می برند بادشاه سباع پرسید
که سگ و گربه از چند مدت با ادمیان مانوس هم جنس شده
گفت از زمانی که بنی قابیل بر بنی هابیل غالب امدند ادعی
هرگاه قابیل برادر خود هابیل را کشت بنی هابیل ادعوی
قصاص از بنی قابیل کردند و چون مقابله و مجادله بی
قابیل غالب امدند و بنی هابیل را شکست دادند و جمله
مال و اسباب و مواشی طرفین را بیغما برده مالدار شدند
و بالکلیه بکر دعوت ها نمودند و حیوانات را ذبح کرده اقسام طعام

اقسام و الوان بختند و گوشت بیگانه و استخوان های دست
و پای و کله حیوانات را به اطراف ده و قریه ساکن خود
انداختند سگان و گربه ها چون کثرت گوشت و طعام
معاینه کردند ابنای جنس خود را گذاشته بمواضع ایشان
امدند و از ان وقت تا این دم میان ایشان بوده باشند
دارند شیر باستماع این حکایت کمال تاسف دیدن
کلمه اکه لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَإِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ سلطان
رَاجِعُونَ چند بار بر زبان اورد و خرس تاسف
خود تحریر کرده مستفسر گشت که ای بادشاه از ترک کردن

گربه و سگ صحبت ابنای جنس خود تا سنی که فرمودی
وجهش بر من منکشف نشد پادشاه فرمود مرا از
رفتن ایشان و مجالست با غیر جنس تا سنی نیست افسوس
هنیست که حکما گفته اند که در نظم و نسق پادشاهان زیاده
ازین نقص و فتوری دیگر نیست که معاودان ایشان با معاندان
ایشان پیوندند و از اوقات شمار وزیری و حسن و قبیح
پادشاه خود و دیگر رازهای مستتر طرفتانی را ایشان دمنه
و این فعل ستمگره برای جمله فرمان روایان مضر و
باعث فساد عظیم است و سبب انبعاث فتور و هنگامه فخیم

فخیم خدا سگان و گربه ها را از برکت محروم دارد و خرس
گفت که الله تعالی قبل از اسنند عا و دعای سلطان
خیر و برکت از سگان برداشته و به گوسفندان بخشیده
چه قیاس باید کرد که سگان چند بر یک سگ ماده جمع
می آیند او را حامله بسیار نه و آن ماده سگ هنگام زاییدن
هشت ماده بچه بل زیاده ازین هم می زاید با وجود دیگه
اینها را کسی ذبح نمیکند مگر در آبادی و ویرانه غول
سگان معاینه کسی نمی آید گوسفندان با وجود که در تمام
سال یک یا دو بچه می زایند و همواره زیر کارد

ذبح میشوند بر این هم در صحرا و معموره هر جا که دیده شوند
گله گله و جوق جوق بنظر می آیند و بیرون از حساب و شمار
میباشند و وجه قوی قلت سگان کثرت حرص و شدت
خواهش طعام است که از لحوق امراض بسبب مخالفت غذا
خود و بچگان هلاک میشوند و در حالت زندگی سبب ذلت
و خواری و بدطبیعتی و طمع آنها و خبث نفس آدمیان است
که از فرط بی رحمی حق و ناحق در پی آزار ایشان میباشند
بادشاه سباع بعد سماعت این حکایت روی توجه بسوی
کلیله آورده گفت که حالا تو بحضور بادشاه جن برو.

و به سر انجام مهم مفوضه خود مصروف شو فصل هفتم
از باب سوم در حکایت قاصد دومی قاصد دومی
حکایت میکند که نزد سلطان طیور اعنی شاه مرغ رسیده
اظهار حال نمود و شاه مرغ برای احضار جمله طیور حکم
فرمود چنانچه اقسام و انواع طایران صحرایی و کوهی
و دریایی خیل خیل که از تعداد ایشان بجز عالم السر و الخفیات
دیگری را علم نمیتواند شد حاضر و فراهم گردیدند شاه
مرغ بجمله طایران فرمود که آدمیان مدعی آن هستند
که ما مالک سایر حیوانات و ایشان غلام و مملوک ما اند

لهذا بسیاری از حیوانات بحضور سلطان الجنه استغاثه داده اند
وبا آدمیان به مناظره می پردازند و از طاوس در بر
خود پرسید که ازین طیور کرا فضیلت گویائی و اولویت
فصاحت بیانی بر همه است و سزاوار فرستادن انجا
کیست طاوس گفت که جماعت طیور از هدهد و مرغ و کبوتر
و دراج و بلبل و کبک و سرخاب و پرستک و زاغ و کلنگ
و سنگخواره و کنجشک و فاخته و قمری و صعوه و بط و
بوتیمار و مرغابی و هزار داستان و شترمرغ و غیره حاضر
بحضور سلطان اند و بر رفتن انجا منتظر فرمان شاه مرغ

مرغ گفت که یکیک را ازینها بنشان ده و از
لیاقت و استعداد هر یک بیان کن تا صفات هر یک
منکشف شود و واضح گردد که فلان طایر برای فرستادن
انجا می سزد طاوس بیان نمود که هدهد جاسوس
مصاحب حضرت سلیمان است که لباس بوقلمون
بر تن دارد و هنگام تکلم الهدهد سر فرو می آرد که
گویا در رکوع و سجود میرود و آمر امور نیک است و بالغ
کارهای هدهد به سلیمان ابن داود گفت که هرچه از
عجایب و غرایب و نفایس دیده ام بمعاینه آنحضرت

چرا از مرگ خود باید و از آتش دوزخ خوف و هراس نیاید
و به تمنای جنت شکر نعمت هایی که ایزد برحق ایشانرا عطا
کرده بر زبان نمی آرید و خدایی را که جمله نعمای دنیا را
فنا خواهد کرد ایزد برحق نفهمیده برای حفظ از آتش دوزخ
بعبادت و تقوی و طهارت نمی پردازید و دراج ندا کننده
با عارض سفید و بازوی ابلق این که بر کوه بلند ایستاده
و از کثرت رکوع و سجود قامتش خمیده وقت ندا غافلان
را از غفلت اینها آگاه نمی سازد که شکر نعمت های الهی
بجا آرید و بعبادتش بپردازید تا در نعمت و دولت شما

شما بیفزاید و اکثر هنگام مناجات بجناب ایزد جلشانه مسئلت
می نماید که پروردگار عالم مرا از گزند جانوران شکاری
بر کران دارد و از خبث طینت آدمیان و طبیبان که ترکیبان
را به اظهار فواید بخوردن گوشت ما تحریص و ترغیب می‌نمایند
در امان و کبوتر هادی است که بنامه بری سیاحت امصار
دور و دراز می‌کند و کبک دری اینکه میان درختان سبز
و گلهای رنگارنگ گلستان به خوش خرامی و از کمال
خوش الحانی به نغمه سرایی مصروف می ماند و همواره
به وعظ و نصیحت میگوید که ای غارسان اشجار و باغات

وای سازندگان عمارات در بلاد و قریات وای سلاطین
با اقبال وای صدرنشینان جاه و جلال از صعوبت روزگار
غافل مباشید و خالق خود را فراموش نسازید روزی
را که بعد ترک جمله تعیش اتفاق سکونت در گور تنگ با مار و کژدم
خواهد افتاد بیاد آرید و قبل از ترک دنیا بکار عقبی مصروف
شوید و مرغاب هست که مثل خطیبی که بالای منبر بر آید
هنگام نیم روز بر انبار زراعت و خرمن غلات بر آمده
به نغمه های خوش مترنم میشود و در خطبه خود میگوید
که ای ارباب تجارت و اهل زراعت کجا اید که از

رحمت و عنایت الهی به کاشتن دانه منفعت کثیر بر میدارید
قبل از مرگ به شکر و سپاس و عبادت حق بردارند و با بندگان
او به جان بجوش آیند تجمل و خست بگذارند و به رد سؤال
محتاجان بپردازند و به یقین دانند که کسیکه امروز تخم
نیکی نشانید فردا مزه لطیف از ثمارش بچشید و دنیا مزرعه
آخرت است و فایده آن مترتب به عاقبت دنیا و باشنده
روزی که ایزد تعالی نیوشان را داخل جنت خواهد ساخت
و منکران را در آتش دوزخ خواهد انداخت و بلبل نوا
سنج هست که بر شاخ درخت نشسته بخواهش خود

چالاک و تیز پرواز است و مردم متوجه بدین و دلبستار از
غایت فصاحت و خوش آوازی نغمه پرداز میباشند و در
بساتین و مساکن آدمیان با انسان دمسازند و خنکه ایشان را
غافل از یاد الهی و مشغول به لعب می بینند به وعظ و نصیحت
میگویند که سبحان الله برین زندگی چند روزه والهٔ و مفتون
هستید و بر اشیای بی ثبات دنیا شیفته و مجنون و دنیی وابسته
که انجام بیدایش آخر فناست و مآل این جسم خاکی پوسیدن
اعضا امروز که از غایت فریفتگی بر نعمت دنیا ایشان را
توغل بر لهو و لعب است فردا بعد از مرگ میان گور بزیر گل

گل اتفاق با رنج و تعب هوشیار باشید و عجب و تکبر
بگذارید شنیده اید که ایزد تعالی با **اصحاب فیل** چه کرد یعنی
هرگاه **ابرهه** رئیس قوم ایشان از حیله و مکر و فرط تکبر بعزم
هدم بیت الله نیت بست و جمعی کثیر را از فیلان نشانیده
متوجه بیت الله گشت الله تعالی طایران را بر او مسلط
نمود و حکم فرمود که سنگریزه ها بمنقار خود گرفته چنان سنگبا
زی کردند که اجسام ایشان مع فیلان بشکل برگ های کرم
خورده شدند و تو در دور صبابت خود از دست اطفال
حریص به عامی خواندی و هنگام خضوع و خشوع خطاطت خود از

طایران صید کبیر مسلط می باید و زاغ کاین سیه فام
مظهر اخبار غیب این که از فرط تیقظ بر وقت بیاد الهی
مشغوف می ماند و همواره به سیر و سفر مصروف بهر دیار
رفته از آثار قدیم خبر میگیرد و غافلین را از آفات و مضرات
غفلت تنبیه میکند و واعظ و ناصح میباشد که ای غافلین
از اعمال زشت خود اجتناب کنید و به دعا و صلواه پردازید
شاید خدای کریم از برکت آن رحم کند و از بلیات
محفوظ دارد و پرستک سبک پرواز سیاح هوا است
که بابا های خورد و بار و در از بیشتر در خانه های آدمیان

آدمیان مسکن دارد و پرورش بچگان خود در انجا
می نماید و صبح و شام دعای استغفار می خواند و هنگام
سفر مسافت دور و دراز را قطع میکند در ایام گرما بجای
سرد و به موسم سرما بمقامات گرم مسکن میسازد و در
تسبیح و دعا ورد زبان میدارد که پاک است پروردگاری
که زمین و دریا ها را آفریده و کوه ها بر زمین قایم و انهار
آب بهر سو جاری ساخته معین و محافظ مسافران
در سفر او است و مالک روی زمین و سایر مخلوقات
از حیوان و جن و بشر او است و بعد این تسبیح و دعا میگویند

که شکر و سپاس برای خالق سزاست که توافق
و ماده را سبب پیدایش خلایق ساخته و مخلوقات
را از زاویه عدم برآورده لباس هستی پوشانیده
و کلنگ نگهبان با گردن دراز و پای خود آنکه هنگام
پرواز تا نصف آسمان میرسد و در حمد الهی چنین میگوید
که پاک است خدای لایزالی که به صنعت کامله خود
جفت هر حیوان آفریده و موانست جنسی و محبت
نوعی در قلوب ایشان انداخته که از اتفاق یکدیگر
صورت تناسل و توالد بهم رسانند و بیاد خالق خود

پرواز نند سنگخواره باشنده خشکی است که همواره
در صحرا و بیابانها مسکن و صبح و شام ورد زبان
دارد که حمد و ثنا برای بی نیازی زیباست که آفریننده
زمین و زمان اوست و برافرازنده افلاک و سیارگان
او و باریدن باران و وزیدن هوا و غریدن رعد و طپیدن
برق و صعود بخارات ارضی متعلق و منحصر بحکمت و انتظام
جهان وابسته بمشیت خالقی که بعد مرگ جسم کرم
خورده و استخوان پوسیده را زنده میکند و
مالکی که مرده صد ساله را بروز بعث و نشر گویا زبان

انسان در شرح صفاتش قاصر و عقل دوربین در ادراک
کنهٔ آلش عاجز و هزاردستان خوش‌الحان اینکه در حرکت
سبک پرواز و غایت شیرین صوت و خوش آوازگاهی
در حمد و ثنا بیان یکتائی و بی‌همتائی ایزد بیچون بالحان
داودی و ذکر نعمای صوری و معنوی او بمضامین شکر
و ثنای معبودی ورد زبان دارد و دمی ایام بهار و
شگفتگی گل و یاسمن و شادابی اثمار چمن را بیاد آورده
حکایت بوقلمونی روزگار بر زبان می‌آرد و شاه مرغ
بعد او را که کیفیت هر یکی از طاوس پرسید که از

از میان ایشان سزاوار سفارت کیست که از طرف من
بحضور سلطان الجنه رود و با انسانان بیکباره و مناظره
پردازد طاوس جواب داد که اگرچه اینها جمله فصیح و
شاعر هستند و لیاقت رفتن میدارند مگر هزاردستان
از همه خوش‌الحان است و کمال فصیح و شیرین بیان
شاه مرغ هزاردستان فرمود که تو کل و اتکال بر
عنایت الهی که در هر حال معین و مددگار بندگان
خود است کن و روانه انسو شو حصه سوم از ارباب
سوم در سرگذشت قاصد سومی قاصد سومی بارگاه

نزد رئیس مگسان یعسوب شاه نام رسید و رئیس مگسان
حال مناظره و استدعای حیوانات شنید همگی حشرات
الارض تابعین خود را طلبید بعد ازین که مگس و پشه
و زنبور و براغه و کیک و پروانه و غیره جمیع حشرات الارض
که بزور بازو می پرند و تحت حیات عمر ایشان زیاده
از یکسال نیست گرد آمدند پیام قاصد و استدعای
حیوانات از اینها بیان کرده پرسید که از شما سزاوار
رفتن انجا کیست همه متفق اللفظ عرض کردند
که آدمیان از کدام شی بر خود تفاخر می نمایند

نمایند قاصد حیوانات جواب داد که ایشان بسبب طول
قامت و افراط قوت و قدرت در هر امر خود را بر حیوانات
فایق و غالب می دانند به استماع این سخن سرداران
زنبور و پشه و غیره آماده رفتن انجا گردیدند و بسبب
مقابله و مناظره با انسانان پادشاه از حرکت و
عزیمت ایشان متعجب گردید و پرسید که وجه این
قدر جرات که هر یک عزیمت رفتن انجا نمود چیست
و سبب چنین جسارت بمقابله و مناظره با انسانان چه
پشه عرض کرد که ای سلطان نظر به تقویت و عنایت

خدا چنین جرأت و جسارت می نمائیم و به یقین می دانیم
که بعون الهی بر آدمیان غالب آئیم زیرا که در زمان سابق
اکثر چنین معامله رو داده و این امر بارها به تجربه رسیده
یکی از آن اینست که در زمرهٔ آدمیان نمرود نام
پادشاهی دیجاه خیلی متکبر و گمراه بود و از فرط حشمت
و عظمت احدی را بخیال نمی آورد از زمرهٔ ما پشهٔ
ضعیف الجثه او را هلاک کرد و جاه و نکبت و کبر و
نخوت او هیچ بکار نه آمد و پیدا است که اگر کسی
از آدمیان در مجلس خود یا در شهری درون

درون پرده نشسته میباشد و پشه در آنجا رسیده
او را می گزد چه قدر در غیظ و غضب می آید الا اختیاری
را او نمی رسد بجز آنکه دست بر سر و طپانچه بر روی خود
می زند و زنبور التماس نمود که هر گاه کسی از انسانان
سلاح جنگ بر خود آراسته مستعد رفتن میشود
اگر یکی از صنف ما نیش خود چون نوک سوزن
در بدنش می خلاند بدنش متورم و حالتش متغیر
میگردد و حرکت از جای خود برایش دشوار میشود
و از سپر و شمشیر و غیره اسلحه اش کاری بر نمی آید

و دیگر بیان کرد که خیمکه از آدمیان سلطانی پادشاهی
باکمال عظمت و سطوت و شان و شوکت بر تخت سلطنت
و مسند ریاست می‌نشیند اگر کسی آلوده نجاست
ازپا و رنجیده باستراح رااده بر بدنش می‌نشیند
تکلیفی که باور و می‌دهید یارائی ندارد که خود را
از ان محفوظ سازد پادشاه فرمود که بیان شما
همه راست و جمله بجاست لیکن بخصوص سلطان جن
احتیاج این جسارت نیست و ضرورت چنین جرات
نی در انجا هنگام مکابره کار عقل و فراست است

است و در مناظره صرف فصاحت و بلاغت هر که
از شما درین علوم و فنون دستگاهی داشته باشند
و منه او را فرستادن و رفتن بود از استعداد خویش
نشان دهید همه ها باستماع سخن سلطان سر فرود
آوردند آخر شاه نگسان چون ایشان را ساکت
و عاجز دید از فرط عدل و نصفت مجبوری و معذوری
اینها بسندید و گفت که من خود برای انصرام این
مهم می‌روم و بعون الهی شرکت حیوانان در
مباحثه و مناظره می‌کنم **فصل نهم از باب سوم در**

حکایت صد و چهارمی دیگه قاصد چهارمی نزد
بادشاه طایران صید گیر رفته نام رسید و شاه
عنقا پیام حیوانان شنید جمله طایران شکاری
را بحضور خود طلب نمود و به سردار وزیر خود فرمود
که از کرکس و باز و شاهین و زاغ و بوم و طوطی
وغیره که همه صید گیرند و گوشت خوراند لایق
شارکت حیوانان کیست و سر او از مناظره با
آدمیان که وزیر شنقار گفت کسی که لیاقت
انصرام این کار دارد بوم است زیرا که جمله طیور

طیور شکاری از آدمیان می ترسند و کلام ایشان
نمی فهمند مگر بوم اوقات شبانه روزی خود را در قرب
آبادی و مساکن آدمیان بسر می برد و در اماکن
کهنه و ویران نشیمن دارد و زهد و تقوی در نزدش
چنان که روز در صوم و از خوف خدا در گریه و بکا
میگذراند و شب در عبادت الهی بروز می آرد
و سلاطین ماضیه را به یاد آورده بر حالات ایشان
تأسف می خورد و این آیه حسب حال اینها می خواند
کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة

کانو شیدا دانکو بن کزیکه دادو تناقو نا اغرین اعنی
باغات و چشمه ها و مکانات و زراعت و دیگر نعمت
ها را که بسبب ان اوقات خوش داشتند که داشتند
اکنون مالک ان دیگران هستند بادشاه عنقا
بوم گفت که کلام شنقار شنیدی و تجویزش نشنیدی
گفت شنیدم مگر من از رفتن انجا معذورم در
انصرام این مهم مجبورم چه ادمیان معاند من هستند
دیدنم منحوس دانسته بی وجهه و بسبب دشنام ها
میدهند چنانکه مرا در زمره حیوانات خواهند دید

دیده به اظهار معایبم خواهند کوشید و انجام آن
بمخالفت خواهد کشید و بالآخر از مخالفت نوبت
بمنازعت خواهد رسید بادشاه عنقا پرسید که در
رای تو لایق فرستادن انجا کیست گفت که در
زمره آدمیان بادشاهان و وزرا و دیگر عمائد
امرا باز و شاهین و چرغ را دوست میدارند
و بر دست خود می نشانند اگر یکی از اینها برای
مناظره مامور شود عین مصلحت می نماید بادشاه
عنقا بجماعت ایشان نگه کرد و گفت که صلاح شما

هم مطابق رای توم است باز بجواب پرداخت که
بیان توم همه راست الا آدمیان قربت ما را بجهت
علم و ادب با مناسبت طبعی نمی پسندند و بدین
سبب ما را عزیز نمیدارند بلکه بنظر منافع خود با ما
شفقت و مدارا مینمایند که شکار ما را انتزاع کرده
بتصرف خود می آرند و شب و روز با ما در لهو و لعب
مصروف میباشند و خوف روز جزا از دل زدوده
بعبادت الهی که ایزد تعالی بر ایشان واجب کرده
نمی پردازند عقاب بشنیدن این سخن به باز گفت

گفت که باز نزد تو فرستادن کدام طایر مصلحت است
عرض کرد که در رای من فرستادن طوطی خیلی
مناسب بدین وجه که سلاطین و وزرا و امرای
زمره آدمیان و نوع انسان از عالم و جاهل و ذکور
و اناث او را عزیز میدارند و کلامش بتوجه
خاطر می شنوند پادشاه چون از طوطی استفسار و
استصواب نمود گفت من به رفتن آنجا و مناظره
با آدمیان حاضرم الا میخواهم که سلطان ما
با همراهان خود بجناب باری مسئلت نماید که در طلاقت لسانی

مرا بر طرفشان غالب آرد شاه عنقا و سر بالش بسجود
استه عالیش بجناب برآرنده حاجات برای
امداد و اعانت طوطی دعا نمودند و حضار دولتش
بکلمهٔ آمین لب گشودند درین ضمن بوم گفت که آسیب
سلطان استجابت دعا مشروط بجمعیت شرایطی
که برای دعا مختص اند گشته و هنگام دعا حضوری
قلب و خلوص دل و نیت صادق واجب افتاده
لهذا مخلوق را باید که قبل از دعا بجناب خالق روزه
دارد و نماز خواند و مراعات با غربا و مساکین و

و بخشش با ضعفا و محتاجین کند و هیچکه در حالت
اضطراب تردد و اضطرار خود را فرا یاد و خاطر بیارد
همچنان هنگام دعا خیال جناب باری در دل آرد
و اول در دل خود را بجناب الهی التماس نماید بعد آن
دعا کند شاه عنقا جواب داد که کلام تو بجاست
مگر نمیدانی که حیوانات از جور و ظلم آدمیان چه قدر
عاجز و بجان آمده اند که با این قدر مساعدت
مباینت از ما خواهان معاونت هستند و با وجودیکه ما هم
از آدمیان در زور و طاقت قوی تر ایم و بقوت

پرواز تا آسمان میرویم الا از بدبختی و ظلم ایشان
گریخته در کوه و هامون بامن گزیده ایم و اگرچه
قوتی و طاقتی میداریم که اگر یکی از جانوران صنف
ما دردل آرد چندین انسان را بر داشته بر جای که
خواهد برد و آنچه در خاطرش رسد در حق ایشان
کند لیکن چون نیکان را نه باید که با احدی
به بدی و درشتی پیش آیند و نظر بر بد افعالی
و زشت خوی بدان نمایند دیده و دانسته طرح
سیه بینیم و جزا و سزای اعمال ایشان حواله بخدا

نجدا سبکنیم پس همین معاندت بی موجب ایشان
که یقیناً تا گو از خاطر ایزد منان و اغماض ما اندک
و تلافی غالباً مطبوع و پسند خالق دوران خواهد
بود و ذریعه اجابت دعای ما بتواند شد و سبب
پذیرائی مسئلت یا **فصل دهم از باب سوم در گفتگوی**
تنین قاصد نهجین هنگامیکه قاصد نهجین خبر مناظره به
نام پادشاه جانوران دریای رسانید پادشاه
تنین لواحقین و توابعین خود را از ماهی و نهنگ
و دلفین و سنگ پشت و غوک و غیره جمع کرده و پیام

قاصد با آنها بیان نموده به قاصد گفت که اگر آدمیان
خود را در قوت و شجاعت بهتر و برتر میدانند اینک
میروم و بیکدم همه را بلع میکنم قاصد جواب داد
که ایشان بر جرات و شجاعت افتخار ندارند بلکه
بر عقل و کیاست و فهم و فراست و تبحر خود در علوم
و فنون و صنایع و بدایع می نازند پادشاه گفت
که از علوم و صنایع ایشان نشان ده تا از کیفیت
استعداد آنها واقف شوم قاصد بیان کرد که
پادشاه را معلوم نیست که آدمیان از فرط فراست

فراست در دریای قلزم رسیده از قعران جواهر
گران بها بر می ارند و بر کوه ها بر امده از مکر و حیل
بصید طایران مثل کرکس و عقاب وغیره می پردازند
و بهمین نمط قلعه را از چوب ساخته بر گردن گاومیان
می نهند و اسباب گرانسنگ بر پشت گاوان و
قاطران بار کرده از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق
می برند و بفکر ساختن کشتی ها نیاز و به اسباب تجارت
پرساخته سفر دریا اختیار کنند و کوه و گریوه
ها را کنده تدابیر شایسته فلزات گران بها

و طلا و نقره و آهن و مس و دیگر اشیای کانی از
معادن می برارند اگر ایشان بعلم و صنعت خود
برلب دریای و یا کنار صحرائی طلسمی بنا کنند هزاران
اژدها و نهنگ اگر بسنگ زنند چه امکان دارد
که در انجا گذر کردن توانند مگر در خصوص سلطان
الجنه گفتگو در مقدمات نصفت و عدالت و خصایل
نیکو هست نه تذکره زور بازو و قوت و نیرو و بادشاه
به ادراک این حال متوجه جانب توابعین خود
گردید و برسید که شایسته فرستادن انجا ازبره

زمره شما کیست دلفین که آدمیان را بمرتبه دوست
میدارد و غریق ایشان را از دریا بر کنار می افکند
گفت که از جانوران دریا برای انصرام این کار
به از ماهی احدی نیست و با صورت خوش و جمال
زیبا شکل او دیگری نه جمعیتش بسبب کثرت تناسل
زیاده تر است و دریا و دریاچه ها و جیحون و چشمه ها
ازافزونی اولادش پر و بوجه اینکه وقتی
بنی آدمیان را در شکم خود امان داده و باز
بحفاظت تمام به مکانش رسانیده ایشان قدر

و منزلتش میکنند بلکه معتقد قیام روی زمین زیر پشت
ماهی هستند ماهی به اصغای این سخن گفت
که تجویز دلفین درست الا بوجوه معذورم یکی
آنکه پائی ندارم که تا بآنجا برسم دوم زبانی
لی که با آدمیان همکلام شوم سوم تاب تشنگی
لمحه ندارم اگر دمی از آب جدا شوم حالت خود
متغیر و تباه یابم نزد من سنگ پشت که نفع ضرر
خشکی و تری برای او یکسان است لیاقت اینکار
دارد چه جسمش مضبوط و نشستنش خشکی و تری برابر است

و نشستش سخت است و خودش از عادت جفاکشی متحمل صعوبت
سنگ پشت به استماع اینکلام عذر کرد که از من سرانجام این
امر دشوار می نماید چرا که راه ملک سلطان النجبه دور
دراز است و ثقل پایم مانع رفتار و سوای آن طاقت ساعتی
ندارم و لیاقت مباحثه چنانکه باید در خود نمی یابم دلفین
از من بوجوه افضل است و یارای رفتار و گفتار بردو
به او حاصل پادشاه به دلفین گفت که تجویز سنگ پشت
انسب است جواب داد که در رای من فرستادن سرطان
خیلی مناسب که پاهای او بسیار و ناخن تیز و نشستنش سخت

و چنگال دراز سرطان گفت که صورت رفتنم در انجا
چیست قد و قامتم ناموزون و صورت زشت و رنگون
حضار محفل مناظره حین معاینه ام خواهند گفت که این
حیوان بی سر است و چشمها بالای گردن و دهن در سینه
و پشت با کج و خمیده دارد غرض شکل و شمایلم باعث
خندیدگی من خواهد شد بهتر از من نهنگ است که پا
های او استوار و بقطع مسافت چست و تیز رفتار است
دندان کبیر در دهن دارد و خارهای سخت بر بدن
نهنگ جواب داد که ای سرطان غلط گفتی در عیوب

عیوب من نظر نکردی بسبب معایب چند اعنی
غیظ و غضب و دزدی و غارتگری و خدع و غارز
که در نهاد خود دارم سزاوار این کار نیستم قاصد
حیوانات نفر برحمله جانوران شنیده گفت که
در صحبت مناظره ازین حیاست و خسیسی و چالاکی
که بیان کردند کاری بر نمی اید رفتن انجا
سفیری باید که معدن کیاست و مخزن فصاحت
و بلاغت باشد نهنگ گفت که صفتی ازین صفات
در خود نمی یابم و فضیلتی ازین فضایل ندارم

برای سرانجام این کار غوک از جمله جانوران دریا
زیبا هست که او حکیم قوم ما است و صابر و زاهد
همچنان که شب و روز در یاد الهی به تسبیح و تکبیر خوانی
و گریه و بکا مشغوف می ماند و شام و سحر در نماز
و دعا مصروف و از بسکه سیاحت خشکی و تری
مینماید در خانه های آدمیان هم بی خوف و خطر
می رود و در قوم بنی اسرائیل قدر و منزلتش زیاده
که سلوکی از و با ایشان بوقوع آمده اعنی روزیکه
نمرود ابراهیم خلیل الله را در آتش انداخت غوک

غوک آب در دهن خود گرفته به اطفای نایره می داخت
تا بر جسم پاک حضرت ابراهیم اثر نکند و چشم زخمی
وجودش نرسد و هنگام وقوع جنگ فیمابین فرعون
و موسی معین موسی ماند و علاوه آن تیز رفتار
و فصیح و گویا است و لب بریده و چشم منور و دست
و پا دراز متناسب الاعضا بادشاه برای رفتن
آنجا به غوک حکم کرد و غوک انگشت قبول بر دیده
نهاده مرخص شد فصل یازدهم از باب سوم در
جلوگری قاصد ششمین قاصد ششمین چون نزد بادشاه

هوام ثعبان نام رسید حال مناظره و استدعای
حیوانات به بیان آورد و ثعبان تابعان خود را از
کژدم و جرباد و عنکبوت و خراطین و مور و ملخ و
کرمهایی که در نجاست و برگ درختان بهم رسند
طلب کرد و بعد فراهم آمدن معاینه هیئت بوقلمون
اینها متعجب و متحیر گشته لمحه تامل کرد و دید و در دل اندیشید
که از اینها که اکثری جسم کوچک تر و نحافت از حد
و بیهوش و شعور هم کمتر دارند و بیشتری صم و بکم و
بی دست و پا و بی منقار و چنگال و بی بال و پر اند چه

چه می تواند شد و از افعی وزیر خود استفسار کرد که
ازینان که ضعیف و نحیف بشدت هستند امید
مناظره و مباحثه با آدمیان چیست و بر ظاهر آنها
نظر کرده زار زار گریست و رو به آسمان آورده
دعا خواست که یا خالق مطلق و رزاق برحق
حال این ضعفا رحم کن و از فضل و احسان
خود نظر عاطفت بر ایشان افکن باری دعای
بادشاه مستجاب شد و یکیک از حیوانات تابعین
او بکمال فصاحت و بلاغت تکلم آغاز کرد فصل

دوازدهم از باب سوم در بیان مضامین خطبه نع

نع چون پادشاه ثعبان را بفرط شفقت متوجه بحال
انبای صنف خود دید به آواز دلکش در حمد الهی
به این خطبه نغمه سرا گردید که حمد و ثنای برای منعم
حقیقی زیباست که نعمت های انواع و اقسام روی
زمین آفرید و بقدرت کامله خود حیوانات را از روی
عدم بعرصه وجود آورده صور مختلف بخشید و
قبل از زمان و مکان و زمین و آسمان موجود
بود و از ضیای وحدت بی آلایش امکان مبرا

سراپا نور عقل و حال را بی ترکیب هیولا و صورت
نور بسیط پیدا کرد و به یک لفظ کن از جلباب عدم
به ساحت وجود آورد و بعد ان زبان به تکلم گشود
و عرض نمود که ای سلطان بر ضعف و نحافت
این گروه ما غم مخور و بر بی کمالی ایشان گمان بی
استعدادی مبر خالقی که ایشان را آفریده و رزق
علی قدر حال به هر یک بخشیده مثل الوین که نظر
شفقت و عطوفت به اولاد خود دارند چه گران
حال ایشان می مانند و بعین عنایت یکسان بحال

هر یک می نگرد چه وقتیکه ایزد تعالی حیوانات را خلق
کرد به اشکال و اجسام مختلف به عالم وجود آورد اکثری
را قوت و طاقت بخشید و بعضی را ضعیف و نحیف آفرید
یکی را جسم کلان داد و دیگری را الا قد خورد مرحمت
کرد الا در عطیات خود هر یک را مساوی داشت و ادات
حصول منفعت و آلات دفع مضرت به هر یک علی قدر لیاقت
عطا ساخت در وجدان نعمتش همه ها برابر اند و
یکی بر دیگری تفوقی ندارد و فیل را او رای جثهٔ کلان
و قوت مفرط دو دندان و خرطوم عطا کرد که بسبب دندان

دندان از شر درندگان امین بوده از خرطوم فایده
بر دارد و پشه را که به قد خورد دیده بود عوض آن
دو بازوی لطیف و نیشک مرحمت فرمود که بزور آن
بر دو از معاندان خود را محفوظ دارد در نعمتهای
که بسبب آن منفعتها می بردارند و از شر معاندان
ایمن بباشند جمله مخلوق را درجه تساوی است و
موهبتش بر سایر بندگان علی السویه با منتهاست و
همچنین این گروه را که بطیاری بال و پر سیر نمایند
از این نعمتها محروم نداشته و بفور خلقت ایشان جمله

ساماں جلب منفعت و دفع مضرت برای انسان
مهیا نموده پادشاه اگر بنظر تعمق بر اینها نظر کند
هویدا گردد که آنانکه جثاست کوچک دارند در برد از
چقدر چالاک ولی خوف اند که از جمله اسباب و گریخا ظرف
خود مینمایند چنانچه از بعض حیوانات شیر و فیل و غیره
که قد و قامت کلان ذرور و قوت وافر دارند بسبب
قوت و دلیری خود از خصومت اعدا ایمن میباشند
و آهو و خرگوش و حمار و غیره از تیزی و چالاکی تکاپو
از شر عدو محفوظ می مانند اکثری طیور بقوت پرواز

پرواز ازین مکروهات در امان و جانوران دریایی
به غوطه زنی و شناوری مصئون از اضرار دشمنان
چندی از جانوران مثل موش و مور و غیره در مغاک
ها متواری میباشند چنانچه ایزد تعالی در حکایت
مور می فرماید قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا
یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون یعنی سردار
موران با موران گفت که در اماکن خود متواری
شوید که سلیمان و فوج او شما را زیر پای خود ندانسته
که اینها واقف نیستند سنگ پشت را پوست سختی است

فرموده که از سختی آن از بلا محفوظ می ماند و شتر خارپشت
جان نازک بود که در شکم پوشیده حفظ خود میسازد و کسب
معاش ایشان را طریقه علیحده مقرر کرده و عقل و تمیز
بهم رسانی رزق هر یک جداگانه عطا فرموده کرگس و
عقاب بجودت نظر و سرعت بصر اشیای خوردنی خود
را دیده به آن مقام میرسند و موران بقوت شامه
رزق خود می جویند و می یابند و حیوانی را که از بیما
ری ضعیف و خورد تر اند و حق تعالی به اینها خوش
اسباب بهم رسانی رزق عطا نموده از عنایت بی غایت

غایت خود از محنت و مشقت گریختن و نهفتن مثل دگر
حیوانات بر کران داشته به مقامی پیدا و بمواقعی پنهان
کرده که بیشتر مخلوق بر آن واقف نمیشوند اعنی اکثر
را در کاه آفریده و بعضی را در دانه غلات پنهان نموده
و برخی را در شکم حیوانات خلق ساخته و اکثری را در گل
و نجاست مختفی داشته و غذای مناسب هر یک همانجا
بی جستجو و حرکت و حصول رنج و تعب رسانیده و قوت
جاذبه به اینها چنان عطا کرده که بسبب آن از جذب
رطوبت غذای بدن خود را میسازند و قوت هضم از

رطوبات بهم رسانند و بالعکس دیگر حیوانات که تلاش
رزق تکاپو و کد و جهد میدارند از محنت و مشقت تلاش
محفوظ اند و فلهذا ایزد تعالی الشان را اعضای بدنی
عطا نکرده اعنی دست و پای ندارند که بدو وادوش
معاش خود بهم رسانند و نه دهن و دندان که چیزی
بخورند و نه حلقی که غذا ازان فرو رود و نه معده
که هضم غذا متعلق از و بود و نه امعائی در روده که
جای اجتماع ثفل باشد و نه جگری که خون را صاف
کند و نه طحالی که خلط سودای غلیظ را جذب سازد

سازد و نه گرده و مثانه که بول را کشد و نه رگها که
خون دران جاری باشد و نه عصب و پی در دماغ
که در سستی حواس ازان متعلق باشد و نه در معرض
از امراض مختلف مبتلا میشوند و نه محتاج معالجه و دوا
ای سلطان شکر و سپاس بجناب پروردگار
سزاست که بقدرت کامله خود به اجرای حوایج
و مطالب این همه پرداخته و از عذاب و مصایب
گوناگون محفوظ داشته هرگاه بلیغ این خطبه را
تمام شود بادشاه نعمان لب به تحسین و آفرین گشود

و فرمود که ایزد تعالی در فصاحت و بلاغت تو بیفزاید
بگو تا بشنوانی که بحضور سلطان الجنه رفته با آدمیان
مناظره پردازی عرض کرد که بسر و چشم حاضرم
حسب الحکم سلطان در آنجا رسیده شریک ابنای
جنس خود میشوم و قبیله ملخ عازم آنجا گشت افعی
گفت که ترا اینقدر احتیاط لازم که هر گاه در آنجا
رسی بر زبان نه آری که فرستاده ثعبان آمده ام
زیرا که آدمیان را با ماران عداوت جبلی است و
مخالفت و مخاصمت قلبی حتی که آدمیان بر خالق

ارض و سما هم معترض اند که افعی و مار را که از سمیت
دهنی ایشان فایده نیست و بجز مضرت هلاکت
حیوانات حاصلی نه چرا آفرید و بدین اعتراض بیجا
و تشنیع بیهوده که از فرط جهل و نادانی بر زبان می دارند
مبتلای عذاب الهی می باشند حال آنکه آدمیان
خود محتاج ایشان اند که پادشاهان و وزرا و امرا بنظر آنکه
عند الحاجت بکار آید زهر حیوانات در انگشتریهای
خود جا میدهند و اگر بنظر تعمق از کیفیت حال حیوانات
و فواید زهری که در دهن ایشان است در یابند چنین

بهوده سرای و اعتراض نباشد که ایزد تعالی انسان
را برای چه افریده بر زبان نیارند زیرا که اگرچه سم
دهن ماران و دیگر هوام باعث هلاک حیوانات گشته
لیکن الله تعالی گوشت ایشان را هم سبب دفعیه
زهر اینها ساخته تلخ رسید که ای حکیم فایده دیگر
اینان بیان کن افعی گفت که هر گاه حق سبحانه تعالی
این حیوانات را که ذکر اینها در خطبه خود نمودی آفریده
آلات و اسباب مناسب به هر نوع ایشان بخشیده که
بسبب ان به منفعت رسند و از شر اعدا ایمن باشند

باشند بعضی را معده گرم عطا کرده که بعد خاییدن
از گرمی معده غذا هضم و فرو بردن گردد و ماران
را نه دندان است که بروز آن چیزی به خایند
و نه معده که به باعث آن غذا هضم باشد لهذا
بعوض ان الله تعالی در دهن اینان زهر گرم
پیدا کرده که بسبب ان غذای اینها هضم شود چنانچه
هر گاه مار گوشت حیوانی را در دهن خود می گیرد
فی الفور آن گوشت از گرمی زهری که در دهنش
است میگدازد انگاه مار انرا از حلق فرو می برد

پس خیال باید کرد که اگر الله تعالی این زهر در دهن
ماران پیدا نمی‌نمود خوردن غذا دشوار شد و زندگانی
ایشان محال بود و ملخ گفت که اکنون بیان کن که حیوانان
را از ماران چه منفعت می‌رسد و از خلقت اینها
بر روی زمین چه فایده مترتب می‌گردد جواب داد
که اکثر پوست و گوشت ماران در دوا بکار می‌آید و
دای این ایزد تعالی جل جلاله هنگامی که جمله مکونات
عالم را خلق کرد از جمله مخلوق بعضی را برای بعض
بوجود آورد و اسباب مناسب حسب مصلحت حکمت جود

خود به ایشان بخشیده و در امری که صلاحیت عالم در آن است
گوشته شده اگر گاهی بعلتی بعضی را ضرری می‌رسد
و یا بسببی در امور کسی نقصانی رو می‌دهد آن را
خیانت تصور نباید کرد که الله تعالی ایشان را
درین مضرت مبتلا می‌سازد یا خود باعث نقصان
ایشان می‌گردد بلکه باید دانست که شر و فساد هر چیزی
در علم الهی ظاهر و باهر است مگر شان کبریایی نمی
پسندد که در شیئی که صلاح و فلاح عالم متضمن باشد
آن را بنظر نقصان و مضرت متنفری بوجود

ندارد و تفصیل این اجمال اینست که چنانکه خالق
کائنات ستاره ها را العرصه شهود جلوه گر نمود آفتاب
را چراغ عالم منور فرمود و حرارتش را باعث حیات
مخلوقات کرد و او را در عالم مثل دل در بدن انسان
بوجود آورد یعنی همچنانکه حرارت غریزی از دل
پیدا شده در تمام بدن منتشر و باعث زندگی
انسان میشود همین طور از حرارت آفتاب خلایق
را فایده میرسد اگر بعضی از مخلوقات را وقتی
من الاوقات بسبب تمازت آفتاب نقصانی رو دهد

دهد خالق را شایسته نمی آید که از نقصان مشتری
آفتاب را از میان بردارد و عالمی را از فیض
عام و منفعت تام محروم دارد و همین وضع
خلقت زحل و مریخ و دیگر ستارگان باید دانست
که صلاح و فلاح عالم تعلق ایشان هم است
گو در ساعات منحوس از کثرت حرارت یا
برودت نقصانی یا فتوری به بعضی میرسد
و همچنین پروردگار عالم ابر را برای نفع خلایق
به اکناف عالم می فرستد اگرچه بعضی اوقات

حیوانات را از ابر و باران مضرتی میرسد با
کثرت سیلاب مخرب اماکن غربا میگردد غرض ایزد
تعالی جلت شانه مفاد کثیر را بر مضرت قلیل مقدم
داشته و نفع عام را بر نقص خاص اولی پنداشته
وهمچنین نسق حال سایر هوام و حشرات الارض
است که از اینها بسیاری در نجاست و عفونت
پیدا میشوند که جاذب عفونت نمایند و هوا از عفونت
صاف باشد و نشود که از صعود بخارات فاسده
هوا متعفن و ظهور وبا در عالم گردد اکثری کرمها

در دکاکین قصابان یا ماهی فروشان در نجاست
بوجود می آیند و از نجاست را غذای خود می
کنند و هوا از عفونت و نجاست صاف میباشد
و خلایق از گزند و بالسلامت می مانند و بیشتر کرمک
های خورد را غذای کرمان کلان ساخته الغرض
خالق مخلوقات کدام شیئی را بی فایده نه آفریده
کسانیکه لا علم ازین فواید اند بر آفریدگار عالم اعتراض
بیجا که فلان شیئی را که ازان فایده مترتب
نیست چرا آفریده میباشند حال آنکه محض از جهل و

ونادانی بر افعال الهی اعتراض همی‌کنند و در صنعت
و قدرت او وقوفی ندارد **باب چهارم محتوی بر هشت**
فصل فصل اول از باب چهارم در فراهم آمدن وکلای
حیوانات حینی که وکلای جمله حیوان یکجا شدند
و سلطان الجنه بعزم انفصال منافسه در دیوان
عام جلوس کرد و عصابرداران ندا دادند که سلطان
عالم برای داد دهی مظلومان سریر آرای نصفت
است و مفتیان و قضات حسب الحکم حاضر دار العدالت
مظلومان و دادخواهان را باید که حاضر شوند و به

و به اظهار مآرب خود پردازند به اصغای صدای
ساجیان جمیع حیوان و انسان در دیوان عام بار
یافته صف بسته ایستادند بعد تقدیم کورنش
و تسلیم به دعا و ثنای سلطان گشتند سلطان
الجنه جانب ایشان بتعمق نظر دید و بمعاینه عالمی بخلقت
انواع و اقسام متحیر و متعجب گردید بعد آن رو بحکیمی جنی
آورد و گفت که این خلقت عجیب و جمعیت غریب
رامی‌بینی عرض کرد که ای سلطان من بدیده
دل اینها را می‌بینم و بر صنعت و حکمت صانع برحق

و حکیم مطلق متحیرم که ایشان را بدین خلقت آفریده
و اشکال ایشان باین اقسام و الوان ساخته رنگ برنگ
از فیض عام خود می‌سازند و از جمله بلیّات و آفات محفوظ
میدارد و التماس منست که این همه در عالم موجودات
او حاضر اند و در علم حضوری او موجود زیرا که وقتی
که حق سبحانه تعالی جلشانه خود را از نظر اهل بصر در پرده
نور پوشیده و اوهام و افکار انسانی را رسائی
تا بانجا دشوار کردید صنایع گوناگون خود را اظهار نمود
و هر چه در پرده غیب مخفی داشت بعرصه شهود آورد تا

تا ارباب بصیرت چشم مشاهده آن کشایند و اهل
نظر بمعاینه صنایع بوقلمون رنگهای و بی همتایی
او اعتراف نمایند و این صور گوناگون که در عالم
اجسام منظر النظار ناظرین اند امثال صورتها
های موجوده عالم ارواح هستند فرق همینقدر
باید دانست که اشکال عالم ارواح نورانی و
لطیف اند و صور عالم اجسام ظلمانی و کثیف
و چنان که اعضای تصاویر حیوانات را مشابهتی
با صورتهای اصلی آنها میباشد همانا نسبت اشکال

عالم اجسام را با صور عالم ارواح و تحرک اینها از تحریک
آنها تصور توان کرد و اشکالی که از حیوانات کم مایه
هستند بی حس و حرکت و بی زبان خلق شده
اند مگر اینها هم محسوس میشوند و به هیئت مجموعی خود
بنظر میآیند و صور عالم ارواح را دوام قیام و
بقا است و اشکال عالم اجسام مدام در زوال
و فنا و بعد آن این خطبه به آواز بلند خواند
که حمد وافر سزاوار معبودی است که از قدرت
کامله خود جمله حیوانات را به انواع و اقسام خلقت

خلقت بعرصه کائنات بوجود آورد و جمیع مصنوعات
را که رای مخلوق در ادراک ماهیتش قاصر است
موجود کرده به انظار اهل بصارت تجلی از نور
قدرت خود نمود عرصه گاه دنیا را به شش جهت
می رود نمود و برای آسایش خلایق تقرر زمان
و مکان و چندین درجه افلاک بنا کرده ملائک
را به هر یک جا متعین فرمود و حیوانان را اشکال
گوناگون و صور بوقلمون عطا ساخت و از نعمت
خانه فیض و احسان خود به نعمای فراوان

نواخت عابدان شب زنده دار را از عبادات
بعبادت خود مرتبهٔ تقرب بخشید کسانی را که پای
ادراک کنه الوهیتش شدند در وادی ضلالت
حیران و سرگردان گردانید قوم بنی جان را
قبل از وجود آدم از آتش سوزان بصورتهای
عجیب و اجسام لطیف آفرید و جمیع مخلوقات
را از کتم عدم بعرصهٔ شهود آورده مراتب
و خصایل جداگانه بخشید مساکن بعضی مقامات
اعلی علیین مقرر ساخت و اکثری را در مطموره

در مطموره اسفل السافلین انداخت و بعضی
را در وسط این درجات و درکات داشت
و شبستان جهان را از پرتو شمع رسالت و ضیای
هدایت منور ساخت و شکر و سپاس بیشمار
لایق مسجودی است که بعظمت اسلام و امان
ما را سرفراز و بمراتب اعلی رسانید و سلطان
ما را بهره از علم و حلم بخشید هرگاه حکیم حقی
ازین خطبه فارغ شد بادشاه جانب او بستان
نظر کرد دید که هفتاد کس به صور مختلف و لباس

جداگانه یکطرف ایستاده اند و میان آنها شخصی
خوش‌صورت راست قامت متناسب الاعضا ساکن
ملک ایران و سرزمین عراق را دیده به دربار
ما آمد که به این کس بگو تا از معلومات خود چیزی
بیان کند مرد عراقی بمجرد حکم سلطانی آداب
بجا آورد و این خطبه بفصاحت تمام خواند که
منت خدای را زیبا است و ستایش مر خالقی
را سزد که جهت سکونت ما بلاد و قریائی که آب و
هوای آنجا از سایر روی زمین بهتر و خوشتر

است معین نمود و بر اکثری از عباد
خود ما را فضیلتی کرامت فرمود از فضایل عقل
و شعور و دانش و تمیز ما را بنواخت و بقوت
هدایت بر ایجاد و اختراع صنایع نادره و عجیب
و علوم غریب قادر ساخت و نوع ما را سزاوار
نبوت و سلطنت دانسته چندین پیغمبران را
از ادریس و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مصطفی
صلی الله و سلم در زمره ما بوجود آورد و در قوم
ما بسیاری از پادشاهان عظیم الشان مثل

فریدون و دارا و اردشیر و نوشیروان و جهانداران
سلاطین از آل ساسان که انبا به رتق و فتق
مهام جهان پرداختند خلق کرد و ایشان را
در زمرهٔ آدمیان مخصوص و انسانان را مستثنا
و خلاصهٔ جنس حیوان ساخت و نعمای جلیله بها
بخشید و بر جمله موجودات به عظمت برافراخت
پادشاه بعد ختم این خطبه بحکمای قوم حبشه فرمود
که مرد عراقی فضایل قوم خود آنچه به بیان آورد
و بسبب آن بر خود فخر و مباهات نمود شنیدند

شنیدند همه گفتند که راست است مگر صاحب
الغربت که کسی را بمقابله چرب زبانی خود یارای
لب گشودن و در میدان سخن جرأت قدم فرا
برگذاشتن نمیداد و به نسبت آنکه بجواب کلام
مرد عراقی چیزی از معایب ایشان و دلیل ایشان
باقی نگذارد رو بجانب حکمای قوم حبشه آورده
گفت که ای حکمای دانشور مرد عراقی درین خطبه
که خواند بسیاری سخنان و تذکره چندین پادشاهان
بر زبان نه آورد و این نه گفت که بسبب ما آدمیان

طوفانی در جهان آمد که جمله حیوانات در ان طوفان
غرق شدند و در قوم ما اختلاف عظیم رو داد که
بسبب آن از اختلال حواس و عقل عقلا حیران
و پریشان گردیدند و در زمره ما پادشاه نمرود
جبان الظلم پیدا شد که ابراهیم خلیل الله را در آتش
انداخت و بختنصر جبان بوجود آمد که تورت را
سوخته به تخریب بیت المقدس نیت برگماشت
و نبی اسرائیل را بی گناه قتل و آل عدنان را از کنار
دریای فرات بطرف کوه و بیابان آواره ساخت

ساخت و اوقات خود را مدام مصروف بظلم و
خونریزی داشت پادشاه فرمود که در تذکره این
حکایت و نایم ضعف آدمیان پیدا بود لیس مرد
عراقی معایب انسان جهان بر زبان می آورد
صاحب العزیمت عرض کرد که بعید از انصاف
است که بهنگام مناظره فضایل خود را بیان کنند
بکتمان معایب پرداخته بمعاذت نکوشند
بعد اتمام این کلام سلطان الجنه بسوی جماعت
انسانان آورد و دید که در زمره ایشان شخصی

گندم رنگ حقیر اندام ریش دراز رشته زنار از گردن
تا کمر و از لنگی سرخ رنگ ستر عورت دارد بمجرد
معاینه پرسید که اینکس از کدام دیار رسیده
وزیر عرض کرد که باشنده جزیره سراندیپ
از جزایر هند است بادشاه فرمود بگو که خبری از
حال خودشان دهد بفور صدور حکم مرد هندی
به این تحمید رطب اللسان شد که حمد بیحد نثار
جناب معبودی است و صندل جبین مسجودی
که برای بود باش ما ملکی وسیع عطا نمود که در

در انجا شب و روز مدام برابر است و در صیف
و شتا کم و بیشی ندارد آب و هوای انجا معتدل
درختان میوه دار طراوت بخش دل گیاه انجا
جمله دوا و معدن جواهرات دران سرزمین لا
انتها سبزه انجا تره است و چوب نیشکر سنگریزه
هی انجا از یواقیت و زبرجد و حیوانات بو
وفره از حد ابتدای بروز آدم و ظهور اکثری
انبیا و حکما ازان سرزمین است و وجود حیوانات
موجوده زیر خط استوا از همان ما و طین قادر

فادر همچون انواع علوم از نجوم و سحر و کهانت
با عطا نمود و صانع بوقلمون در هر صنعت و خوبی
فضیلتی به با کرامت فرمود صاحب العزمت
گفت که معایب سکنای آنجا شرح ندادی و این
مضمون در خطبه خود نه آوردی که احکام خود
را سوختیم و پرستش بتان نمودیم و کثرت
اولاد از افراط زنا بهم رسانیدیم و بدین جهت
مخذول و معتوب شدیم بعده پادشاه شخصی دراز
قامت را دید که ردای سبز و قرطاسی در دست

در دست نظر بران کاغذ دوخته در پیشش است
و بعد ادراک حالش که شخصی عبرانی از بنی اسرائیل
است فرمود که شمه از کیفیت خود بیان کن مرد
عبرانی خطبه مطول که خلاصه مضمونش اینست خواند
که ستایش فراوان سزاوار آفریدگاری است
و نیایش بی پایان لایق پروردگاری که در اولاد
آدم بنی اسرائیل را فضیلتی بخشید و در نسل
ایشان موسی کلیم را بمرتبه نبوت رسانید و ما را
از متابعت همچو نبی و عطای نعمت های بی

منغر گردانید صاحب العزیمت گفت که این همه
چرا می گوئی که ایزد تعالی ما را از غایت نافرمانی
مسخ و متشکل به اشکال خرس و میمون ساخت
و از شدت بت پرستی در ذلت و ضلالت
انداخت پس از آن شخصی بنظر سلطان در آمد
که لباس پشمینه در بر و تسمهٔ پیچان در کمر و مجمری
در دست دارد و لوبان در آتش میاندازد
و به خوش الحانی چیزی میخواند از وزیر پرسید
که این کس از چه قوم است و در دستش از کدام

کدام مرز بوم عرض کرد که این مرد سریانی است
و از امت عیسی است مرد سریانی چون برای اظهار
حال خود ماذون شد این خطبه آغاز کرد که تمهید تحمید
ایزدی لازم و تشریح محامد داوری مقدم که عنصر
عیسی را از بطن مریم بی پدر خلق و معجزهٔ نبوت
عطا فرمود و به شفاعت او عفو جرایم بنی اسرائیل
نمود و در زمره ما بسیاری عالم و عابد پیدا کرد
قلوب ما را مایل بطاعت و عبادت گردانید و
دای آن دگر فضایل کثیره بما بخشید که ذکرش

طول است و ایرادش فضول صاحب العزیمت جواب داد
که راست گفتی الا اینقدر فراموش کردی که حق
عبادتش ادا نکردیم و بکفر نبوت نشستیم و به پرستش
صلیب پرداختیم و خوک را قربانی کرده خوردن
گوشت آن اختیار کردیم و سپس آن شخصی در بیتی
متوطن مکه گندم رنگ با تهنیه و جا در پیش ایده
خطبه خواند که حمد وافر بدیه بارگاه کریمی و ثنای
متکاثر تحفه حضرت منعمی که محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم را نبی مرسل خلق و ما را داخل امت

امت چنین نبی برحق نمود و برای تلاوت قرآن
و ادای نماز پنجگانه و صیام ماه رمضان و حج
زکاة حکم فرمود نعمای وافر مثل لیلة القدر و نماز
جماعت و علوم دین با عطا ساخت و لو عده عطای
جنت بعد از مرگ و فضایل و محاسن دیگر بنواخت
که ذکرش باعث طوالت کلام است و تشریحش
خارج از احتمال صاحب العزیمت گفت که این
هم بگو که بعد پیغمبر دین اسلام را گذاشتیم و
بمنافقین درساخته امام و هادی خود را قتل

نمودیم من بعد شخصی رومی سفید رنگ باشنده
ملک یونان اصطرلات و آلات رصد در دست پیش
نظر آمد و عند الاستفسار بزبان خود گویا شد که مدح
بی عد برای خالق واجب و شکر لاالعد جهت ارتقی
مستوجب که قوم ما را بر اکثر مخلوقات فضیلت بخشیده
و فواکه گوناگون در ملک ما آفرید از غرایب معایش
بر علوم غریب و صنایع عجیب و از منفعت بهرا
واقف و ساختن رصد و ادراک احوال افلاک
قادر شدیم و در علم هندسه و نجوم و رمل و طب

و طب و منطق و حکمت تبحری و دستگاهی حاصل
داریم صاحب العزیمت گفت که فخر تو درین علوم
بیجاست و مباهات برین فنون نازیبا زیرا که
عالمان قوم تو این علوم را از نور عقل و دانش
خود ایجاد نکرده اند و از قوت فراست و کیاست
به اختراع این فنون نپرداخته بل در زمان
لطلیموس از علمای بنی اسرائیل آموخته و بتفصیل
علوم را از اوان تاسطیوس از عالمان مصر
گرفته و آنرا در ملک خود رواج و اشتهار داده

و نسبت ایجاد ان بطرف خود نمودند پادشاه از
حکیم یونانی پرسید که کلام صاحب الغرض شنیدی
عرض کرد که کلامش راست است علمای قوم
ما اکثری علوم را از حکمای سلف حاصل نمودند
چنانکه حالا از ما دیگران یاد میگیرند و طریق دنیا
همین بود و هست که یکی را از دیگری فایده
میرسد چنانچه حکیمان فارس علوم نجوم و رصد را
از [illegible] اخذ کردند و بنی اسرائیل علم سحر
و طلسم از سلیمان ابن داود حاصل نمودند. بعده

بعده در صف نعال شخصی قوی الاعضا باریش
دراز نظر سلطان در آمد که بکمال عقیدت بی شوی
آفتاب بنگرد از وزیر پرسید که این مرد کیست
عرض کرد که مردی خراسانی است فرمود که از
حالش استفسار کن مرد خراسانی بمجرد استفسار وزیر
خطبه بکمال فصاحت خواند که توصیف لسانی شایسته
غفاری و محمدت قلبی سزاوار آمرزگاری که انواع
فضایل و جلایل و ملکی وسیع بکثرت [illegible] آبادی با
عطا نمود و تعریف ما داخل کلام بانی فرمود چندین

آيات فرقانى بزبان پيغمبران بر جلايل باگواه آورده
وقوت ايمان از ساير انسان زياده تر ماگر است
كرا چه در زمره بالبعضى توريت وانجيل را آورده زبان
دارند وبه نبوت حضرت موسى وعيسى قايل اند
واكثرى تلاوت قران ميسازند ودين پيغمبر آخر زمان
صلعم را از ته دل قبول دارند برخى از قوم باد ماتم
حضرت امام حسين عليه السلام لباس ماتمى در بر كرده
و از مروانيان انتقام خون آنحضرت گرفتند و
آينده را از فضل مفضل حقيقى اميدواريم كه ظهور

كه ظهور امام آخر الزمان در ملك ما گردد بادشاه
باجمله حكيمان فرمود كه مرد خراسانى كه چنين
فخر وسباهات خود بيان نمود جوابش چيست
يكى از حكيمان گفت كه اگر مردمان خويشتن فاحش
وفاجر وسنگدل نمى بودند وبعض ايشان بر پرستش
مهر وماه اختيار نمى كردند اين جمله اعمال و
افعال شنيعه اينكس باعث فخر خويش مى شدند
هر گاه آدميان از تشريح فضايل خود فارغ گرديدند
چوبدار ندا داد كه شام شد جمله حضار دربار رخصت

شوند و فردا بار حاضر آیند **فصل دوم از باب چهارم**
در احوال شیر روز دوم جمله حیوانات و آدمیان
بحضور سلطان الجنه حاضر آمدند و صف بسته ایستادند
سلطان الجنه طرف هر یک به تعمق دید و از شغال پرسید
که تو کیستی التماس نمود که من یکی از وکلای حیوانات
ام و فرستاده ابوالحارث شیر پادشاه درندگان
پرسید که مسکن پادشاه تو کجاست و از رعایای
او کیست عرض کرد که بود و باش پادشاه من صحرا
و هامون است و جمله دام و دد رعایای او سلطان الجنه

الجنه فرمود که از یاران و مددگاران شان دو سه
شکل و شمایل او بیان کن شغال گفت که **گرازان** و **گرگان**
و **روباه** و غیره جمله رعایا هستند و **یوز** و **پلنگ** و **گرگ**
ندیمان و یاران پادشاه ما و خود در قد و قامت از اکثر
حیوانات کلان و قوی تر و به هیبت و جلالت از همه برتر
سینه عریض و کمر باریک سر کلان و ساعد پهن و استوار
دندان و چنگال سخت و آواز سهمناک و دم دراز
دارد و صورت مهیب چنان که احدی از حیوان
و انسان از فرط خوف رو برو لش آمدن نتوانند

در جمله امور خود هوشیار و مستغنی از یار و مدد کار
شجاعتش بحدی که صید جانوران کرده بجمله حیوانات
میدهد و خود بقدر احتیاج میخورد و طرف عورات و
اطفال نمی‌نگرد و زعیفی بسر و دو عنا دارد و از کسی
خوف و هراس در دل نمی‌آرد مگر از موران که زاد
نسل پشه بر فیل و گمسر بر آدمیان غالب اند کمال می
ترسد پادشاه پرسید که سلوک او با رعایای خود چیست
عرض کرد که شفقت و احسان او را انتهای
نیست و شرح از ابابیلی فصل سوم از باب چهارم

چهارم در ماهیت ثعبان و تنین در این اثنا آواز تنین
بگوش سلطان رسید و دید که ملمی متحرک از بر دو مار و
است و به آواز زیر و حزین سخن فصیح و لطیفه گو
پادشاه چون از حالش مستفسر شد گفت از این گروه
که وکیل ماران و دیگر ریگ‌ها هستم و فرستاده شهریار
ماران آمده‌ام سلطان پرسید که نامش چیست
و مسکن او کجا و از فوج و عشیرش کیست عرض کرد که
نام او ثعبان است و کوه و کریوه‌های متصله گرد سر
که در آنجا از اژدر و ماران و دیگر گزندگان بی‌نهایت

و سکان جمله افعی و کژدم و غیره از فوج و رعایا هستند
و هر جا بر زمین می باشند پادشاه گفت که وجه چه بود
ثعبان علیحده از فوج و رعایای خود نشسته جهت جواب او
که در دهنش زهر نشسته است که از حرارت آن تمام بدنش
میسوزد لهذا از سکونت منصل کرده زهر بر خویش
نگه داشته اند پادشاه فرمود که از صورت و سیرتش شرح
ده بیان کرد که صورت و سیرت او بعینه مثل تنین است
سلطان فرمود که صفات تنین هر کرا معلوم باشد اظهار
نماید نهنگ گفت که از غوک که به وکالت جانوران دریایی

دریایی آمده است پرسیده شود پادشاه غوک را
طلبید و پرسید که کیستی و از کجا می آیی عرض کرد که
سفیر پادشاه جانوران دریایی هستم که تنین نام
اوست و جمله جانوران از اقسام ماهیان و سنگ پشت
و نهنگ و غوک و غیره رعایای اویند سلطان فرمود که
از صورت و شکل او بیان کن گفت که در قد و قامت
از جمله جانوران دریا کلان است صورتش عجیب است
و شکل مهیب قد دراز سر کلان چشم ها روشن دهن
پهن و دندان بکثرت دارد هر قدر جانوران دریا

را می یابد بلع میکنند و هرگاه از زیاده خوری نوبت
به سوی هضمی میرسد بشکل کمان گردیده سر و دم
خود می بندند و قامت میماند را از آب دریا برآورده
بلند میکنند تا از حرارت آفتاب غذای شکمش بهضم
میگردد و بنشیند در حالت سوء هضمی بیهوش هم میشود
که دران حال از قدرت الهی ابری از دریا برخاسته
و او را بخود پیچیده در خشکی می اندازد و غذای درندگان
میگردد و گاهی باعتصام ابر بشمول آن بلند برداشته
در حد یاجوج و ماجوج میافتد و قوت چند روزه آنها

آنها میشود غرض جمیع جانوران دریائی ازو
میترسند و از قربتش میگریزند و آواز جانوری خوف
و هراس ندارد دیگر از جانوری که برابر نهنگ است جالقف
و در حذر می باشند و دمی که او این را میگذارد
تا شیر زهر زدن میمیرد و جانوران دریائی گرد
آمده بدل گوشت او را میخورند و بطوریکه آنچه در
خود جانوران خورد دارد خود را بلع میکنند همان
نمط بعد ممالش جانوران خورد فراهم گشته گوشت
بدنش را غذای خود می نمایند و همچنین حال جانوران

شکاری باید فهمید که گنجشک وغیره پرندها و موران
و دیگر کرمها را می‌خورند و آنها را پرندها و باشه
ها شکار خود میسازند و باز و عقاب و کرگس باشه و
شاهین را الصید می‌گیرند هرگاه اینها می‌میرند
و کرمهای دیگر جانوران خورد گوشت اینها
غذای خود می‌کنند و همین حال انسانان هم توان
تصور کرد که ایشان هم گوشت آهو و گوزن و میش
و گوسفند و دیگران را در طبخ خود پخته و لقمه
کام و زبان خود میسازند و بعد مرگ و دفن ایشان کرم

کرمهای گور گوشت ایشان صرف قوت خود می
نمایند غرض حال و مآل جمله حیوان و انسان همین
است که گاهی حیوانات بزرگ حیوانات کوچک
را می‌خورند و گهی حیوانات خورد در خوردن
گوشت حیوانات کلان دندان تیز میکنند و
قول حکیمان راست است که مرگ یکی باعث شود
و بهبود دیگری است و ایزد تعالی چنین میفرماید
وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا
الْعَالِمُونَ که نوبت بنوبت میگردانیم زمانه را در

آدمیان و بجز عالمان دیگری را ازین علم نیست
بعده بوز گفت که من می‌شنوم که جملهٔ آدمیان
گمان میدارند که مالک سایر حیوانانند و آنها
مملوک ایشان باشند منکه کیفیت و حال حیوانان بیان
کردم ازان چرا نمی‌فهمند که حال جملهٔ حیوانان
مساوی است و فرقی و زایدی میان ایشان
نیست یعنی آدمیان گاهی حیوانات را می‌خورند
و دشمنی خود غذای آنها میشوند نمیدانم که باز
ازکدام فضیلت بر خود فخر و مباهات می‌کنند و

حیرانم که با وجود چنین قواعد حال که بعد مرگ
هم همه یکسان بخاک خواهند پیوست و آخر راجع
بسوی خالق خود خواهند گشت بچه سبب بر وجود
ایشان می‌نازند و گفت که ای سلطان برابر دعوی
سخت تعجب است و برادعای ایشان کمال حیرت
که اظهار چنین دعوی باطل و سخن مهمل یعنی
ملکیت خود در جملهٔ حیوانات از بهایم و سباع پیش
همچو پادشاه منصف میدارند و از فرط جهالت
نمی‌فهمند که اگر جملهٔ درندگان از صحرا و طیور شکاری

از کوهستان و نهنگان از دریا برآمده از ایشان جمله
آرند یکی را از آدمیان زنده نگذارند و لشکر از برای
بجا نمی آرند که الله تعالی حیوانات را از حکمت ادمیان
دور و ایشان را از گزند اینها محجوز داشته الا لبیب
خیرگی و شوخ چشمی که چندین حیوانات را گرفتار
کرده شب و روز در آزار و اضرار اینها مباشر شکیبر
نشیند ولی دلایل و براهین همچو دعوی مهمل مخصو
سلطان عدل گستر می آرند درین اثنا ناگاه سلطان
بر درختی افتاد دید که طوطی شیرین مقال بر شاخ

بر شاخ درختی جا دارد و کلام رنگ بگوش دل می
شنود پرسید که از کجائی و چه نام داری طوطی
جواب داد که وکیل طایران صبحه گیرانم و فرستاده
عنقا نام پادشاه اینها سلطان فرمود که مسکن او
کجا است عرض کرد که در جزیره دریای شور بر کوهستان
بلند می ماند و بشر در انجا گذر کردن نمی تواند و چون
سلطان از حال ان جزیره و شکل و صورت عنقا
استفسار فرمود عرض نمود که زمین ان جزیره
مسطح و سبزه زار است و هوای انجا معتدل و

آب انهار خوشگوار اشجار میوه دار از کثرت بار سر
بسجود و حیوانات هر قسم بی شمار موجود و پادشاه
عنقا ابعد و قامت از جمله طایران جسیم و منقار و پنجه
اش سخت و فخیم هرگاه در هوا بال و پرهای پهن و عریض
خود میگشاید شکل بادبانهای جهاز می نماید و هنگام
پروازش کوه متزلزل میگردد و فیل و کرگدن و غیره
جانوران کلان را از زمین بچنگال خود برداشته می آرد و
صورتش هیبت و شرح سیرتش متعلق بعرض بعد
از ین سلطان رو بجانب آدمیان که نقاد گستاخ ساکنان

ساکنان امصار جداگانه صف بسته ایستاده بودند
آورده فرمود که بجواب کلام حیوانان فکری باید
نمود و فرمود که سلطان شما کیست و نایبش چیست
عرض کردند که پادشاهان ما متعدد هستند سلطان
فرمود که بچه وجه حیوانان با وجود کثرت خود
فقط یک فرمان روا دارند و میان شما با وصف
قلت جمعیت پادشاهان متعدد اند مردی اعرابی
بیان کرد که حال آدمیان از فرط احتیاج و
اختلاف آرا مختلف است لهذا برای انتظام ضرورت

پادشاهان متعدد و رسم و طریق حیوانات بالعکس
ایشان هست و ریاست و حکومت ایشان برخلاف
طریقه آدمیان برای رئیس حیوانات ضرورت
قوت و جسامت لازم افتاده که فرمان روائی
این نوع بر حیوانی قرار می یابد که قد و قامت
کلان تر دارد و بنابر سلاطین زمره آدمیان
تحصیل سیرت و صفات لابد گشته که سزاوار سلطنة
و کشورگشائی و رعایا پروری شخصی می باشد
که متصف بصفات نصفت و معدلت و جوهر فراست

فراست و شجاعت بود و چون در زمان سلاطین
صنف ما فریق متعدد داشتند بعضی سپاهی که
سلاح بر تن می آرایند و به دفع معاندان پادشاه
خود و حراست دزدان و به معاشان میکوشند
و بعضی وزیر و دیوان و منشی که رتق و فتق
و بند و بست ملک تعلق به ایشان دارد و جماعتی
مصروف به زراعت و کشتکاری که بسعی ایشان
پیدایش غلات میشود و بعضی قاضی و مفتی
که از اکتساب علوم احکام دین و شریعت مبین

که پادشاهان را هم از ان انحراف نیست جاری
بسازند و بسیاری تجار و اهل حرفه که در امصار و بلاد
رفته به بیع و شری اشیا می‌پردازند و فرقی
مخصوص برای کار و خدمت تعلقات و نجار بیگاری
نامزد و گروهی موسوم بخواصان که خدمات
سلطانی متعلق به ایشان میباشند فلهذا اجرای
اثبات فرمان فرمایان متعدد مقرر اند که هر یک
در مملکت خویش به انتظام بایست خود مصروف
باشند و فتنه و فتوری در جماعت با لعین او بظهور

نرسد و این امر امکان ندارد که سلطانی
واحد نظم و نسق سایر آدمیان سازد چه در جمله
هفت اقلیم ملک‌های بسیار واقع اند و در ملک
صدها شهر معمور و در یکیک شهر الوف و لکوک
مردم آباد هستند و زبان و مذاهب مختلف دارند
و چون انتظام و اتساق جمله ممالک و سایر بندگان
الهی از یککس امکان نداشت لهذا ایزد تعالی
برای جماعت هر یک فرمان روایان متعدد
وجداگانه برگماشت و از ینکه حق سبحانه تعالی

ایشان را مالک ملک و سردار بندگان خود فرموده
نامزد نه ظل الله و خلیفه خدا شدند تا در آبادی
ملک متعلقه خود مصروف باشند و شفقت و
احسان بحال هر یک مد نظر داشته حفاظت بندگان
او فرار واقعی نمایند و خلایق را از ارتکاب ممنوعات
و منهیات باز داشته احکام عدالت و نصفت
جاری دارند الا در حقیقت حافظ جمله مخلوقات او
ست که از قدرت کامله خود هر یک را آفریده و رزق
به قدر ضرورت بهر واحد رسانیده فصل چهارم

از باب چهارم در گفتگوی سردار مگسان بعد از آن
که مرد عراقی کلام خود را به اتمام رسانید سلطان
الجنه جانب حیوانات نظر کرد سردار مگسان یعسوب
نام بنظر در آمد که در پرواز هست و به او از باریک
به تسبیح و تهلیل نغمه پرداز سلطان پرسید که
کیستی جواب داد که بادشاه حشرات الارض
هستم سلطان فرمود که تو خود برای چه قصد
کردی و مثل دگر حیوانان سفیر خود را ایرا
نفرستادی گفت که من از فرط شفقت و

مهربانی که بر حال تابعین خود دارم روا داریم تکلیف
اهانت شد سلطان گفت که وجه این جنس سیرت
که بجز تو در حیوانی دیگر یافته نشد چه تصور توان
کرد جواب داد که ایزد تعالی این خصایل حمیده
و صفات پسندیده بجز من و جد و آبایم به دیگری
نبخشیده و حیوانی را شریک این نعمت نکرده
و رتبه سلطنت و نبوت حشرات الارض نسلاً
بعد نسل بما کرامت فرموده و تخصیص این نعمت بر دو
بخاندان ما نموده و ورای آن در علم هندسه و

و اختراع صنایع استعدادی مفرط بقوم عنایت
کرد که سکانات خود بکمال صنعت بنا میکنیم و گل و
ثمر تمام روی زمین را بر ما حلال نمود که بی تشویش
و خطر می خوریم از لعاب دهن ما عسل و انگبین پیدا
کرد که دوای امراض ملحقه انسانان میکرد و و حاجت
و خصایل ما را در آیات قرآنی و نصوص فرقانی شاهد
آورد که صورت و سیرت ما غافلان را از صنعت
و قدرت الهی یاد می دهند خلقت ما نهایت لطیف
است و صورت ما غایت عجیب ایزد تعالی جسم ما را

به سه وصل و فصل بنا نمود که حصه پائین مطول
و پاره وسطی مربع و حصه جانب سر بند و رز و چهار
دست و پا مانند اضلاع شکل مسدس بکمال مناسبت
کرامت فرمود که بقوت آن نشست و برخاست
ما منصور خانه های خود بدین خوش اسلوبی
بنا میسازیم که گذر هوا در آنجا نمیشود و تکلیفی
نه بخگان مار و نمیده از عطیات ایزدی چهار
بار و بر شانه ها و زهری در نیش خود پنهان داریم
که بسبب آن پرواز می کنیم و بجهت این از شر

شیر معاندان ایمن می باشیم گردن ما باریک
چنان است که از سبکی آن سر خود چپ و راست
می گردانیم و بر دو طرف سر دو چشم منور بلند
ساخت که از نور آن جمله اشیا را می بینیم و بهی
برای خوردن و حصول لذت با عنایت نمود و زلب
بنا بر فراهم کردن اشیای خوردنی مرحمت نمود
قوت هاضمه در شکم و معده ما چنان آفریده که
جمله رطوبات غذای ما را مثل خون که در پستان
بهایم از قوت بخشنده او مستحیل به شیر میشود شهد میکنند

وهمان عمل نفقه وغذای اولاد وبچگان ما میکردند
چون بارای ادای شکر نعمت هائی که ایزد تعالی
عطا ساخته ندارم لهذا عوض ادای شکر رحم وشفقت
بر رعایای خود اختیار کردم و بوجه انکه روادار
ایذا و آزار تابعین خود نمی شوم بنظر ظهور تکلیف
کسی را از آنها درین مناظره نفرستادم سلطان الجنه
باستماع کلام یعسوب آفرین ها کرد و فرمود که فی الحقیقت
الله تعالی نعمای کثیر مثل تو بدیگر حیوانی نبخشیده
و پرسید که مسکن رعایای تو کجاست و بود باش

باش شماست کدام جا گفت که بالای کوه وکروه
ها و اشجار روئیده هرجا که موقع و مناسب میدانند
می مانند و بعضی در ملک آدمیان هم بمکانات
ایشان سکونت مینمایند ملک پرسید که ساکنان اماکن
آدمیان از دست ایشان چگونه امین وسلامت
میباشند گفت بیشتر در لاعلمی ایشان در سقف
های مکان مسکن میسازند مگر هرگاه آدمیان
قابو می یابند درپی آزار و اضرار میشوند بلکه
اکثر سقف ها شکسته انگبینها را اخراج و بچگان

را اهلاک می نمایند و عسل ذخیره ایشان را از ده
باهم قسمت کرده می خورند سلطان الجنه گفت
که اینها برین مظالم آدمیان چسان صابر می باشند
گفت حتی الوسع این جمله جور و جفا گوارا می کنند
و اگر گاهی از شدت ظلم به تنگ آمده از دیار
آدمیان بدر می روند ایشان متأسف میشوند
و بنابر مصالحت حیله ها می انگیزند و انواع تحایف
از عطریات و غیر آن می برند و برای خوشنودی
ایشان طبل و دف می نوازند و عرض به اتحاف

به اتحاف اقسام تحایف و انواع ضراعت راضی
میسازند چون اینها در طبایع خود شر و فساد اند
ناچار با ایشان بمصالحت پرداخته باز بممالک
ایشان می آیند تاهم راضی نیستند ولی بحجت
و دلیل مدعی آن هستند که ما مالک و جهانبانان
ملوک ما انند **فصل پنجم از باب چهارم در کیفیت اطاعت**
قوم جنه با رئیس خود یعسوب رئیس مگسان از سلطان
الجنه پرسید که ای سلطان طریق متابعت انسان
و جهانبانان با سلاطین و فرمان روایان خود را بنظارت

الا حال اطاعت بنی جان نسبت پادشاهان خودشان
معلوم نیست که طریق تبعیت ایشان چیست پادشاه
فرمود که جمله انبیا اطاعت و فرمانبرداری رئیس
و سردار خود بوجه احسن مینمایند و امتثال حکمش
بالرأس والعین میسازند و تفصیل این اجمال
اینست که بطور آدمیان در زمره بنی جان هم
نیک و بد و کافر و مسلمان هستند صلحای این
قوم اطاعت و متابعت رئیس خود بجدی میسازند
که از آدمیان هم نسبت پادشاه خود ممکن نیست

و متابعت ایشان مثل اطاعت سیارگان است که آفتاب
میان ایشان مثل پادشاه است و دیگر سیارگان بالعین
او چنانچه ماه ولیعهد اوست و عطارد وزیر و مریخ
سپهسالار و مشتری قاضی و زحل عسس و زهره حرم
و دیگران مشابه فوج و رعایا پس اگر آفتاب متحرک
میشود همه که تابع او اند بحرکت می آیند و اگر او
ساکن میگردد همه سکوت می کنند و از جانب جنبه
یعسوب پرسید که در سیارگان چنین حسن انتظام
و خوبی متابعت چگونه هم رسید ملک گفت که از فیض

صحبت ملایک که مطیع و منقاد الهی باشند یعقوب گفت
که طریقه اطاعت ملایک چیست جواب داد که مثل متابعت
حواس خمسه که اطاعت نفس ناطقه می کنند و محتاج
تادیب و تهذیب نیستند یعقوب گفت که تشریح این
اجمال ضرور است سلطان الجنة فرمود که حواس خمسه
برای استرضای نفس ناطقه در ادراک محسوسات محتاج
امر و نهی نیستند برای ادراک هر شیئی که نفس ناطقه
متوجه میشود حواس خمسه آن شیئی را از شیئی دیگر
ممیز کرده به نفس ناطقه سپارند همچنین ملایک در

اطاعت و امتثال فرمان الهی مصروف می باشند و جنیان
فی الفور بجا می آرند و بنقصان قوم جن اگرچه متابعت
قرار واقعی پادشاه خود نمی نمایند الا از آدمیان بد گهر بهتر
اند زیرا که در عهد حضرت سلیمان بعضی از بنی جان
با وجود شدت کفر و ضلالت اطاعت حضرت سلیمان
اختیار نمودند و اگرچه آنحضرت بر متابعت جزوی آنها
راضی نشدند و همواره در پی تنبیه و اضرار آنها
بر و عمل و تدابیر تسخیر ماندند الا اینان با وصف ظهور
شده اید ایذا و تکلیف از طرف آنحضرت نسبت خود

برجاده اطاعت ثابت قدم مانده‌اند و پیداست که اگر گاهی
کسی از آدمیان بخوف بنی جان در صحرائی یا ویرانه
نشسته دعائی یا کلامی می‌خواند تا سکونت در انتقام
مرتکب ایذا رسانی او نمیشوند و اگر اتفاقاً یکی از بنی جان
بزنی یا مردی متسلط میگردد و عالمی از آدمیان
برای رهائی او حاضرات و دعوت رؤسای این
قوم مینماید فی الفور گریخته می‌رود و یکی از حسن عقیدت
و اطاعت ایشان اینست که وقتی گذر معدودی
چند از بنی جان در مکانی شد که پیغمبر آخر زمان صلعم

صلعم در انجا تلاوت قرآن می‌نمودند بمجرد اصغای
کلام الهی همه مسلمان گردیدند و در قوم خود رسیده بر چندین
بنی جان دعوت اسلام و بسیاری را از نعمت ایمان
بهره‌اندوز ساختند چنانچه اکثری آیات فرقانی بر حسن عقیدت
اینها ناطق اند بر خلاف آدمیان که شرک و نفاق مختص
برای ایشان گشته و کبر و عجب گویا در سرشت ایشان
افتاده بیشتری از انسانان برای جلب منفعت از
طریق هدایت منحرف و مشرک و مرتد گشته همواره
به قتال و جدال صرف اوقات میدارند و اکثری از

آزادمیان از اطاعت پیغمبران متنفرند و با وجود معاینه
معجزه و کرامات از فضایل ایشان منکر میباشند اگر
به اسباب ظاهر متابعت اقوال و فرمان رسولان خود
مینمایند باطن از شرک و نفاق خالی نمیدارند و از
فرط جهالت فرسوده هادیان خود را بگوش دل جا نمیدهند
و با این همه معایب دعوی ملکیت خود بر دیگر حیوانات
می نمایند آدمیان چون دیدند که سلطان الجن با رئیس
مگسان همکلام است باهم گفتند که وجه چنین قدر و منزلت
رئیس حشرات الارض پیش سلطان چیست و سبب

وسبب این قدر تشعف و توجه خاطر سلطان
با رئیس مگسان چه حکیمی از قوم جن جواب داد که
تعجب و تحیر شما درین امر بیجا است سردار مگسان
اگرچه بقامت نحیف و کهتر است الا در فهم و دانش
بهتر خطیب و رئیس سایر حشرات الارض است و در
امور عدالت و مهام ریاست معلم جمله حیوانات
و احسن طریق پادشاهان همین که با کسانیکه اینها
در امور ریاست شایستگی دارند در سازند و صحبت
همکلامی داشته باشند اختلاف شکل و صورت مانع این

مجالست نمیشود و مخالفت نوعی متعرض این معاشرت
نمیکردد شما گمان فاسد در دل نه آرید که سلطان
ما را به سببی پاس خاطر جانب دگر منظور است و ظن
فاسد ندارید که خاقان ما را بوجهی رعایتی به طرفینی
ملحوظ القصه سلطان جانب آدمیان متوجه شده
گفت که حیوانان شکایتی که از جور و ظلم انسانان
نمودند و جواب دعوی شما که به بیان آوردند
شنیدند اکنون انچه گفتنی باشد بیان کنند
آدمیان گفتند که حسن سیرت و فضایلی که در ذوات ما

ما اند دلالت صداقت دعوی ما دارند سلطان
فرمود که شرح آن مناسب است یکی از زمره آنها
که باشنده مرز و بوم روم بود گفت که علوم وافر و صنایع
بیشمار رسیده ایم و از فرط دانش و تدبیر خود امور دنیا
را بهتر از حیوانان سرانجام میدهیم از این جهت
هویدا است که ما مالک و حیوانات مملوک ما باشند
پادشاه جانب حیوانان دید و جواب کلام مدعیان
پرسید اول جمله حیوانان سر فرو بردند و سخنی
بجواب کلام مرد رومی بر زبان نه آوردند بعد سا

یعسوب عرض کرد که این کس به زعم خود که به اظهار
علمیت انسانان و درستی امور اینها به تدابیر بهین
به از حیوانان اثبات دعوی اینها میکنند اگر آدمیان
اندک غور و تامل نمایند معلوم سازند که ما حیوانان
چه حسن انتظام امور خود را انجام میدهیم و چه قدر
در فکر و دانش از ایشان بهتر ایم در علم هندسه
مهارتی داریم که بی مسطر و پرکار انواع دوایر
و اقسام اشکال مثلث و مربع می کشیم و در خانه
نشیمن خود زاویه های گوناگون بنا میسازیم آدمیان

آدمیان قواعد انتظام سلطنت و ریاست از
ما آموخته اند و اکثری فواید دنیوی از دات
ما بر داشته اند در بارگاه سلطان خود جا بجا بان
را مقرر می کنیم که احدی بی حکم در بروی
پادشاه ما رفتن نیابد و از برگ گلها عسل حاصل
کرده ذخیره میسازیم که تکلیفی به بچگان ما رو ندهد
بچگان ما آن ذخیره را بفراغ خاطر در اماکن
خود نشسته می خورند و آنوقت و بس خورده ها
را که باقی می ماند آدمیان برده به تصرف خود

می آرند و بدیهی است که این تدابیر کسی بجا تعلیم
نساخت مگر از الهامات غیبی باید پنداشت که بی
تعلیم استادی عالم این صنعت هستیم و بدون
اعانت معلمی در چنین حکمت اگر آدمیان
مدعی بر آن اند که ایشان مالک و حیوانات
مملوک ایشان هستند پس خورده ما چرا می خورند
چه مالکان شایستگی آن ندارند که پس خورده
آلوش غلامان را غذای خود سازند و برای آن
ایشان در اکثر امور محتاج حیوانات میباشند

و حیوانات غرضی و احتیاجی با ایشان ندارند
پس ایشان را نمی باید که دعوی بی دلیل نمایند
و کلام عاری از حجت و برهان بر زبان آرند اگر
حال موری ضعیف نظر کنند بدانند که با وجود این
قدر نحافت جسم زیر زمین چه مکانات پیچ در پیچ
میسازد که در شدت سیلاب هم آب در آن مواضع
نمیرسد و برای خوردن خود غله را در انجا
فراهم و جمع میکند اگر گاهی اندکی از اندوخته
اش بسببی از نفوذ آب نرمی شود آن را برون

در آفتاب خشک مینماید و قشر دانه‌هائی که احتمال
روئیدن آن میباشد دور و آن دانه‌ها را دو پاره
میکنند در موسم گرما خیل خیل موران یکجا میشوند
و بتلاش قوت هر جانب میروند اگر یکی را چیزی
از خوردنی بنظر می‌آید و از غایت ثقل برداشتن
نمی‌تواند قدری از آن گرفته در جماعت خود
رسیده همه را مطلع میسازد و ازینها هر که سبکتر
قصد آنطرف مینماید چیزی از آن مقداری که
آورده مور مخبر است برای شناخت می بردارد

بردارد و روانه بیت خود میگردد و عقبش موران
دیگر بدلالت مور اولین در انجا می‌رسند و
بکمال محنت و مشقت آنرا برداشته می‌آرند و اگر
یکی از موران در محنت و مشقت اندکی کهالت
نمود او را زده زده از زمره خود بدر می‌کنند
پس قیاس باید کرد که موران چه قدر علم و شعور
میدارند و همچنین نمل که هرگاه در فصل ربیع
غذاهای مناسب طبع خود خورده فربه میشود
در زمینی نرم غاری کنده بیضه می‌نهد و آنرا

زیر خاک پنهان و خود پرواز میکنند هرگاه پرش
سبز شد طاری او را میخورند یا از کثرت گرما و سرما
خود بی میرند و در سال دگر به فصل ربیع که هوا معتدل
میگردد از بیضه بچه خورد برامده گیاه صحرا
می چرد و بعد توانا و فربه شدن خیلیکه بال و پر
می برارد بدستور اسلاف خود بیضه نهاده بر
زمین می پوشند و همین سان کرم ابریشم که
بیشتر بکوهستان و اشجار خصوصا بر درخت
توت می مانند و در ایام بهار لعاب دهن خود در برگ

برگ های درخت تنیده به آرام تمام در ان بی
خسپند و دمی که بیدار میشوند بیضه ها نهاده بدر میروند
یا غذای مرغی میگردد یا خود بخود از ناموافقت
هوا می میرد و در سال دوم بچه ها از ان بیضه ها
برامده برگ درختان میخورند و بعد فربه شدن
همان طور بیضه ها نهاده بچه ها می برارند و زنبور
ها در دیوار و درختان خانه ها ساخته بیضه ها
میگذارند و در ایام سرما در غارهای کوهستان
نهفته در انجا هلاک میشوند پوست اجسام اینها و

تمام سرها همانجا افتاده می مانند و پوشیده میشود
و هرگاه فصل ربیع میرسد و از قدرت الهی باز
روح در اجسام اینها می آید بدستور ماضی بازخانه
های خود بنا می کنند و بیضه ها و بچه ها می زایند
غرض حال سایر حشرات الارض همین وضع
است و حیات و ممات هر یک وابسته بنشیمنش باید
دانست و حفظ و حراست حیوانات نسبت بچگان
خود محض از راه شفقت و عنایت است نه بمبنای
ترصد نفع و خدمت بخلاف آدمیان که بعوض

بعوض پرورش امیدوار احسان و حسن خدمت
از اولاد خود میباشند و اثری از جود و سخاوت
که صحیحه رضیه بزرگان است در خود ندارند و
مگس و پشه و غیره که خانه های خود بنا می کنند
نه فقط برای منفعت خود بل برای اینکه بعد از
مرگ ایشان کرم های دیگر در اینجا آسایش باشند
زیرا که از اینها هر یک را وثوق بر مرگ خود میباشد
و هنگام برآمدن ایام زیست برضای تمام
فنا میشوند و در سال دگر ایزد تعالی از قدرت

خود بار انهارا خلق میکنند و رزق علی قدر حال
هر یک می رسانند الغرض اینها در حالی شکر توحید
خدا نمیکنند چنانکه بعض آدمیان شکر نعمت و
نثر و وحدانیت او هستند اگر آدمیان از
حقیقت کمالات حیوانات بواقعی دریابند که اینها
در امور معاد و معاش بهتر از ما تدابیر شایسته
میدانند گمان فضیلت بر خود نه برند و الکاو اعتنا
بر زعم فاسد خود نسازند و اصلا بر زبان نیارند
که ما مالک و ایشان غلام ما هستند فصل ششم از باب

باب چهارم در مناظره هزار داستان وکیل طایران
و کلیله سفیر درندگان با آدمیان هرگاه یعسوب
از اظهار مطلب خود فارغ گردید سلطان الجنه
از فصاحتش محظوظ شد و زبان به ستایش گشود
و از آدمیان پرسید که اظهار یعسوب شنیدند
اکنون چه میگویند شخصی اعرابی عرض کرد که
از فضایل کثیره که از ان ثبوت ملکیت ماست
یکی اینست که زندگانی با کمال عیش و عشرت
بسر میکردد و نعمت های متعدده که برای خود

خورد و نوش ما میسر است حیوانان را لحم حلال

هم نظر نمی آید مغز میوه ها غذای ما است

و پوست و استخوان آن نصیب اینها و سوای آن

طعام اقسام و الوان مثل شیربال و باقرخانی

و گاو دیده و گاو زبان و کلیجه و مطنجن و زیربان

و مزعفر و شیربرنج و کباب و قورما و بورانی و فرنی

و شیر و جغرات و اقسام شیرینی از حلوا سوهان

و حلقجی و زنواله و لوزیات برای خوردن ما مقرر

است و بنابر تفریح و تفنن طبع رقص و سرود و صحبت

صحبت یاران نیز لباس فاخره و زیور گران

بها جهت لباس بدن و زینت تن و نمد و قالین

و فرش گوناگون برای گستردن حیوانان

را که گیاه صحرا می خورند و شب و روز بثقل غلامان

برهنه در رنج و تعب بسر میبرند نتیجه این اشیا

و سامان کجا از این جمله جاه و حشم ظاهر و پیدا

که ما مالک حیوانان و اینها مملوک ما برادر داستان

وکیل طایران باستماع این داستان گفت که ای

سلطان مرد اعرابی که به نتیجه اقسام خوردنی

لباس پوشیدنی بر خود می‌بازند شاید از محن و
مشقتی و آلام و مصایبی که در حصول لذاید
و وجدان فرحت معاشرت عاید و لاحق حال
ایشان میگردد خبر ندارد یا بنظر توهین در بخشش
اغماض میکند اعنی آدمیان برای آسایش
قلیل در کسب هنر و تحصیل علم و حفر زمین و قلبه
رانی و آب کشی و کاشتن و درودن و وزن کردن
و شاییدن و تخمین و نزاع با قصابان در خریدن
گوشت و سرزنش با بقالان هنگام حساب و ساخت

و مساحت بلاد و امصار چقدر متحمل محن و مصایب
کثیر میشوند و شب و روز کمر بخدمت ملوک و امرا
ببندند چه جد و کد مال دنیا فراهم میسازند که بعد
مرگ بکار ایشان نمی آید و نصیب دیگران میشود
و ما حیوان ازین رنج و محن برکران هستیم برا که
غذای خود را که برگ و گاه هست و خود بخود از
زمین می روید بی محنت و مشقت بتصرف خود
می آریم و انواع و اقسام میوه ها که حق سبحانه تعالی
بقدرت کامله خود برای ما خلق کرده خورده بکر

احساسش میپرد؛ و از بیم فکر تلاش اشیای خوردنی و
آشامیدنی اصلا بر اسون خاطر ما نمی گردد؛ و
هر جا که رو می آریم از عنایت خالق جمله مایحتاج
ما میسر میشود؛ و آدمیان مدام در فکر و حیران
می باشند؛ و تلاش معاش سرگردان؛ و چندانکه
میوه های اقسام و طعام الوان می خورند همچنان
در انواع امراض مثل بخار و سر درد و هیضه و
سرسام و فالج و یرقان و سرفه و تب دق و ضیق
النفس و دمامیل و بثور و فیل پا و رعشه مبتلا گشته

گشته برای مداوا و معالجه محتاج حکما و اطبا میشوند
و با این همه احتیاج از فرط بی حیائی میگویند که حیوانات
مملوک ما هستند؛ یکی از آدمیان گفت که علالت و
بیماری مختص برای ما نیست بلکه حیوانات را هم از
لحوق عوارض و امراض نجات نی؛ جواب داد که علالت
و بیماری حیوانات از آمیزش و اختلاط با شما است
چه چندین حیوانات مثل گربه و سگ و کبوتر و مرغ
و غیره که در بند ایشان بیمار میشوند؛ بوضع خود
خوردن و آشامیدن و اوقات بطور خود بسر کردن

نمي يابند اعني غذا الي وقت واكثر بسبب اختلاف اوقات
ضت
وشدت جوع زياده از مقدار مي خورند و دريا
بدن كه براي هر مخلوق مقرر است محجوب ميباشند
وحيوانات باشنده صحرا و بيابانها كه از آفات
عوارض و امراض محفوظ اند از انكه اوقات خورد
اختلال
نوش انها معين و يكسان است و اختلاف و
دران منيت و علالت و بيماري اطفال آدميان
را هم همين علت است كه زنان باردار و بچه
شما
دار از غايت حرص طعام نامناسب كه بران

شما را فخر و مباهات است و از خوردنش توليد
اخلاط غليظه و شبه خراب ميگردد و ميخورند و
از تاثيرات اطفال بد هيئت پيدا ميشوند و
مدام مبتلاي امراض مي باشند و بالاخره
شدايد نزع و مرگ مفاجات مي شوند خلاصه
انكه اي آدميان شما از شامت اعمال خود
گرفتار لذايذ غذا و حرص و هوا هستند و حيوانات
بفضل و عنايت خالق خود ازين معايب مبرا
از اقسام اغذيه خود عسل را كه بهتر و نفيس تر

میدانید و می خورید و بیشتر در ادویه ها به استعمالی
آرید آن لعاب دهن نگمان است از صنایع ایشان
نیست پس بر کدام شئی تفاخر دارید و به جه فضیلت
نازش میکنید در خوردن غلات و اثمار ما و شما
هر دو شریک هستیم و بنوشیدن آب انهار
حیاض شارکت و مساهمت داریم و این شرکت
ما و شما نه امروزی است بلکه آبای و قدیمی در
ایامیکه جد اعلی شما حضرت آدم و حوا به گلستان
جنت مسکن داشته بی فکر و ترد و میوه های

های آنجا می خوردند جد و آبای ما هم بصحبت
و شریک این ناز و نعمت بودند چنانکه جد ماجد
شما به اغوای عدوی خود فرموده خدای تعالی
را فراموش کردند و به حرص و طمع دانه مغضوب
الهی گردیدند ملائک ایشان را از جنت برآوردند
و بحکم کبریائی بجائی انداختند که نشانی از برگ
و ثمر نداشت میوه های لطیف و فواکه نفیس اجنه
ذکر هست اسلاف ایشان مدتی در بن تأسف
و تالم گریان و نالان ماندند و بعد ازینکه ایزد تعالی

توبه و استغفار ایشان قبول نمود و ملایک آسمانی
حسب فرمایش به اعانت ایشان رسیدند و طریق
کندن زمین و کاشتن و درودن و سائیدن
و پختن و خوردن تعلیم نمودند و ایشان چندی
شب و روز خود را در همین افکار و تردد بسر
آوردند هرگاه کثرت اولاد بهم رسانیدند بود و با
صحرا گذاشته امکنهٔ حسب دلخواه و پسند خاطر خود
تیار و سکونت اختیار نمودند و اولاد ایشان بدعات
تازه و مظالم بی اندازه بر حیوانان آغاز کردند

کردند و اماکن ایشان انتزاع و اقسام دام و حلقه
ها تیار کرده در صدد اسیری و فکر گرفتاری اینها
گردیدند و بالآخر شما نوبت تا به اینجا رسانیدند
که درین مناظره اظهار و تفاخر خود میسازند و اینکه
اظهار شما است که ما محفل طرب منعقد میسازیم
و بمعاینهٔ رقص و سرود اوقات خود به عیش
و عشرت میگذرانیم و لباس فاخره زیب بدن
و از زیور گران بها آرایش تن میسازیم و سوای
آن دیگر نعمتها حاصل داریم که حیوانان را

کی همیشه است راست است لیکن برای ایشان
بعوض هر نعمتی عذابی مقرر شده و به بدل
هر عشرتی عقابی معین گشته اعنی سایر انسانان
بمقابله محفل شادی در مجلس عزا ایشم می نشینند
و بمعاوضه عشرت و سرور اسیر غم و الم میشوند
بدل خنده و تبسم گرفتار گریه و زاری میباشند
و عوض سماعت سرود و معاینه رقص مبتلای
مصایب آه و بیقراری بجای زیورهای گران
بها زنجیر در دست و پا و طوق گردن میکشند

و به ازای اماکن نفیس و وسیع در چاهی
تیره و تنگ اندرون گور می‌خسبند عوض
عوض هر راحت رنجی نصیب شما است و خلقت
ما حیوانات ازین معایب مصایب که مختص برای
غلامان و بدبختان اند مبرا و منزه از فضل و
عنایت پروردگار ما عوض بلاد و قریات ما را
میدان های وسیع میسر که از زمین تا آسمان
حسب دلخواه خود پرواز و سیر و تفرج میکنیم و
صحن دلکش سبزه کنار دریا و انهار صحرا که رزق

حلال ماست می خوریم و آب انهار بی تعرض احدی
می نوشیم و محتاج دلو و رسن و مشک و کوزه نیستیم
برخلاف انسان که در تلاش و بهم رسانی فقط
یک ستی آب این جمله آلات بر دوش های خود میکشند
و باید محنت و مشقت می باشند با این همه علامات
غلامی که در ذوات ایشان موجود است چگونه
دعوی شما قرین به ثبوت دانیم که شما مالک و ما
مملوک شما هستیم سلطان الجنه از وکیل انسانان پرسید
که اینک جوابی دیگر داری یا نه مردی عرابی از زمره

از زمره آدمیان عرض کرد که هنوز دگر فضایل و
محاسن ما به کثرت باقی هستند که بعد از شرح و
بیان نرسیده اند یکی از آن اینست که ایزد تعالی
ما را به انواع فضایل نواخته دین و نبوت و کلام منزل
بما بخشیده و از نیک و بد و حلال و حرام آگاه ساخته
و اختیار غسل و طهارت بر ما واجب کرده و ادای صوم
و نماز و صدقه و زکوة و خواندن خطبه رسانیدن بما تعلیم
فرمود و مکانات جنت برای سکونت ما مختص بود
از این فضایل و محاسن بدیهی است که ما مالک و حیوانان

مملوک باشند وکیل طایران گفت که ای مرد عبرانی
اگر اندک فکر و تامل کنی دریابی که تعین این مفروضات
هم خالی از مصالحی برای شما نیست چه فرض مفروضات
برای تدارک و تصفیه اعمال عباد است و ایزد تعالی
جمله عبادات را در لعبه عفو جرایم ساخته و نظر این
برای هدایت انسان از ضلالات در کلام مجید فرموده
إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ اعنی نیکیها گناهان
را دفع می کنند لهذا آدمیان مبتلای معصیت نظر بر این
که اگر به احکام شرعی عمل نکنند مجرم خجالت با

گبرهایی میشوند بخوف عذاب و امید عفو جرایم مشغول
به عبادت الهی می باشند و ما حیوانان که از گناهان
پاک و منزه ایم احتیاج عبادت که آن را آدمیان باعث
افتخار خود فهمیده اند نداریم و وجود پیغمبران و ظهور
رسولان بنابر هدایت کافران و مشرکان و فاجران
فاسقان که با این همه بد افعالی گاهی بعبادت می
پردازند هست و ما حیوانان را که از شرک و عصیان
بری هستیم و خدای لایزال را واحد و لاشریک
می دانیم احتیاج رسول و پیغمبر نیست چه حال انبیا

و رسولان مشابه کیفیت طبیبان و منجمان است که
ایشان مصلح دین و ملل اند و ایشان مخبر بوده‌اند بر سوانح و
حوادث و معالج عوارض و علل پیش طبیبان بجز مرض بعض
و علل دیگری رجوع نمی‌آرد و با منجمان جز بطالع
و نحوس کسی التجا نمی‌کنند و غسل و طهارت بر شما
از آن واجب آمده که بدن آدم پاک و نجس می‌باشند
و شب و روز اوقات خود در زنا و اغلام بسر می
برند و ما ازین افعال مستکره محترز می‌باشیم و در
سال یکمرتبه با ماده‌های خود مقاربت می‌کنیم و از ارتکاب

ارتکاب آن نه بر تقاضای شهوت و لذت است
بلکه جهت بقای نسل و نماز و صوم که بر شما فرض
شده و جهتش اینکه بسبب این عبادت جرایم ایشان
عفو شوند ما که خود مرتکب گناهان نمی‌شویم ضرورت
صوم و صلوات ما را نیست و وجوب صدقه و زکوة بر
انسان ازین است که مال حلال و حرام جمع می
کنند و مستحقان را نمی‌دهند اگر چیزی از آن بد
مساکین و فقرا می‌کردند مستحق بر آوردن صدقه
و زکوة هم نمی‌شدند و بالعکس شما که ما حیوان

برابنای جنس خود شفقت و مراحم پیداریم و بطبع
دنجل چیزی فراهم نمیسازیم لهذا از جمله فرایض و جوب
سبق او آزادیم و آنکه میگویند که برای ما در شفقتها
حلال و حرام و حد و قصاص آیات قرانی نازل شده
اند سببش اینست که نزول آیات بواسطه پیغمبران
برای تعلیم و تهذیب ایشان است زیرا که قلوب انسان
تاریک میباشند و از فرط جهالت و نادانی نفع
و نقصان خود را نمی شناسند لهذا محتاج معلم و ادیب
میباشند و ما را ایزد تعالی بلا واسطه پیغمبران از جمله

از جمله نیک و بد خبردار و هوشیار میسازد و خود
میفرماید وَاَوْحَی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِی مِنَ
الْجِبَالِ بُیُوتًا اعنی خدای تعالی به مگس فرمود
که بالای کوه خانه خود را بنا کن و در مقامی چنین
ارشاد کرده کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلٰوتَهُ وَتَسْبِیحَهُ حاصل آنکه
هر یک حیوان تسبیح و دعا را می داند و به موقعی
چنین فرموده فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا یَبْحَثُ فِی الْاَرْضِ
کَیْفَ یُوَارِی سَوْءَةَ اَخِیهِ قَالَ یَا وَیْلَتَا اَعَجَزْتُ اَنْ
اَکُونَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَارِیَ سَوْءَةَ اَخِی فَاَصْبَحَ

من النادمین یعنی الله تعالی زاغی را فرستاد که زمین
را کند و به قابیل نماید که او هم همین طور زمین را
کنده و لاشه برادر خود دفن سازد و قابیل آن
زاغ را دیده گفت که افسوس مرا برابر این زاغ
هم عقل و شعور نیست و منفعل گردید و در تمیز مساجد
و خانقاه و یکجای خود جهت نماز جماعت که می نمازند
برای عبادت ما ضرورت این مکانات نیست نزد
ما جمله مکان مثل مسجد و قبله اند هر طرف که نظر می
افتد مظهر الهی بنظر می آید و از بسکه شب و روز

روز مصروف به نماز و دعا می باشیم محتاج عید و جمعه
نیستیم خلاصه اینکه بر اموری که شما را فخر و نازش
است ما را ضرورت و احتیاج آن نیست هرگاه وکیل
طایران این کلام را با تمام رسانید سلطان باز
بسوی آدمیان دید و پرسید که چیزی دیگر شما را گفتنی
هست شخصی مرد عراقی از جماعت انسانان عرضکرد
که هنوز شرح بسیاری از فضایل که از آن ثبوت دعوی
ما شود باقی هست چنانچه به ملبوسات گوناگون
مثل دیبا و حریر و دو شاله و کمخاب و مشروع و گلبدن

و ململ و محمودی و صحن و اطلس و جامدانی و به اقسام
فروش مانند نمد و قالین و جاجم و جاندلی و شطرنجی و غیره
و دیگر لباسهای نعمتها ما را آرایش و آسایش کامل
است و حیوانان را ازین سامان و نعمتهای جهانی
حاصل و ازین جمله عطیات الهی که برای مملکت ما
حجتی ساطع و برهانی قاطع اند پیدا که ما مالکان حیوانات
ملوک ما هستند سزاوار است که حکومت خداوندانه
برایشان نماییم و بهر نمطیکه خواسته باشیم اینها را که
غلام ما هستند بداریم کلیله وکیل درندگان باستماع

باستماع کلام مرد عراقی جواب داد که ای عراقی تو که
برین ملبوسات و مفروشات می نازی بگو که این
ملابس گوناگون در زمان سلف به ایشان کی
میسر بود مگر به جبر و بدعت از ما حیوان انتزاع
کردند عراقی گفت که عدم ملبوسات در ایام سلف
و وجود آن به آدمیان بجبر و ظلم چگونه ثابت میکنی
کلیله گفت که نزد آدمیان در جمله ملبوسات عمده
و ملایم و نازکتر دیبا و حریر و ابریشم است و آن لعاب
دهن کرمان است و این کرمک ها از حشرات الارض

هستند نه از نسل آدم که برای پناه و حراست لعاب
دهن خود را بر درختان تنیده در ان می‌نشینند
و از صدمات حرارت و برودت خود را محروس
میدارند ایشان بجور و ستم آن را از ان کرمان
انتزاع مینمایند و از غضب الهی که جور و ستم احدی
نپسندد او نمیترسید در محنت و مشقت تنیدن و بافتن
و دوختن و نشستن غلطان و پیچان میباشند
مدام بحزم و احتیاط نگاه داشتنش میکوشند
و همواره در تردد ات بیع و شری آن سرگردان

سرگردان و پریشان می باشند و همچنین لباسهای
دیگر از پوست و موی حیوانات میسازند و اگرچه
لباس فاخره شما از پشم ما است که بظلم و تعدی
از حیوانات انتزاع مینمائید و اظهار اختراع
آن بطرف خود میکنید افتخار شما بر این اشیا
بیجا هست بلکه تفاخر ما بر ان سزاست زیرا که
پروردگار عالم این اشیا را ابدان ما پیدا کرده
که از لباس خود سازیم و از کمال عنایت این
لباس را بمجرد پیدایش بر اجسام ما آفریده که

از آسیب صیف و شتا محفوظ مانیم ایشان بسبب
انحرافی که از جد اعلی شما بفرمان ایزدی بظهور
رسیده بود الی الآن مبتلای رنج و تعب و فکر
تلاش معاش می باشند و حیوانان که همواره
برضای خداوند حقیقی خود پرداخته اند از مصائب
دنیا ایمن و محفوظ هستند سلطان الجنه فرمود
که ای کلیله شمه از نافرمانی جد اعلی ایشان هم
بیان کن عرض کرد که هرگاه حق سبحانه تعالی جد
اعلی آدمیان اعنی حضرت آدم و از آدم حوا را

را آفرید غذای و لباس ایشان هم مثل حیوانان بخشید
اعنی بعد خلقت ایشان که عریان بخت بودند بعطای
موهای سر تمام جسم ایشان را پوشیده حفاظت
در سرما و گرما نمود و بسمت مشرق زیر خط استوا
بالای کوه یاقوت بود و باش ایشان مقرر فرمود چنانچه
ایشان در آنجا میوه های درختان می خوردند
و از این محن و مشقت که بالفعل لاحق حال اولاد
نشان است برکران بودند چون فرمان الهی را
فراموش کردند و به اغوای ابلیس لعین دانه را که

ازان ممنوع بودند خوردند موهای بدن ایشان را افتاد
و ملایک ایشان را ازانجا بزمین انداختند چنانچه
آدمیان از همان زلت و خطائی که از جد باجد ایشان
بظهور رسیده الی الان در چنین مصایب حیران اند
و بتلاش و حصول معاش پریشان خنیکه کلیله این حکایت
بیان کرد یکی از آدمیان گفت که ای کلیله ترا مناسب
نی که بمقابله ما آدمیان زبان بگشائی بهتر همین که از
تقریر بیجا سکوت نمائی چه در زمره حیوانان بتل
قوم تو شریر النفس و بدگهری بنیت و حریص و قسی القلبی

القلبی لسان ابنای نوع دیگری نه نوع بهایم را از نوع
سباع بجز مضرت فایده نی و سوای نقصان و ضرر
که همواره در صدد قتل و جرح ابنان میباشند جبلی
نه زیرا که جمیع سباع و درندگان بهایم را شکار کرده
میخورند و در شکستن استخوان و نوشیدن خون آنها
بی رحمی اشد روا میدارند کلیله گفت این حرکات
که از ابنای نوع ما بوقوع می رسد محض از تعلیم آدمیان
تصور توان کرد و رنه درندگان ازین افعال کی
واقف بودند و قبل از خلقت آدم درندگان کی شکار

بهایم میکردند مدار قوت ایشان بر گوشت بهایمی بود
که در صحرا و بیابان می‌مردند از فرط قناعتی که بر تیز گوشت
مردگان داشتند روادار از آزار و اضرار حیوانات زنده
نمیشدند الا در شدت احتیاج البته مجبور بودند در حالت
اضطرار معذور از وقتیکه آدمیان بوجود آمدند و گوسفندان
و شتران و گاوان و خران را گرفتار و مقید نمودند
و دشت و بیابان از وجود ایشان خالی گردید و گوشت
مردگان در صحرا بهم نرسید بناچار بشکار جانوران
زنده اختیار کردند و صید جانوران در عدم تیسر غذا

غذا بر خود حلال و طیب دانستند چنانکه در حالت اضطرار
جیفه خوری بر شما حلال و بجا هست و در صورت اضطرار
و فاقه کشی خوردن گوشت مردار به ایشان جایز و روا
و نسبت بی رحمی و قسی القلبی که بطرف ما بیان کردی
حیوانات صحرا اشاکی ما درندگان نیستند چنانکه
از بدعات آدمیان شکایت ها دارند و آنچه میگویی
که درندگان شکم حیوانات می درند و گوشت آنها
می خورند حرکاتی که در مخصوص از آدمیان بظهور میرسند
که حیوانات را ذبح کرده پوست ایشان میکنند

و شکم چاک کرده استخوان هم می شکنند و گوشت
را از کارد هم می تراشند و بر سیخ بریان کرده میخورند
از درندگان کی بوقوع می آیند و علاوه برین حرکات
ناشایسته که آدمیان با برادران و اقارب خود بعمل
می آرند درندگان ازان افعال واقف هم نیستند
و اظهاری باطل که بر زبان داری که از درندگان
ما را منفعتی نیست اظهر من الشمس است که آدمیان از
پوست و موی درندگان نفعی وافر میدارند و جمیع
جانوران شکاری که گرفتار دام و حلقه انسانان شده

شده اند جانوران چرند و پرند صحرائی را شکار کرده
به ایشان میخورانند چرا نمیگوئی که حیوانان را از آدمیان
فایده حاصل نیست بل مضرت های بدیهی میتواصل که
ذبح کرده که پوست ایشان میکنند و گوشت ایشان غذای
خود میسازند و حد آدمیان با حیوانان زیاده ازین
چه شرح دهم و بخل انسانان تا کجا بیان کنم که زن و مرد
خود را بعد مرگ هم زیر زمین دفن می کنند و از خشم
ما درندگان می پوشند تا گوشت آنها بعد از مرگ هم
نصیب ما نشود ما را نه فایده از درندگان البتا نسبت

ونه نفعی از مردگان و قتل و نهب درندگان نسبت
دیگر حیوانان که بیان میکنی این حرکات را هم درندگان
از شما اخذ کرده اند که از عصر هابیل و قابیل تا این دم
همه دیده اند و می بینند که ابنای جنس شما همواره در
قتال و جدال یکدیگر مشغول مانده اند و مصروف میمانند چنانچه
رستم و اسفندیار و جمشید و ضحاک و فریدون و افراسیاب
منوچهر و دارا و سکندر وغیره مدام اوقات خود صرف
جنگ و جدال داشتند و بهمین شغل به خاک گردیدند
و الی الآن هم در فریق آدمیان این اشتغال موقوف

و موقوف و مسدود نشد و در زمرهٔ درندگان هم گاهی
کسی دیده باشند که قتل شما انبیا هم در فکر قتل و نهب
یکدیگر میباشند اگر بر حال ایشان نیک نظر کنی معلوم
سازی که درندگان بمرتبه از انسان برتر اند در
حسن سیرت و صفای طینت از ایشان بهتر اند و کمل انسان
گفت که برین دعوی خود دلیلی هم میداری کلیله
گفت یکی این است که بیشتر زاهدان و عابدان قوم
آدمیان ترک صحبت ایشان و اختیار تجرد میکنند و
سر بکوه و صحرا می کشند و بمساکن درندگان رفته

که اینها شب و روز گرم صحبت می مانند و درندگان
هم متعرض حال اینان نمیشوند اگر درندگان از
انسانان هنرمندی بودند صلحا و زهاد در زمره شما که از
مجالست اشرار دوری میگزینند چرا صحبت اینها
می پسندیدند دوم اینکه هرگاه پادشاهی ظالم زمره
شما را در لطافت و صلاحیت زاهدی یا عابدی
سوء ظن واقع میکرد و امتحانا او را بصحرا میفرستد
اگر او را درندگان آسیبی نمی رسید بر لطافت
و زهدش اعتقاد می آرد چون مناسبت صفائی

صفائی را او نوبت و تفوق بر مجانست خبیثی است
درندگان هم که از پیرایه صلاحیت آراسته اند
بقولی که ولی را ولی میشناسد او را صالح می فهمند
و متعرض حالش نمیشوند و چون مثل مشهور است
که نیک و بد در هر جنس میباشند در درندگان
هم بعضی بدگهر و شریر النفس مخلوق شده اند اگر
اینها هم صالحان و زاهدان را اگر بدی نمی رسانند
و آدمیان بدذات و شریر را اگر در صحرا گذر میکنند
البته می درند و می خورند و این امر نه از طریق

و عادت جبلی ایشان توان اندیشید بلکه از مشیت ایزدی
باید فهمید که ایزد تعالی خود میفرماید نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ
بَعْضًا بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ یعنی بعض ظالمان را از بعض
مسلط کرده ایم بنتیجه گناهان خود با سعی
که وکیل درندگان از این کلام فارغ شد حکیمی از
قوم جن گفت که کلام کلیله بجا است نیکان از
صحبت بدان احتراز و با نیکان گو از قوم و جنس
غیر باشند موافقت میکنند و بدان از صلحا نفرت
گزیده با اشقیا می آمیزند اگر آدمیان شریر النفس و بد

و بد گهر نبودند زاهدان و عابدان چرا صحبت
ایشان گذاشته سکونت دشت و کوهستان اختیار
میکردند و با وجود مغایرت جنس موالست با درندگان
می نمودند زیرا که نوعی مجانست ظاهری با یکدیگر
نیست الا در خصایل نیک البته مناسبتی است
جمله بنی جان به اصغای این کلام شهادت حکیم
جنی را بر قول کلیله پسند نمودند و انسانان از این
طعن و تشنیع سخت منفعل گردیدند درین اثنا آفتاب
به نشست و دربار برخاست و سلطان الجنه حضار

دربار را رخصت نمود و فرمود که شب بماکن خود
بیاسایند و صباح باز حاضر آیند فصل نهم ارباب
چهارم در مناظره طوطی روز سوم هنگام صبح که
جمله حیوانان و آدمیان در دار العدالت حاضر شدند
و سلطان الجنّه به آدمیان فرمود که اگر بر دعوی
خود دلیلی و گرمی دارید بیان سازید مردی باشنده
فارس بیان کرد که ذوات ما مملو از فضایل کثیره
و اوصاف حمیده است که از آن دعوی ما ثابت
یعنی در زمره ما اکثری موسوم و معروف به بادشاه

بادشاه و امیر و منشی و دیوان و عامل و فوجدار و نقیب
و چوبدار و خادم و یاور و مددکار اند و بسیاری منسوب به
نوکر و اشراف و صاحب مروت و اهل علم و زاهد و عابد
و متقی و پرهیزکار و خطیب و شاعر و عالم و قاضی و مفتی
و صرفی و نحوی و منطقی و حکیم و مهندس و کاهن و معبّر
و کیمیاگر و ساحر و از اهل حرفه به معمار و نداف و نورباف و خیاط
و کفش دوز نامزد هستند و وجود هر یک مخزن محاسن عدیده
و مذاهب حمیده است و مجمع اخلاق و صنایع پسندیده
و از این جمله اوصاف و خوبیها که برای ما مختص شده اند

و حیوانات یکی هم ندارند پیداست که ما مالک و حیوانات
مملوک ما هستند و فنی که مرد فارسی از اظهار دلایل و براهین
ثبت دعوی خود فارغ شد طوطی زبان بگشاد که ای
سلطان عالیجاه این مرد فارسی که بر گذشت فریق و زمره
خود خیلی افتخار می نماید اگر اقسام طایران را او یافت کند
سخن شنود که فریق آدمیان بمقابل زمره طیور چقدر
کم اند الا من بمقابله هر فرقه نیک ایشان فرقه بد شریر ستمگر
و بجای هر صالح شقی از ایشان صد هم که در قوم ایشان
بوده و موجود اند چنانچه نمرود و فرعون و دیگر سلاطین

سلاطین زمره ایشان چقدر ظالم و جابر بوده اند و از ایشان
کافر و فاسق و مشرک و منافق و ملحد و بدعهد و بخیل
و حاسد و رهزن و دزد و عیار و جیب تراش و گره‌بر
و کاذب و مکار و دغاباز و مخنث و زانی و متعلم و جاهل
و احمق دو رای این دیگر فریق که قول و فعل ایشان قابل
بیان نیست جوق جوق در صنف ایشان موجود اند اما
حیوانات از این افعال مذموم بری هستیم مگر در خصایل
حمیده و اخلاق پسندیده مساهمت با ایشان داریم که
در زمره ما هم پس و سردار و نیاز و بد گار هستند

سرداران ما در امور ریاست و سیاست سلیقه بهتر
از سلاطین آدمیان دارند چه اینها محض تعرض منفعت
به پرورش و پرداخت فوج و رعایای خود می‌پردازند
و بعد انجام مهم و حصول مطلب باز نظر توجه بحال فوج
و رعایا نمیدارند حال آنکه این طریقه خلاف ریاست
است و منافی معدلت و نصفت چه روسا و سرداران
را لازم که همچنانکه ایزد تعالی بر بندگان خود مدام رحمت
میفرماید همچنان بر رعایا و فوج خود پرورش و عنایت
در بر آن یکسان دارند بر خلاف آدمیان روسای
حیوانات

حیوانات را بر فوج و رعایای خود دوام نظر شفقت بدرجه
تساوی است و توجه و پرداخت سرداران **موران**
و **طایران** هم نسبت توابع و رعایای خود علی الدوام
مساوی است و اینها خواهان بدل و تلافی سلوک و احسان که
بر فوج و رعایای خود میسازند از اینها نمیشوند و حتی
که از اولاد خود نیز عوض پرورش تمنای خدمتی
ندارند فقط از راه تلطف و شفقت به پرورش اینها می
کوشند و متقفی و مقتدی طریقت الهی میباشند چنانکه
ایزد تعالی بندگان خود را آفریده رزق به اینها میرسانند

و توقع شکرگذاری ندارد و در آدمیان اگر ماده احسان
و آموختی و دیگر افعال قبیحه نمی بود ایزد تعالی با ایشان
چرا امر نمود که ای آدمیان شکر و احسان ما و والدین
خود بردارند و بر اولاد ما این احکام جاری نمی شوند چون
طوطی کلام خود را تا اینجا رسانید حکمای جنی بر صداقت
مقالش شهادت دادند و آدمیان از غایت حیا و
حجاب سر فرو آوردند درین اثنا سلطان الجنه از حکیمی
پرسید که سلاطینی که بر فوج و رعیت خود مدام شفقت
و عنایت مبذول میدارند کیستند حکیم عرض کرد که

که مراد ازین پادشاهان ملایک اند که از طرف جناب
باری بر جمیع اجناس و انواع و اشخاص مخلوق مقرر هستند
و بحفاظت و رعایت هر یک می پردازند و در زمره ملایکه
هم سرداران و رؤسا معتمد اند که بدلجوئی توابعین
خود مشغولند پادشاه فرمود که ملایکه طریق شفقت
و مراعات از که آموختند جواب داد که از رحمت الهی
این فایده حاصل ایشان گشته و رحمت و عنایت ایزدی
را با مالی نسبت که بندگان خود را ابتدا از بار حفاظت
هر یک ملایک را مقرر نمود و اشکال و صورتهای لطیف

و قوت مدرکه عطا ساخته از نفع و نقصان آگاه فرمود
و جهت آرایش ایشان مهر و ماه و بروج و ستارگان
را آفرید و رزق هر یک از اثمار اشجار بخشید پادشاه
پرسید که سردار ملایکه که برای حراست آدمیان
مقرر هستند کیست گفت نامش نفس ناطقه است که
هنگام پیدایش آدم شریک جسمش است و از فرشتگان
آنانکه به احکام الهی پیش آدم سر بسجود نهادند، انها را
نفس حیوانی میگویند و تابع نفس ناطقه هستند و آنکه
از سجده آدم سر کشید قوت غضبیه و نفس اماره میخوانند

میخوانند و ابلیس هم همین را می باشد نفس ناطقه
در اولاد آدم شکل صورت جسمیه هنوز موجود معین
است و نقایش تا روز قیام که بنی آدم داخل
جنت خواهند شد متیقن پادشاه فرمود که سبب
چیست که ملایکه و نفوس بنظر نمی آیند حکیم گفت که
که ملایکه و نفوس شفاف و نورانی هستند و از حواس
جسمانی محسوس نمیشوند الا انبیا و اولیا که نفوس ایشان
از تاریکی جهل منزه اند و بسبب تفاوت و طهارت
بالنفوس و ملایکه مناسبتی دارند از صفای قلب

خود ایشان را می بینند و کلام ایشان می فهمند تا دشنا
بعد استماع این حال به تحسین و آفرین حکیم پرداخت
و به طوطی ایما ساخت که کلام خود را با تمام رسانند
طوطی سخن سنج شکر گفتار خود را به این تقریر گشود که
سلطان ذیشان این مرد فارسی اظهاری که دارد
که در قوم ما بسیاری از اهل حرفه کارگران و اهل صنایع
موجود اند از ایجاد و اختراع فضیلت ایشان بر حیوانات
نمی توانند شد زیرا که در زمرهٔ ما حیوانات هم اکثر
در صنایع و دستکاری با ایشان برابر اند بلکه بوجوه

بوجوه از ایشان بهتر چنانچه مگس از معماران و مهندسان
قوم آدمیان در تعمیر و ترسیم فضیلتی دارد که خانه خود را
بی گل و خشت و آهک و جص معمار و مسطر و پرکاری
برای کشیدن خط و دایره با خود ندارد و آدمیان
را ضرورت همچو آلات و اسباب میباشند و همچنین عنکبوت
که در کرنگ ها کهتر هست الا در تنیدن و بافیدن از
نوربافان ایشان هوشیارتر که اول از لعاب دهن
خود تارها میکشد بعده از اکمال صنعت می تند
و در وسط آن جابجا برای شکار مگسان بنشسته میبود

و برای آسایش خود نشیمنی بچه خوبی بی آلات و اسباب
می‌سازد و کرمک های ابریشم اگرچه در قوت و قدرت
کمتر اند الا هرگاه از غذای خود آسوده می‌شوند
بر مقامات استقامت خود رسیده اول از لعاب دهن
تارهای باریک مثل خطوط را می‌تنند بعده آن خطوط
تارها را از بالا درست و استوار می‌سازند که به آرام تمام
در آن بخسپند و از مضرت آب و هوا ایمن می‌باشند
و این هنر و صنعت را بی تعلیم ابوین و استاد می‌
دانند و مانند خیاطان و رفوگران احتیاج سوزن

سوزن و رشته ندارند و همچنین پرستک در سقف
مکانات بی اعانت نردبان نشیمن خود می‌سازد و
دبوک بی آب و گل خانه خود را بنا می‌کند غرض بر
طیور و بهایم در ساختن خانه و آشیانه و پرورش
اولاد خود از آدمیان سلیقه وافر بیشتر دارند و محتاج
آلات و ادوات نمی‌شوند چنانچه شترمرغ که از
طایر و بهایم مرکب است بر درست بچگان خود چه
حسن خوبی می‌نماید که هرگاه بیست یا سی بیضه
می‌نهد از آن سه حصه کرده حصه اولین را از ریگ

می پوشند و دومی را در تمازت آفتاب و سومی را از گرمای بچه‌ها
خود میدارد چون بچه‌ها می زایند برای پرورش
آنها زمین را کنده و کرمک‌ها از زیر گل برآورده به آنها
می خورانند و در فریق آدمیان اکثر مادران را از تیمار
اطفال خود خبر نمی گردد و از پرورش اولاد علاقه نمی ماند
که بعد زاییدن ایشان قابله مولود را غسل میدهد
و مرضعه رضاعتش میکند و اطفال ایشان از بس سفیه
و نادان میشوند در عالم طفولیت اصلا نفع و ضرر خود
نمی فهمند و در پانزده تا بیست سالگی که بس تمیز شده‌اند هم

هم محتاج معلم و ادیب می باشند و بر چند ما و ام الحیوانات
علم و ادب می آموزند تا هم همچنان احمق می مانند بالعکس
ایشان بچگان اکثری از نوع با همینکه از بیضه می برآیند
از نیک و بد واقف و آگاه میشوند چنانچه بچگان بس خرد
و نیهو لغو را بدن از بیضه بی تعلیم مادر و پدر زود آبنه
بمنقار خود برمیدارند و اگر کسی قصد گرفتاری آنها
میکند می گریزند چنین عقل و شعور را ایشان
از رحمت الهی توان اندیشید و این امتیاز نفع
و ضرر از عنایات ایزدی باید فهمید و چون رجلان

کبوتران و غیره دگر طیور که نر و ماده متفق پرورش بچگان
می نمایند نر و ماده این طیور بالاتفاق متوجه پرورش
بچگان خود می شوند لهذا الله تعالی بچگان انسان
را عقل معاش از ابتدای پیدایش عطا ساخته و نیز خلاف
بچگان دگر حیوانان که احتیاج التفات ابوین خود
در نوشانیدن شیر و خورانیدن دانه دارند محتاج
پرورش پدر و مادر نداشته و ازین جهت که ما حیوانان
شب و روز در طاعت و عبادت الهی بسر می بریم ایزد
تعالی ما را به این عطیات نواخته و ذکاوت و ذهانت

و ذهانت از حین کینونت بما بخشیده و انکه ملکوتیه
که در قوم ما شاعر و خطیب و شاغل و ذاکر بکثرت
اند اگر آدمیان زبان طیور و تسبیح حشرات الارض
و تکبیر کرنک ها و تهلیل بهایم فهمند و از ذکر مرغ
و دعای غوک و وعظ بلبل و خطبه سنگخواره و اذان
خروس و ندای کبوتر و اخبار زاغ از حالات غیب
و ثنا خوانی پرستک و تخویف بوم از عذاب الهی و
عبادت مگس آگاه شوند بدانند که میان این ها هم
بسیاری فصیح و بلیغ و شاعر و خطیب و شاغل

و ذاکر هستند چنانچه ایزد تعالی میفرماید وَاِنْ مِنْ
شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ حاصل آنکه هر
در حمد الهی تسبیح خوان است لیکن شما نمی دانند
و ازین آیه پیدا است که ایزد تعالی انسانان را منسوب
بجهل کرده که تسبیح مخلوق نمی فهمند و نسبت علم
سوی با حیوانان نهاده فرموده كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهٗ
وَتَسْبِيْحَهٗ یعنی هر یک دعای خود و تسبیح خود را می داند
چون جاهل و عالم را درجه مساوی نیست لهذا
بار افضلیتی مفرط بر آدمیان است تا بر چه وجه انسانان

انسانان میگویند که ما مالک و حیوانان مملوک ما هستند
و بر اعمال منجمان که ایشان را افتخار است معتقد این
اعمال بیشتر اطفال و عورات و جهال میباشند
و عقلا بر اعمال و اقوال منجمان اعتباری نمی دارند
چنانچه منجمان که برای ابله فریبی با حمقا سوا تنج
ایام استقبال را بیان میسازند که در فلان دیار بعد
مرور ده یا بیست سال این سانحه رو خواهد داد
و حمقا بر آن وثوق و اعتماد میکنند حال آنکه منجمان
را هرگاه از حال خود خبر نمی باشد پس احوال ایشان

را به اعتبار نبود و بر اقوال منجمان کسانی که مبتلای ضلالت
هستند معتقد میشوند و اشخاص عاری از عقل و
دانش بر احکام نجوم اعتماد میآرند چنانکه سلاطین
ظالم و جابر قوم ایشان منکر از قضا و قدر مثل فرعون
و نمرود از گفته منجمان صدها طفل را قتل کردند
و انتظام دنیا را فقط متعلق با سیارگان و دوازده
بروج دانستند و اعتماد و توقف برانیکه بی حکم الهی
که خالق انجم و بروج است برگی نمی جنبند ننمودند
و غافل از آنچه که در مشیت ایزدی بود و بظهور رسید

رسیده ماندند و ملخص این مقال آنکه منجمان نمرود
را خبر دادند که در عهد دولت تو طفلی بوجود خواهد
آمد که بعد سن بلوغ بمرتبه عظمی خواهد رسید
و تخریب دین بت پرستان خواهد کوشید چون
بنمرود رسید که ولادت این طفل بکدام مقام
پرورش او کدام جا بظهور خواهد رسید نشان
آن دادن نتوانستند و در تشریح آن عاجز
ماندند سلطان نمرود متوحش شده حکم داد
که درین سال اطفالی که بوجود آیند ته تیغ رسانند

و متیقن خاطر شن گردند که در زمره این اطفال
آن طفل هم شربت مرگ خواهد چشید آخر حق سبحانه
تعالی **ابراهیم خلیل الله** را پیدا ساخت و از شر کفار
محفوظ داشت و همچنین سانحه **فرعون** با **بنی اسرائیل**
بوقوع آمد که ایزد تعالی حضرت **موسی** را خلق و نجات
خود از معاندت فرعون ایمن کرد غرض نجومیان
طریق اغوا و ابله فریبی دارند عقلا و متوکلین
علی الله وثوق و اعتماد بر اقوال ایشان نمی آرند حتی
که **طوطی** سخن را تا اینجا رسانید پادشاه پرسید

پرسید که اگر از اعمال نجوم دفع بلیات ممکن نیست منجمان
این علم را چرا می آموزند طوطی گفت البته دفعیه بلیات
از تفاول نجوم امکان دارد الا نه بطرزی که منجمان میگویند
بل از استعانت الهی که آفریننده نجوم هم هست و طلب
استمداد و استعانت اینست که هنگام تفاول از نجوم
لحوق وساوس و خدشات بر احکام شرعی که عبارت
از گریه و الحاح و خواندن نماز بخلوص نیت و اعتقاد
و بر آوردن صدقه و زکوة است عمل کنند که همین
اعمال بنابر استعانت کافی میگردد و دعوا از دل تعالی

ازین خضوع و خشوع از آفات بلیات محفوظ میدارد
لهذا باید که هرگاه منجمان و کاهنان قبل از وقوع
حوادث خبر دهند که فلان حادثه بظهور خواهد رسید
برای دفع آن بجناب کبریائی بموجب تعلیمات
شرعی دعا کنند نه آنکه بر قواعد نجوم عمل سازد
بادشاه گفت که اگر دفعیه بلیات از احکام شرعی
میسر شود پس باید دانست که در ظهور مقدرات الهی
هم از تعمیل احکام شرعی مهلتی و تاخیری رو
می دهد طوطی گفت که تاخیر در ظهور امور تقدیر وقوع

وقوع حوادث نمیشود الا آنکه برای دفع بلیات
و حوادث بجناب ایزدی الحاح و ضراعت می نمایند
و لب بمناجات می کشایند ایزد تعالی آنها را ازین
آفات محفوظ میدارد مثلا هرگاه منجمان نمرود را خبر دادند
که طفلی مخالف دین بت پرستان پیدا شده که بنیان
مذهب ترا درهم و برهم خواهد نمود و مراد ازین
طفل وجود حضرت ابراهیم خلیل الله بود که ایزد
تعالی آنحضرت را خلق کرده توابعین نمرود را
از دست شان بذلت و خواری رسانید اگر

نمرود دران هنگام برای حفظ و شود خود دعا نخواست
ایزد تعالی از غضب خود او را داخل دین ابراهیم
نساخت و تا لعین او را هم از ذلت و رسوائی محفوظ
نمیداشت و همچنین در زمانی که نجومیان فرعون
را از تولد موسی خبر دادند اگر او بنظر نفع و بهبود
خود بجناب کبریا خشوع و خضوع میکرد خدای کریم
او را بدین موسی می آورد و حفظ و حراستش از عذاب
خود می نمود و مثل زنش او را نیز نعمت ایمان کرامت
میفرمود بادشاه گفت که حالا فواید آموختن علم

علم نجوم و مفادی که از دعا و خضوع حاصل میگردد
به ادراک رسید و متیقن گردید که ایزد تعالی
قوم یونس را هنگام مبتلا شدن بغضب الهی محض
از تضرع و زاری ایشان از شداید عذاب محفوظ
داشت و لهذا حضرت موسی به بنی اسرائیل
پند و نصیحت ساخت که هنگام حصول خوف و
هراسی از ظهور بلائی بجناب باری دعا و خشوع
و گریه و خضوع نمایند که ایزد تعالی از سیلت
بر ضراعت ایشان را از آن بلا خواهد رهانید

و از زمان آدم علیه السلام تا عهد حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم همین بود و نصایح رسولان
نسبت آدمیان جاری ماند درینصورت انسانان
را لازم که در احکام نجوم بطرزی که بیان کرده
عمل کنند نه بطریقی که منجمان خلق خدا را می در غلط اندازند
وایشان را از اغوای اینها خدای خود را فراموش
ساخته معتقد گردش فلکی می باشند و برای
صحت مریضان هم لازم که اولا بسوی شافی
حقیقی رجوع آرند که شفای عاجل منحصر بر رحم و

وشفقت اوست و صحت کامل والبته عنایت او
و نباید که از بارگاه او برگردند و اتکا بر تدابیر اطبا
نمایند هرچند طریقه آدمیان همین است که در ابتدای
علالت بپیش اطبا می روند و از فرط جهالت اعتقادی
کامل بسبب اینها میدارند الا چون از معالجه انسانان
فایده نمی بینند بالاخر رجوع بجناب الهی می آرند
و بنتیجه حال عوارض و بیماری با مضامین الحاح
و زاری در عرایض نگاشته بر در و دیوار مساجد
میچسپانند و از حسن عقیدتی که بعد مایوسی از

ازند ابیر اطبا جانب ایزد برحق می آرند بفضل
و رحم او شفا می یابند و همچنین باید که در تأثیرات
نجوم ملتجی بجناب باری شوند و بر اقوال منجمان
عمل نکنند چنانچه نقل است که پادشاهی را منجمان
خبر دادند که درین شهر حادثه بظهور خواهد رسید
که نسبت باشندگان شهر مخاطره مضرت عظیم
است و چون پادشاه استفسار کرد که چه حادثه
است و چگونه بظهور خواهد آمد در شرح آن عاجز
ماندند الا این قدر گفتند که در فلان ماه و فلان

و فلان تاریخ این سانحه بوقوع خواهد آمد پادشاه
به استماع کلام آنها از مقربان خود پرسید که تدبیر
دفع آن چیست کسانیکه متشرع بودند گفتند تدبیر
این است که بروز موعود سلطان و دیگر که و مه
سکنای شهر آبادی را گذاشته رو بمیدان
آیند و بجناب باری دعا و الحاح و زاری نمایند
شاید از خضوع و خشوع سلطان و شهریان
ایزد تعالی ازین بلا محفوظ دارد پادشاه حسب
مشوره ایشان بروز معهود بیرون شهر خیمه

رند و بسیاری از سکنای شهر معیت سلطان
گزیدند و شب و روز در بیداری و منت و زاری
گذرانیدند و بعضی باشندگان شهر از گفته
نجومیان خوفی نکردند بدستور در شهر ماندند
وقت شب باران بشدت بارید چون شهر در
زمین نشیب آباد بود و سیلاب آب از چهار سو در
شهر جریان کرد بدیدند کسانیکه در آن شهر بودند هلاک
شدند و آنانکه همراه سلطان بمیدان رفته مصروف
به دعا و زاری بودند مثل اشخاصی که در طوفان

طوفان نوح از اقبال ایمان جان بسلامت برده
بودند محفوظ ماندند چنانکه ایزد تعالی فرموده
فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ اعنی پس نجات دادیم
نوح و کسانی را که همراهش در کشتی بودند و غرق
کردیم کسانی را که دروغ پنداشتند آیات مرا
بالتحقیق ایشان بودند قوم گمراه و بعد ختم این کلام
طوطی باز روی تکلم بسوی آدمیان آورد و گفت
که ای علمای فلسفی و منطقی که شما را افتخار است از

ایشان فایده بشما مترتب نمیشود بلکه از تلقین ایشان
ضلالتی بعضب شما میکرد که از راه راست شریعت
برگردانیده در تشبیب و فراز شبهات و شکوک
می اندازند و از کثرت اختلاف آرای و اقوال
احکام دین را از خواطر ایشان برسیده اند و طریق
ایشان اینست که اکثری عالم را قدیم میدانند
و برخی هیولا را قدیم می فهمند و بعضی صورت را
بر قدم دلیل می آرند بعضی علت را و میگویند
و بعضی سه بعضی قایل چهار اند بعضی ده و فوق پنج

بر پنج دارند و اکثری منحصر شش و هفت هشتند و
برخی بر معیت صانع و مصنوع قایل اند بعضی بانه
را غیر متناهی میگویند و اکثری تناهی آن به دلایل
ثابت می کنند بعضی منکر معاد و بعضی منکر در مقدمات
رسالت و وحی اکثری را اقرار است و بعضی را انکار
بعضی اقرار عقل دلیل می کنند و بعضی بر تقلید قایم
اند غرض اینها به طرق و مذاهب مختلف مبتلای میباشند
و دین و طریق ما جوانان واحد است که خدای لایزال
را واحد و لاشریک می دانیم و شب و روز در تسبیح

و تهلیل آدمی گذرانیم و بر کسی از عباد او فخر و مباهات
خود ظاهر نمی کنیم و آنچه در قسمت ما مقدر گردید
بران راضی و شاکر می باشیم و در احکام و افعال
او مثل آدمیان که در مشیت و صنعت او اعتراض
دارند لب بچون و چرا نمی گشاییم و نازشی که از
بودن **مهندسان و مساحان** در زمره خود می کنند
انها خود شب و روز در فکر دلایل و هوش باخته
و سراسیمه میباشند و دعوی علم اشیائی که
ماهیت و حقیقت ان نمی دانند و از وهم و تصور

و تصور آنها بیرون آمده می نمایند و بطرف علوی
که عمل آن بر ایشان واجب است میل و انتقالی ندارند
چه بعضی از ایشان در فکر مساحت اجرام و ابعاد
متفکر می باشند و برخی در ادراک بلندی کوه
و ابر مترددند و جمعی در مساحت دریا و صحرا سرگردان
و برخی بدریافت ترکیب افلاک و مرکز زمین حیران
و از ترکیب و مساحت بدن خود خبر ندارند که
تعداد روده ها چیست و در جوف سینه و وسعت
چقدر و کیفیت دماغ و معده و شکل استخوان

ه چگونه است و مفاصل بدن بچه وضع واقع شده
این جمله اعتبار اکه دانستن آن سهل است و شناختن
آن واجب نمیدانند و ماهیت و چگونگی آنرا که از
معلومات آن علم بر قدرت و صنعت الهی میشود
نمیشناسند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
می فرماید مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ اعنی کسیکه
شناخت نفس خود را شناخت خدای خود را و
دوای این از جهل و ذهول بیشتر کلام الهی را
نمی خوانند و از فرض و سنت واقف نیستند و بر

و بر اطبای زمره خود که فخر می کنند شما محتاج ایشان
محض از فرط حرص و شهوت هستند که بعلت آن
غذاهای مختلف خورده علیل و بیمار میباشند و قاروره
در دست خدمت ایشان حاضر میشوند زفمن بیش طبیبان
و عطاران کار بیماران است و رجوع با نجومیان طرق
سنخوسان و بدبختان حال آنکه دوا دادن بیماری است و
قرین شود سودی ندارد و منت والحاح و ناز برداری
ایشان فایده نمی بخشد بلکه از التجای پیش طبیب
از دل علالت بیشتر میگردد و بیشتر از تاکید و تهدید بیان

بر بهبر کردن علالت مریض طول میکشد اگر طبیب بگذارند
جلد صحت یابند و قس علی هذا انجومیان و رمالان هم
با وجودیکه تقدیم و تاخیر ساعات سعد و نحس اصلا
در اختیار ایشان نیست کاغذی بمضمون خرف نز
بتحریر می آرند و حواله آدمیان میسازند اقوال و
احکام طبیبان و منجمان محض بی اصل و نازش ایشان
بر انیان از راه حمق و جهل یا حیوان به هیچ محتاج این
فریق نیستیم و حرص و شهوت که بدترین معایب است
نداریم غذاهای خود همواره بیک وضع می خوریم

و بدین جهت گاهی بیمار و ملتجی پیش طبیب و محتاج
نیست و معجون نمیشویم شیوه ستوده احرار و ازادان
همین است که با کسی احتیاج ندارند و طرفه و منبه
غلامان این که حاجت پیش هر کس و ناکس برند و دیگر
سوداگران معماران و کاشکاران ناحق بیان
می آرند که اینها از غلامان هم بدتر هستند و از
گدایان و محتاجان هم ذلیل و محقر هست و در مبتلای بی
محن و مشقت می باشند و دمی آرام و آسایش
یابند معماران تعمیر مکانات می کنند و خود در آن

نشستن نمی توانند و کاشتکاران زمین را کنده
اقسام حبوب می کارند و فایده آن از حسب حکام
حسب دلخواه نمی بردارند سوداگران مدام در فکر
فراهم کردن مال حرام مشغول میباشند و غله را به نیت
احتکار می خرند چون از آن ذخیره چیزی صرف
مسکینان و بدل محتاجان نمیشود آخر از نیت
فاسد ایشان نقصانی عظیم عاید حال آنها میگردد
و اکثر نوبت بدین سر رسد که دفعةً مال و اسباب فراهم
کرده ایشان بغارت و دزدی می رود یا بهنگام

یا بهنگام سفر دریا غرق می گردد یا پادشاهی
از ظلم انتزاع میکند و باز ایشان ذلیل و محتاج در بدر
میگردند اگرچه در آن حال دل خود را می فهمانند
که چندین مدت ازین تجارت چنین فایده برداشتیم
الا نمیدانند که نقد عزیز را که عبارت از زندگی
است مفت از دست دادیم و آخرت را بالعوض
دنیا فروختیم که آنهم بخوبی حاصل نگشت و دین
برباد رفت و آنچه میگویند که در قوم اکثری صاحب
مروت هستند غلط است مروت همین را میگویند

که عزیز و اقارب همسایگان ایشان بحالت افلاس و احتیاج
کوچه بکوچه سوال بر لب میگردند و ایشان بنظر التفات
هم بسوی آنها نمی بینند و اوقات خود بفراغ خاطر
به عیش و عشرت میگذرانند و آنچه گفتند که در زمره
ما منشی و دیوان میشوند بر انها افتخار شمار نیست
چه زیاده ازین هم در دنیا کسی شریر النفس و بدگهر
نیست که از فطرت و دانائی و خوش بیانی و چرب
زبانی مدام در فکر استیصال همجنسان خود می باشند
و شب و روز خیالات فاسد در دل میدارند که فلانی

که فلانی را از عهده متعلقه اش موقوف کرده دیگری
را بعد اخذ نذرانه مقرر کرده شود و آخر بمکر و حیله
او را بر طرف میسازند و زاهدین و عابدین فریق خود
را که سعید و صالح می دانید و گمان میدارید که دعای
ایشان مستوجب اجابت الهی است و شفاعت ایشان
مقبول جناب ایزدی ایشان هم باظهار زهد و تقوی
خود تمام اندام فریب و تزویر گرفته اند جمیع حرکات
ظاهری آنها یعنی به عبادت الهی پرداختن و
و ریش دراز کردن و موی سبلت برداشتن و

پیراهن پوشیدن و اکتفا بر پارچه کهنه کردن و پیوند
بر پیوند دوختن و خاموش ماندن و در تکلم کمتر لب
گشودن و کم خوردن و با مردمان به اخلاق پیش
آمدن و احکام شریعت به هر یک آموختن و در نماز با دیدار
مصروف بودن و بکثرت سجود داغ بر جبین آوردن
و از کم خوری لب ها فرو هشتن و دماغ خشک و
جسم لاغر و رنگ رو متغیر داشتن مملو از زور و بکر
پندارند و بطون ایشان مشحون از بغض و حسد و تصور
نمایند که کسی را موجود نمی فهمند و متعرض خدای بر

بر خدای ذو الجلال می باشند که ابلیس لعین را
برای چه پیدا کرد و فاسقین و فاجرین را برای
چه خلق میکند و رزق و قوت چرا به ایشان میرساند
و همچنین دیگر وساوس شیطانی را در دل خود راه
می دهند اگرچه پیش شما ایشان صالح و سعید هستند
الا نزد خدا که عالم سر و خفیات است زیاده از
ایشان احدی شقی و بدگهر نیست شباهت بر ایشان
حیف آدمیان است بلکه وجود اینها باعث ننگ دعا
ایشان و علی هذا القیاس عالم و فقیه قوم شما هم

برای منفعت دنیا گاهی حلال را حرام میکنند و وقتی
حرام را حلال میگویند و در کلام الهی تاویلات کج معنی
می آرند و مطلب اصلی را استقرار بر لایعنی برای جلب
منفعت خود بر میگردانند و در حق جهت همین اشخاص
مقرر است که ایشان را ابراهنا زنق و فجور و معاصی
و مفتی زمره شماها و فقیکه ملازم نشسته در مساجد نشسته
به خواندن نماز و تلقین مردمان به پند و وعظ مصروف
میباشند و فقیکه بخدمت قضا و افتا مشغول میشوند
از مال غربا و یتیمان خزینه پادشاهان ظالم بنظر خوشنودی

خوشنودی ایشان بر میبازند و به اخذ رشوت حق
تلفی بندگان خدا میکنند و اگر احیاناً ارباب غرض
دادن رشوت قبول نمی کنند به چشم نمای و
تهدید ایشان را از قبال آن راضی میسازند غرض
کار ایشان حق را ناحق و ناحق را حق کردن است
و عذاب و عقاب برای همچو کسان معین و سلاطین
و خلفای خود را که وارث پیمبران قرار میدهند دایم
ایشان اظهر من الشمس است که طریق نبوی را
گذاشته اولاد پیمبران را قتل میسازند و تخریب

شراب و ارتکاب و کر منهیات می پردازند و خود
را از جملهٔ عباد الله بهتر میپندارند و دنیا را بر عقبی
ترجیح میدهند و در عهد حکومت خود ملازمان
و نوکران جد و آبا خود را فقید و حقوق خدمت
آنها فراموش میکنند و برادران و عزیزان خود را
بطمع دنیا بقتل میرسانند این جمله خصایل خلاف
بزرگان است و نازش بر فضیلت آنها سراسر سخافت
ایشان فصل هشتم از باب چهارم در تشریح حال
دیوک اعنی دیمک ساعتی که طوطی از کلام خود فارغ شد

شد سلطان را و به جماعت جن و انس آورد و اظهار کرد
که دیوک به این بی دست و پائی گل را چنان بر میدارد
و خانه محراب دار برای خود چگونه میسازد یکی از عنبر
اعیان گفت که این کرم را بنی جان گل بر داشته میدهند
و این جنس سلوک جنبه باد میک بعوض احسانی است
که در زمان حضرت سلیمان دیوکها عصای آنحضرت
را خوردند و آنحضرت که به استناد و اتکای آن
ایستاده بودند بر زمین افتادند و بنی جان به احتمال
آنکه حضرت سلیمان وفات یافتند از بند و عذاب

آنحضرت کرنجنند سلطان الجنه از علمای قوم خود پرسیدند
که ازین حکایت که مرد عبدالی بیان کرد شما را ابهام
الهی است آنها عرض کردند که حیوان و نوق ز کلام
مرد عبدالی نمائیم که بنی جان بنابر تعمیر مکان آب
و گل به دیوک می رسانند و اگر ایشان بدل احسان نشن
میکنند ظاهر است که رهائی بنی جان از محن و مشقت
و خدمتگذاری حضرت سلیمان ازین سلوک دیوک
نشده آنحضرت مدت العمر خود حین تعمیر مکانات
ایشان را الکار گل داشتند الا بنجر گرفتن کار و خدمت

و خدمت روا دار آزار و اضرار نفسی از آنها شود نه
حکیمی یونانی عرض کرد که ای سلطان حال دیوک
و کیفیت خلقت عجیبه او این است که طبیعتش نباتی
بارد و تمام بدنش متخلخل واقع شده مسامات
او مدام مکشوف میباشند و هوا که از راه مسامات
در جسمش نفوذ میکند از غایت برودت طبیعتش منجمد
و آب میشود و آن آب از راه مسامات بر بدنش
می براید و غباری که بر بدنش میافتد از آن نمی
تل جرک بر جسمش منجمد میگردد و خودش ازین

جرگ بر بدن خود مکان بنا میکنند و دولب نهایت
تیز می دارد که ازان برگ و بار و چوب و غیره را
می تراشند و در سنگ و خشت سوراخ میکنند تا در آشیانه
به ملخ فرمود که دلوک از زمره کرنگ هاست و کنند لوکه
کرنگ ها جنسی ملخ و که آنچه حکیم یونانی کیفیت دلوک
بیان کرده است ملخ گفته که قیاس حکیم یونانی
بجاست الا حقیقت مفصل اینست که پروردگار ایزد
تعالی جمیع حیوانات را خلق ساخت از حکمت و
معدلت بعطای نعمتها همه را برابر داشت اعجب

یعنی بعضی را به قد و قامت کلان احمق و نفس ذلیل
آفرید و بعضی را جسامت خورد و ضعیف و نفس عالم
و عقل بخشید چنانچه فیل با وجود اینقدر کلانی جسامت
آنقدر ذلیل النفس است که طفلی بر گردنش نشسته
هر جا که می خواهد می برد و شتر با این همه طوالت قد
و گردن چنان احمق که هر کس که مهارش میگیرد بعقبش
میرود و کژدم اگرچه در جسامت خورد است الا هرگاه
فیل را هم نیشش میزند هلاک میکند و علی هذا القیاس
دلوک هم اگرچه در قد و قامت کهتر است الا نهایت

قوی النفس و دگر نالی که در جسامت خورد تر اند در عقل
و کیاست برتر و بهتر بادشاه پرسید که درین امر که
حیوانان قوی القامت احمق و ضعیف الجسامت
عاقل باشند حکمت الهی چیست جواب داد که خالق
عالم اگر حیوانان کلان و قوی الجسامت را که خلقت
اینان محض برای محن و مشقت است نقص فهمی هم
مرحمت میکرد اصلا تابع کسی نمیشدند و حیوانان
ضعیف الجسم را اگر عالم و عاقل نمی آفرید همواره مبتلای
رنج و تکلیف می ماندند لهذا آنها را النفس ذلیل عطا

عطا ساخت و اینها را النفس عقیل و عوض کرد که خوبی
صنعت آنست که صناعی صانع بر کسی آشکار نگردد چنانچه
کمس لی مسطور که در خانه خود انواع زاویه و دایره
ها بنا میسازد و مفهوم نمیشود که چسان بدقت خوبی زاویه
بنا میکند و این عسل و موم از کجا می آرد اگر جسمش کلان
می بود صنعتش آشکارا می گشت همچنین حال دیوک
است که حقیقت احداث مکانش منکشف نمی گردد
که به چه نهج گل را برمیدارد و خانه خود را میسازد
حکمای فلسفی منکر هستند که وجود عالم بی هیولا ممکن است

داده تعالی صنعت مگس را دلیل قوی بنا بر فسخ و بطلان
عقیدت ایشان نموده که اول هیولا خانه از موم بسازند
و از شهد قوت خود فراهم میکنند حکما را اگر یقین است
که مگس رطوبات برگ و گل را کجا میکنند ایشان خود را
آن را جمع کرده چیزی نمی‌سازند و اگر میدانند که از
آب هوا از او فراهم میکنند چون بصارت کامل دارند
چرا نمی‌بینند و در یافت نمی‌نمایند که حیوان جمیع حاجات
خود را از آن میسازد و همچنین حق سبحانه تعالی سلاطین
ظلم که راه بغاوت و ضلالت اختیار کرده بودند و به تشکر

به تشکر نعمتش نمی‌پرداختند حیوانات ضعیف الجثه
را متسلط کرده ضعف و قدرت خود را اذلّ از جرات
و جسارت آنها نمود که پشه که از اکثر حشرات الارض
خورد تر است بجلکش نمرود را کشت و فوج فیل ابرها لشکرش
باعث تخریب فرعون هنگام بغاوتش از حضرت موسی
گشت و هنگامیکه ایزد تعالی جلشانه حضرت سلیمان را
سلطنت و نبوت عطا کرد و جمیع جن و انس را مطیع آنحضرت
نمود و منکرین و منافقین بر جلایل نبوت و سلطنت
آنحضرت شک آوردند و گفتند که ایشان این سلطنت

را بمکر و حیل حاصل ساخته اند و اظهار ان حضرت
را که رب العالمین سلطنت و حکومت از عنایت و احسان
خود باکرامت فرموده باور نکردند برای قدرت نمایی
خود و عبرت گرفتن ناظرین منافقین و لوک ها را فرمود
تا عصای حضرت سلیمان ص کفره و سهولت ببرمی برند
و تنکر علیمانش نمی بردارند و روادار مظالم و جبار
بربندکان غریب و مسکین او میباشند چنینی که ملخ
این حکایت به انجام رسانید و ساکت کردید سلطان
الجنه به اوشیان فرمود که اگر شما را چیزی دیگر گفتنی باشد

باشد به اظهار ارند یکی از انها گفت که دلایل عقلی و
نقلی بکثرت برای اثبات دعوی خود یاد میدارم
یکی ازان اینست که صورت های با هیبت و اخانه
و اشکال حیوانان مختلف و از همین تواحد صورت بندیهی
است که ما مالک و حیوانان مملوک ما هستند چه وحدت
برای ریاست و ملکیت واجب آمده و کثرت به عبودیت
مشابه شده پادشاه از حیوانان پرسید که ایشان
بجواب این کلام چه میگویند جمله حیوانان ساعتی متفکر
و سر نگون بان تردد ماندند بعد آن هزار داستان دیگر

طایران گفت که کلام این انسان بجا است الّا اگرچه اشکال
حیوانات مختلف اند مگر نفوس همه متحد و آدمیان گو در
شکل و صورت واحد اند مگر نفوس جداگانه و مختلف دارند
اختلاف
بادشاه فرمود که بر این کلام تو دلیلی هم هست گفت که
دین و مذهب ایشان بر این امر برهانی واضح زیرا که در
نوع انسان صدها فرقه اند مثل یهود و نصاری و مجوس
و مشرک و کافر و بت پرست و آتش پرست و اختر پرست و
در هر مذهب طایفه های کثیر واقع شده چنانچه در ملت
یهودیان سامری و عنانی و جالوتی و در مذهب نصرانیان

نصرانیان نسطوری و یعقوبی و ملکائی و در فرقه مجوسیان
زرادشتی و زروانی و خرمی و مزدکی و بهرامی و مانوی
و در مذهب مسلمانان شیعه و سنی و خارجی و رافضی و
مرجی و قدری و جهمی و معتزلی و اشعری و غیره
هستند که طریق و مسالک جداگانه دارند یکی دیگری را
کافر میدانند و نسبتش لعن میکنند و بالعکس آدمیان ما
حیوانات ازین همه اختلاف بری هستیم و مذهب و اعتقاد
واحد داریم و از بسکه موحد و مومن ایم شرک و نفاق
و فسق و فجور را نمیدانیم و در وحدانیت و قدرت

خالق شک و وهم نه آورده خالق برحق و رازق
مطلق می فهمیم و شب و روز به تسبیح و تهلیل که آدمیان
را از آن علم واقفیت نیست مشغول می باشیم از زمره
آدمیان مردی ساکن فارس گفت که ما آدمیان هم
ایزد تعالی را خالق و رزاق و واحد لاشریک میدانیم
پادشاه فرمود که با وجود این علم و دانست وجهه اختلاف
در مذاهب شما چیست و با وصف چنین فهم سبب این
قدر مغایرت چه عرض کرد که دین و مذهب راهی است
و ذریعه برای رسیدن به منزل مقصود و مقصود و مطلوب

مطلوب هر یک که رجوع به خدا می آرد واحد است
از راهی که رود به مقصد رسد پادشاه فرمود که
اگر مطلب و عزیمت هر یک یکسان است باز یکی
دیگری را برای چه میکشند مرد فارسی گفت که
این حرکت بنا بر امور دینی بظهور نمی رسد چه
در اصل دین واقع نشده بلکه جهت حصول ملک
که این سنت دین است بوقوع می آید پادشاه
فرمود که این را مفصل بیان کن مرد فارسی عرض
کرد که ملک و دین برد و صورت توأمان دارند که بقا

بکجی بی دیگری نیست مگر دین مقدم است و ملک
موخر و برای انتظام ملک ضرورت دین لازم افتاده
که جمله آدمیان متدین باشند و جهت اقامت دین
پادشاهی باید که احکام دین در خلق بحکومت جاری
سازد لهذا بعض اهل دین همین تمنا دارد که فرد
بشر مذهب و دین و احکام شریعت با اختیار سازد
و اگر پادشاه بتوجه خاطر سماعت کند من دلیلی
واضح بر این کلام می آرم و بیان میکنم و چون اذن
اظهار یافت گفت که کشتن نفس در جمیع مذاهب و ملل

و ملل سنت است و قتل کردن نفس نیست که طالب
دین خود را قبل کند و طریقه ملک آنکه طالب ملک
طالب دیگر آن ملک را کشته پادشاه گفت که در طلب
ملک کشتن پادشاهان را ظاهر است مگر طالب دین
نفس خود را چگونه هلاک میسازد عرض کرد که در دین
اسلام این امر بخوبی ظاهر چنانچه ایزد تعالی میفرماید
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ
الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ
حاصل آنکه هر آینه خدا خریدار مومنین ذات های

نشان و مالهای شما زاند بستی برای ایشان ثبت ا
خبث که قتل میکنند در راه خدا ایشان قتل میکنند
و قتل میشوند و سوای این دیگر بسیاری آیات اینمقدمه را
ناطق اند و بمقامی مطابق حکم توریت چنین میفرماید
فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم
یعنی پس رجوع کنید طرف پیدا کننده خود پس قتل
کنید ذاتهای خود را و این بهتر است برای شما نزدیک
حضرت عیسی با معتقدین خود فرمود که در راه الهی مددگار
ما کیست جمله احباب آنحضرت گفتند که درین طریقت

طریقت ما جمله معین ایشان هستیم آنوقت حضرت عیسی
فرمود که اگر ایشان یار و مددگار ما هستند همراه ما
بر مرگ خود و اختیار صعوبت کشیده شدن بردار
مستعد شوند که به معیت ما بر آسمان رسیده در
انبیای خود سکونت کنند و اگر از مدد ما انکار دارند
از گروه ما نیستند بالاخر آن همه‌ها در راه خدا قتل شدند
و از دین عیسی برگردیدند همچنین نسق اهل هند
از برای همه و عزه خود را القتل میرسانند و آنانکه بطلب
دین در آتش میسوزند اعتقاد آنها اینست که از جمله

عبادات همین امر بهتر و پسندیده جناب باری است که بجای
توبه و استغفار خود را قبول کند و جسم خود را از آتش سوزان
نسوزد که سبب عفو جرایم همین فعل میشود و همین نمط
عالمان الهیات نفس خود را از حرص و شهوت باز داشته
با رعبادت رسیده اند و نفس خود را حیوان ذلیل میسازند
که حرص و هوس و دنیا به آنها باقی نمیماند غرض همین و صحیح
جمیع اهل دین نفس خود را میکشند و این فعل را عبادات
عظمی می فهمند و بسبب آن از آتش دوزخ نجات می یابند
و بمقامات جنت میرسند اگرچه مذهبی از سعید و شقی

و شقی و نیک و بد حال نیست الا در حمله بدان شقی نزد و کافران
را الصور توان کرد که منکر و ز قیامت و وحدانیت خالق
و امیدوار از ثواب حسنات نباشد و از مکافات جرایم و اعمال
نترسد مرد فارسی ساعتی که از اظهار خود فراغ نموده
مرد هندی لب بگشود و گفت بنی آدم از اعداد اجناس
و انواع و اشخاص حیوانات زیاده اند زیرا که در تمام
ربع مسکون نوزده هزار شهر واقع اند که در آن بلاد
خلقت اقسام و انواع می مانند چنانچه چین و هند و سند
و حجاز و یمن و حبش و نجد و مصر و اسکندریه و قیروان

و اندلس و مسقط و قسطنطنیه و آذربایجان و ارمن و شام
و یونان و عراق و بدخشان و جرجان و جیلان و نیشاپور
و کرمان و کابل و ملتان و خراسان و ماوراء النهر و خوارزم
و فرغانه و غیره هزارها شهر و بلاد هستند که در یکیک
شهر هزارها کس سکونت دارند و سوای بلاد هزارها
مردم در صحرا و کوهستان و جزایر اقامت و مداومت
مینمایند که زبان و لون و مذهب هر یک علحده است و
صفت و اخلاق و طبیعت هر واحد جدا گانه ایزد برحق
هر یک میرساند و بحفاظت خود میدارد و کثرت اعداد
ولتعداد

ولتعداد بیحد و بی حساب و اختلاف مقاصد و مطالب جداگانه
ایشان دلالت بران میکنند که انسانان از غیر نوع
خود بهتر هستند و سوای نوع خود بر دیگر حیوانان
فضیلتی دارند لهذا پیدا است که ایشان مالک دیگر حیوانان
غلام و مملوک ایشان اند غوک به اصغای این بیان
بحضور سلطان الجنه التماس کرد که این مردمندی
که بر کثرت آدمیان افتخار میشود اگر جانوران دریا
ببینند و اشکال اصناف ایشان بر دیده کنند جمعیت آدمیان
بنظر شان بسیار کم نماید و وسعت امصار و بلاد هم کمتر

نظر آید چراکه در تمام ربع مسکون پانزده دریای
کلان و عظیم هستند مثل دریای روم و دریای جرجان
و دریای گیلان و قلزم و دریای فارس و دریای هند
و دریای سند و دریای چین و دریای یاجوج و دریای
اخضر و دریای غربی و دریای شمالی و دریای حبش
و دریای جنوبی و دریای شرقی و پانصد دریای خورد
و دو صد متوسط مثل جیحون و دجله و فرات و نیل وغیره
که طول هر یک آن از یک صد گروه تا هزار فرسنگ است
جاری اند و دیگر دریاچه ها و ناله ها و آبگیرها و حیاض

حیاض وغیره خورد و کلان که در بیابان و کوهستان
واقع شده اند خارج از شمار و حساب اند و درین
جمله دریا و چشمه ها ماهی و سنگ پشت و نهنگ و دلفین
اقسام جانوران دریائی میباشند که از ماهیت تعداد
آنها بجز ایزد تعالی دیگری را علم نیست بعضی میگویند
که جانوران دریائی سوای انواع و اشخاص هفتصد
جنس و حیوان باشنده خشکی از وحوش و درند
و بهایم و غیر آن سوای انواع و اشخاص پانصد جنس اند
که همه عباد الهی و مملوک او هستند اگر این مرد بینند

به تأمل و فکر دریافت کند منکشف گردد که کثرت و جمعیت
آدمیان کافی بملکیت بر حیوانات نمیشود فصل نهم از باب
چهارم در بیان عالم ارواح و ختم مناظره وقتیکه
ازین گفتگو فراغ یافت یکی از حکمای قوم جنیان
گفت که ای حیوانات و آدمیان از کثرت خلایق
ایشان را کما ینبغی علم نیست اشخاص روحانی و
نورانی را که از جسم علاقه ندارند نمیدانند که آنها
ارواح مجرده و نفوس بسیطه اند و مسکن آنها بر طبقات
افلاک بعضی از ایشان که بر کره افلاک معین اند آنها را

را ملایک میگویند و بعضی که در وسعت آباد کره زمهریر
میباشند آنها را اجنه و شیاطین مینامند اگر کثرت و
جمعیت این هر دو فریق را دریافت کنند بیشتر شود
که انسان و حیوان هر دو بمقابله ایشان وجودی ندارند
زیرا که وسعت کره زمهریر از عرض و طول کره ارض
ده مرده چند است و بسط کره فلک از کره زمهریر ده
حصه زیاده و کره فلک قمر از جمله کره ها ده حصه افزون
و همچنین هر کره فوقانی را با کره تحتانی همین نسبت است
و این سایر کره ها از خلایق روحانی مملو اند و بقدر

یک وجب جای از سکونت ارواح مجرده خالی باقی

نی چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده ما في السموات

السبع موضع شبر الا وفيه ملك قائم او راكع او ساجد

یعنی نیست در هر هفت آسمان مقدار نهادن یک وجب

مگر در انجا است فرشته قیام کننده یا رکوع کننده

یا سجده کننده پس ای انسانان بیش کثرت این

گروه جمعیت شما حقیقی ندارد و حجتی قاطع برای

شما نمی تواند شد که ایشان مالک و دگران مملوک

شما اند چه جمله مخلوق عباد و رعایای ایزدی هستند بعضی

بعضی را مصلحة تابع و مسخر بعضی گرداند حسب رضای

خود از حکمت بالغه بیان اینها احکام انتظام جاری

نمود سلطان الجنة بعد ختم کلام حکیم جنی به آدمیان

گفت که هر قدر فضایل خود بیان کردید جواب آن

به دلایل و براهین از حیوانان شنیدید حالا آنچه

گفتنی باشد بگوئید خطیب حجازی گفت که در آدمیان

دگر فضایلی که موجود اند از آن به اثبات می رسد

که ایشان مالک و حیوانان غلام ایشان هستند

چنانچه خالق با وعده عطای نعمت های فراوان

بانموده و بعد بر آمدن از قبور و منتشر شدن بروی
زمین و فراغ از حساب قیامت و مرور بر پل صراط
ما را بفرستادن در فردوس و جنت النعیم و جنت خلد
و عدن و جنت الماوی و دار السلام و دار القرار
و دار المقام و دار المتقین و به عطای شجره طوبی
و چشمه سلسبیل و انهار شراب و شیر و عسل و آب لطیف
و اماکن رفیع و مواصلت و معاشرت حوران و
قربت خود موعود ساخته و ورای آن دگر نعمتها
که ذکرش در قرآن شریف موجود است برای ما مقرر

مقرر کرده و حیوانان ازین عنایت در دنیا و هم در عقبی
محروم اند و ازین وجهه ظاهر که ما مالک و حیوانان مملوک
ما اند هزار دستان وکیل طایران جواب داد که چنانکه
ایزد تعالی با ایشان از عطیات وعده فرموده همچنان
برای عذاب و عقاب شما از عذاب قبر و سوال منکر
و نکیر و تخویف روز قیامت و شدائد و حساب و فرستادن
در دوزخ و عقوبت جهنم و جحیم و سقر و لظی و سعیر
حطمه و هاویه و پوشیدن پیراهن قطران و نوشیدن
زرداب و غذای درخت زقوم و تقرب با مالک جهنم و همسایگی

شیاطین وعید نموده و دیگر عذاب و عقاب که در
قرآن مجید مذکور است بر ایشان جایز در روا داشته و ما
حیوان ازین وعده و وعید بری هستیم چنانکه با ما وعده
ثواب بهشت همچنان وعید عذاب هم لیکن علاوه
برین ما راضی بر حکم و مشیت ایزدی هستیم از فعلی
و حرکتی نه فایده برای ما متصور است نه نقصانی پس در بین
حجت ما و شما هر دو برابر ایم و شما را فوقیتی و اولویتی نیست
مرد حجاری گفت که متفاوت ایشان با آدمیان
چنان ممکن است و سویت ما و شما چگونه متصور و متیقن است

برای ما در هر حال لقائی است اگر به اطاعت و تعمیل
احکام الهی بپردازیم معاشرت با انبیا و اولیا و صحبت با
صلحا و فضلا و ابدال و اوتاد و زاهدان و عابدان و
عارفان که در امور خیر اقدام میکنند و مشتاق لقای
ربانی و متوکل به عنایت آدمی باشند و همواره از غضب
آدمی ترسند و مشابهت ایشان با ملائک مقربین است
حاصل خواهد شد و اگر مجرم و گنهگار و مبتلای معصیت
هستیم و از اطاعتش انحراف ورزیده ایم شفاعت
انبیای خود مخصوص به عنایت و شفاعت سید المرسلین

خاتم النبین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم جرایم ما عفو
خواهند گشت و بعد ازین مدام بود و باش ما در جنت بصحبت
حور و غلمان خواهد بود و ملایک با ما خواهند گفت
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین اعنی سلام بر شما
خوش شوند شما پس داخل شوید جنت را در حالیکه
مدام باشید و شما جمیع حیوانان ازین نعمت ها محروم هستند
که بعد مفارقت دنیا بجسر فنا خواهند شد و نام و نشانی
باقی نخواهد ماند به اصغای این سخن سلطان الجنه
وکلای جمله حیوانات حکمای قوم بنی جان با انسانان

انسانان گفتند اینک ایشان سخن حق گفتند و دلیل
محکم آوردند سخنوران اگر بر همچو فضایل فخر و مباهات
کنند بجا است و بدین وجه تفاخر ایشان سراسر زیبا
حالا از شما هر که از اخلاق و محاسن این گروه
که مجمع چنین صفات و محامد اند آگاه باشند مفصل
بیان کنند آدمیان ساعتی ساکت ماندند بعد آن
ناصحی گفت که ای پادشاه عادل اکنون صداقت دعوی
آدمیان بحضور سلطان ظاهر و ثابت شد و این نوبت
رسید که در زمره آدمیان جماعتی بقرب الهی موصوف به

و اخلاق حمیده و صفات پسندیده اند زیاده ازین
عقل ما به ادراک صفات این گروه عاجز و فاتر است
و زبان در تشریح جلایل ایشان قاصر زیرا که بسیاری
خطیبان و واعظان مدت العمر صرف همت خود در بیان
اوصاف و فضایل ایشان نمودند تا هیچ به کنه معارف
ایشان نرسیدند حالا سلطان عادل نسبت این غربای
آدمیان که حیوانان مملوک و غلام ایشان هستند چه
می فرماید پادشاه فرمود که جمله حیوانان مطیع و تحت
حکم آدمیان باشند و از طریقه متابعت و فرمان برداری

برداری تجاوز نسازند و حیوانان هم حکم پادشاه
را قبول نمودند و همه راضی و شاکر از انجا بمساکن
خود رفتند تمام شد خاتمه کتاب الحمد لله که مرغزار بیان به
آبیاری سحاب سخندانی طراوت تازه گرفت و بحمد الله
که سبزه زار اطایب رشحات قطرات معانی بضاعت کمی
اندازه پذیرفت کلک مشکین رقم را به سیرابی ریحانستان
نشان عبارات انیقه لطافت آگین تالیش تمام حاصل
و ارض صفحات را به تغریس نونهالان رشیقه مضامین
لطافت آیین نزهت مدام متواصل صدای بهایم این

مرغزار یاد داده از فصاحت عالی سخن سنجان هنرور
وآوای دواب این سبزه زار وانواع حشرات سینه
عالی طبعان خرد گستر ترانه سنجی مرغان خوش نوای
این بهارستان با لحن داودی هم آهنگ و زمزمه
پردازی طوطیان شکرخای این شکرستان با نغمه
باربدی هم رنگ صولت شیر بیشه نشین ارباب سطوت
و تمکین را بر سر عبرت افزائی از جبروت رب العالمین
می آرد و کیفیت و کمیت حشرات تحت الارض
بقدرت نمائی از دو نشان پرده غفلت از خواطر غافلان

غافلان بر میدارد الفاظ لطیفش را در لطافت
و نفاست با نازپان کسوت متفاوت در بر و مضامین
عالی و شریفش را در شرافت با نوزبان تاج همت
بر سر لب کلام انگیزه که تباشد ملک شان تحریر این رساله
موسوم به مناظرة الحیوان چنانکه دلخواست به اختتام
رسید و تسوید این جریده فصاحت توامان حسب تمنای
خاطر به اتمام ناظران این جریده عجیب الازم که
چشم بصیرت بنظاره عبارت دلفریب و معانی خوش
گشوده به اعتراف قدرت صانع برحق پردازند و

تماشائیان این صحیفهٔ غریب را واجب که دیده و دل
بر مضامین دلکش و دلچسپ او قرار الوهیت رزّاق مطلق
سازند و در حسن و قبح این فسانهٔ نادر لی بر ده از کلمه
الحق در نگذرند و راقم را بدعای خیر یاد آورند
قطعهٔ تاریخ کتاب نظم سپاس خدا کاین همایون سواد
شده ختم با طرز آئین گشن چو باشد طرب بخش دلهای
خلق بود سال تاریخ انشای خویش قطعهٔ تاریخ طبع زاد
۱۲۹۹
منشی خیر الله صاحب لال جی سر و گلستان همه
ذی وقار و ذی خرد خوش خصلت است گردا خوان

اخوان الصفا را فارسی آنکه نثرش شمع بزم صحبت است
ختم چون این ترجمه شد از دو صد آن روح سعدی مر
غدار انشت است در جهان این نسخهٔ بهر ناظران
در حقیقت بوستان نزهت است گرد ز روئ بهر تار بخش
چو فکر گفت دل بحر لطیف حکمت است تمت تمام شد
۱۲۹۹